



تشکیل دولت ملی در ایران

حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی

نوشته والتر هینتس

چاپ دوم

ترجمه
کیکاؤوس جهاننداری

۱	۰۰
۴۰	۷۲

کتابخانه

والتر هینس

تشکیل دولت ملی
در ایران

تشکیل دولت ملی در ایران

حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی

نوشته والتر هینتس
ترجمة کیکاووس جهانداري



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

والتر هینتس
Walther Hinz

تشکیل دولت ملی در ایران

حکومت آق قوینلو و ظهور دولت صفوی

Irans Aufstieg zum Nationalstaat

چاپ اول متن: برلین، ۱۹۳۶ م.

چاپ اول ترجمه فارسی بهمن‌ماه ۱۳۴۶ ه. ش. - تهران

چاپ دوم با تجدید نظر: دیماه ۱۳۶۱ ه. ش. - تهران

چاپ سوم، اسفند ماه ۱۳۶۲ ه. ش. - تهران

چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

تعداد ۵۵۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

فهرست

- ۷ پیشگفتار (عباس زریاب خوئی)
- ۱۱ مقدمه مترجم
- ۱۳ مقدمه مؤلف
۱. مختصری از تاریخ طریقت صفوی
- پیران طریقت (۱)، مریدان (۴)، تشکیلات طریقت (۷)، بقعه (۱۲).
۲. ابتدای حکومت روحانی صفویه
- ۱۵ شیخ جنید پیر طریقت (۱۶)، شیخ جنید در آناتولسی (۱۹)، شیخ جنید در قره‌مان (۲۱)، شیخ جنید در سوریه (۲۳)، وقایع دوران اقامت در طرابوزان (۲۴).
۳. اوزون حسن و شیخ جنید
- ۳۱ اوایل کار آق قوینلو (۳۱)، نخستین پیروزیهای اوزون حسن (۳۲)، اوزون حسن فرمانروای آق قوینلو (۳۳)، جنید در آمد (۳۷)، کالویوآنس و اوزون حسن (۳۹)، اصول سیاست مغرب زمین (۴۳)، مرک جنید (۵۳).
۴. پیشرفت سیاست متکی به قدرت آق قوینلو در دوره اوزون حسن
- ۵۵ برجای خود نشانیدن گردنکشان کرد (۵۶)، لشکرکشیهای اوزون حسن به گرجستان (۵۷)، روابط اوزون حسن با مماليك (۵۹)، یکسره کردن کار قره‌قوینلو (۶۱)، پیروزی اوزون حسن

بر جهان‌شاه (۶۲)، لشکرکشی ابوسعید برای جنگ با اوزون‌حسن (۶۶)، اوزون‌حسن در ذروة قدرت خود (۷۱)، روابط نافرجام ایران و غرب (۷۲)، رسوخ جنبه‌های ایرانی در ارکان دولت آق‌قویونلو (۸۰)، مرگ اوزون‌حسن و موضوع جانشینی (۸۱)، شخصیت اوزون‌حسن (۸۳).

۵. حکومت دینی صفوی در دوره شیخ حیدر ۸۶

ورود حیدر به اردبیل (۸۶)، ازدواج حیدر با شاهزاده خانم مارتا (۸۷)، تدارکات حیدر (۹۰)، برقراری اصول تشکیلاتی در کار مجامع طریقتی (۹۱)، تشکیلات قزلباشها (۹۳)، نخستین اقدامات حیدر (۹۷)، طغیان حیدر (۱۰۱)، دخالت سلطان یعقوب (۱۰۴)، مرگ حیدر (۱۰۸).

۶. آخرین سالهای حکومت دینی اردبیل ۱۱۱

مرگ سلطان یعقوب (۱۱۲)، نگاهی به دوران سلطنت یعقوب (۱۱۴)، نابسامانی کار سلطنت پس از مرگ یعقوب (۱۱۶)، شیخ سلطان علی از اصطخر خارج می‌شود (۱۱۷)، مرگ سلطان علی (۱۱۸)، اسمعیل در اردبیل پنهان می‌شود (۱۲۰)، فرار اسمعیل به گیلان (۱۲۳)، اقامت اسمعیل در لاهیجان (۱۲۴).

۷. تاریخ فرهنگ و اصول حکومت آق‌قویونلو ۱۲۷

آئین مملکت‌داری (۱۲۷)، امور مالی (۱۲۹)، امور لشکری (۱۳۶)، بناهای دوران حکومت ترکمنها (۱۳۸)، معارف و علوم در دربار آق‌قویونلو (۱۴۴)، دیانت در دربار اوزون‌حسن (۱۵۳).

۸. نگاهی به گذشته ۱۵۹

تعلیقات ۱۶۱

شجره خانوادگی آق‌قویونلو (۱۸۹)، شجره خانوادگی قره‌قویونلو (۱۸۹)، فهرست مأخذ شرقی (۱۹۱)، فهرست مأخذ غربی (۱۹۹)، فهرست اعلام (۲۰۷).

پیشگفتار

تشکیل دولت صفویه در ایران یکی از مهمترین وقایع تاریخ مملکت و ملت ایران به طور خاص و آسیای غربی به طور عام است. پس از ظهور دین مبین اسلام و انقراض دولت ساسانی ملت و مملکت ایران در حدود نهصد سال از وحدت سیاسی و ملّی محروم بود. ایران در حدود دویست سال از هر جهت تابع خلافت بزرگ اسلامی بود و حکام و عمال آن مستقیماً از مدینه و کوفه و دمشق و بغداد تعیین می‌شدند. پس از تجزیه خلافت عباسی ولایات ایران تابع حکام مستقل محلی بودند. تسلط ترکان سلجوقی و ایلخانان مغولی و تیموریان و امرای بزرگ قره‌قوینلو و آق‌قوینلو بر سرتاسر ایران و یا قسمت اعظم آن فقط به عنوان تسلط این اقوام بر این سرزمین تلقی می‌شود نه یک حکومت ملّی خاص با وحدت سیاسی خاص.

قدرت جهانی شدن خلافت عثمانی در قرن نهم و تسلط تدریجی آن بر سرتاسر آسیای صغیر و بالکان و سوریه گسترش آن را به سوی شرق و مآلاً به سوی ایران نوید می‌داد و ظاهر آمانعی معنوی و سیاسی برای این گسترش دیده نمی‌شد. ایرانیان که متدین به دین اسلام و مذهب اهل سنت و جماعت بودند مانعی در راه اطاعت از یک مرکز سیاسی که خود را پرچمدار اسلام و حامی حرمین شریفین می‌خواند نمی‌دیدند و به هر حال حکومت قوی یک دولت بزرگ اسلامی بهتر از حکام قبیله‌ای بود که اهداف و آمالشان از حد جمع مال و غصب املاک مردم تجاوز نمی‌کرد. ظهور دولت صفوی ناگهان این وضع را برهم زد. دولتی با آرمانهای مذهبی و سرشار از جذبه و عاطفه شدید دینی تشکیل شد که با

بسیاری از آرمانهای عمیق نهانی مردم ایران موافق بود. حب خاندان علی که در جبههٔ مظلومیت و طلب حق بودند با بغض خلفا و والیان مستولی که قهرآ در حکومت خود جانب حق و عدالت را مراعات نمی کردند قرن‌ها در رگ و پی مردم ریشه دوانده بود. بارها در گوشه و کنار ایران حکومت‌های محلی شیعی روی کار آمده بود.

علاءالدین خوارزمشاه که با حکومت عباسی بغداد از در ستیز درآمده بود قصد داشت که خلیفهٔ عباسی را بردارد و شخصی علوی را بخلافت بگذارد. مؤسسان نخستین دولت صفوی زیرکانه از این آمال و آرمانهای عمیق باطنی بهره‌برداری کردند و مهارت و نبوغ سیاسی خود را آشکار ساختند. جنید و حیدر که بیشتر در پی کسب قدرت بودند از مذهب تسنن که مذهب اجدادشان بود دست برداشتند و به تشیع گرویدند و این امر به رغم این حقیقت بود که آق قوینلوها، که حامیان نخستین‌شان بودند، به مذهب اهل سنت بودند. این دو شخص برجسته ناگهان مدعی سیادت نیز شدند و با آنکه در مدارك قدیمتر از سیادت جدشان شیخ صفی‌الدین خبری نبود جنید و حیدر نسب خود را به امام هفتم شیعیان رساندند. البته مسألهٔ سیادت یا عدم سیادت صفویه مسأله‌ای نیست که به قدر کافی روشن شده باشد.

به‌رحال ابتدا جنید با نقشه‌های سیاسی ماهرانه خود موفق به جلب حمایت بزرگترین امیر عصر که اوزون حسن باشد گردید و از فیض مصاهرت او بهره‌مند شد و در نهان با استفاده از اقامت در دیاربکر و آناتولی به جلب قبایل ترکمان شیعی مذهب پرداخت و سجادهٔ ارشاد و هدایت بگسترانید و دل هزاران جنگجوی بی‌بالک را مسخر کرد و در عین حال به جمع و ذخیرهٔ قوای مادی نیز پرداخت و چندی نگذشت که در چشم حامیان و خویشاوندان سابق خود از جملهٔ خطرناکترین دشمنان جلوه کرد.

اگرچه تأسیس حکومت صفوی را در ایران به شاه اسماعیل نسبت می‌دهند ولی در حقیقت این جد او جنید و پدر او حیدر بودند که این حکومت قوی و پدیدهٔ شگرف را در شرق پی افکندند و اگر مساعی توأم با صبر و استقامت و نقشه‌های ماهرانهٔ این دو تن نبود شاه اسماعیل

بوجود نمی‌آمد.

این مسأله بسیار مهم در کتاب حاضر بدقت بررسی شده است و مؤلف آن که یکی از بزرگترین دانشمندان ایران‌شناس معاصر است از اطلاعات وسیع خود از زبانهای مختلف و مآخذ درجه اول که بیشتر آنها در ایران ناشناس است بهره گرفته است و توانسته است فعالیتهای مؤثر و نخستین این دو مرد برجسته را در تأسیس دولت صفوی بتحریر آورد. پرفسور هینتس از کسانی است که ایران را از ابتدای تاریخ در مجموع آن بخوبی می‌شناسد. هم زبان فارسی را خوب می‌داند و خوب حرف می‌زند و هم زبانهای عربی و ترکی را خوب می‌داند و هم زبانهای ایران پیش از اسلام را خوب می‌شناسد و حتی در زبان عیلامی که زبان قدیمترین حکومت در تاریخ ایران است از جمله متخصصان انگشت‌شمار است. هم در تاریخ هخامنشیان تحقیق کرده است و هم چنانکه در این کتاب می‌بینید در تاریخ صفویه محقق عالی‌قدری است. آگاهی او از زبانهای اروپائی و مخصوصاً روسی و ایتالیائی در بررسی منابع مهم این موضوع به او کمک شایانی کرده است.

مترجم دانشمند این کتاب نیز که بر هر دو زبان آلمانی و فارسی مسلط است از عهده ترجمه این کتاب بخوبی برآمده است. مهارت او در ترجمه از زبان آلمانی از ترجمه‌های دیگر او و مخصوصاً یکی دو کتاب دیگر در زمینه تاریخ صفویه نیز بخوبی آشکار است.

به‌رحال ما تا کنون چنین کتابی با این اطلاعات شگرف از دوران صفوی پیش از شاه اسماعیل نداشتیم. روابط جنید با طرابوزان و سلطان عثمانی و قبایل ترکمن آناتولی، روابط اوزون حسن با سلاطین عثمانی و مصر و امپراتوران طرابوزان و جنگ اوزون حسن با سلطان محمد فاتح و شکست او، بر مورخان ایران چندان معلوم نبوده است. مورخان ایرانی باید در درجه اول از پرفسور هینتس برای تألیف چنین کتاب مهمی تشکر کنند و بعد از آقای کیکاووس جهان‌داری سپاسگزار باشند که چنین اثر بدیعی را به فارسی خوب و روان درآورده است.

عباس زریاب خویی

مقدمه مترجم

اثری که ترجمه آن به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد روشنگر دوره‌ای از تاریخ ایران است که متأسفانه به عللی که در مقدمه مؤلف به صورت مشروح مذکور است تاکنون مورد عنایت محققان قرار نگرفته است. نویسنده محقق این کتاب پرفسور والتر هینتس با احاطه‌ای که به زبانهای فارسی، عربی، ترکی، یونانی، لاتینی و سایر زبانهای زنده اروپائی دارد با دقت و مو شکافی خاص خود تاریخ ایران را از زمان شیخ صفی‌الدین تا سال جلوس شاه اسمعیل - که شامل سرگذشت اجداد شاه اسمعیل و حکومت ترکمانان قره‌قوینلو و به خصوص آق‌قوینلو می‌شود - به رشته تحریر کشیده است. نگاهی به فهرست مآخذ مفصل این کتاب که در پایان آن آمده است برای تصور میزان رنجی که مؤلف در فراهم آوردن آن متحمل شده کافی است.

بدیهی است که از سال چاپ این اثر (۱۹۳۶ مسیحی) تا به حال اسناد و مدارك بیشتری بدست افتاده است اما به هر تقدیر تاکنون کتاب دیگری در باره تاریخ این دویست و پنجاه سال که تا این حد جامع و مانع باشد تألیف نشده است. مؤلف دانشمند شیوه‌ای در تحریر آن بکار برده است که می‌توان آن را همچون سرگذشت دلکشی بدون احساس خستگی خواند و از آن همه رویدادهای شگفت‌انگیز درس عبرت گرفت. مطلبی که در کتاب به کار همگان نمی‌آمده است با ذکر عددی بین دو هلال به تعلیقات کتاب ارجاع شده و در آن جا بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

تمام سنوات (به استثنای معدودی از آنها، آنهم در تعلیقات) به

سال مسیحی ذکر شده بود. مترجم همه این سنوات را با کمک گرفتن از اثر معتبر ووستنفلد^۱ به سال قمری تبدیل کرده است. در هر کجا سنه‌ای با دقت بدست داده شده بود کوشیده شد تا تاریخ قمری نیز دقیق باشد. در سایر موارد معادل قمری هر سال مسیحی به تقریب ذکر شد مانند ۱۲۷۹ (= ۶۷۷/۸ ه. ق.). آنچه از این سنوات قمری در متن کتاب وارد شد بین دو هلال قرار گرفت و بدون ذکر نام مترجم آمد. اما در حاشیه همه جا این سالها با قید لفظ مترجم (یا به صورت خلاصه «م.») ذکر شد. در مقابل اسامی مأخذ آلمانی حرف S به معنی صفحه است. در خاتمه از موزه ایران باستان که چند عکس جدید از بناهای تاریخی مربوط به این دوره را در اختیار مترجم قرار داده و نیز از لطف آقای دکتر عزت‌الله نگهبان سپاسگزارم. (در چاپ اول) آقای سید حسین ناظم‌زاده به سابقه دوستی که با نویسنده این سطور دارند نقشه‌های پایان کتاب را اهتمام و در تهیه فهرست اعلام آن مساعدت کرده‌اند. (درین چاپ نقشه‌ها را ناشر عوض کرده است و زحمت این کار را خانم نجمه تجدد کشیده است).

درباره چاپ دوم

پس از انتشار کتاب تنی چند از صاحب‌نظران درباره آن داوری کردند. از آن میان آقایان دکتر منوچهر امیری و منصوری مقالاتی در مجله راهنمای کتاب نگاشتند و آقای یحیی ذکاء نیز نکاتی را که شایسته تذکر می‌دانستند با مترجم در میان گذاردند. مترجم در این مقام مراتب سپاس خود را از عنایت این بزرگواران ابراز می‌دارد و یادآور می‌شود که بسیاری از آن موارد تا جایی که در این چاپ لوحی میسر بود رعایت شد. آقایان ذکاء و منصوری هر دو یادآور شده‌اند که تصویر پارچه ابریشمین مقابل صفحه ۹۰ نمایانگر «تاج حیدر» نیست و مؤلف کتاب را در اختیار این تصویر سهوی روی داده است. به گمان آقای ذکاء آنچه در این تصویر دیده می‌شود کلاه شاهزادگان تیموری است نه تاج حیدر.

1. Wüstenfeld - Mahlersche Vergleichungstabellen. Neu bearbeitet von Berthold Spuler, Wiesbaden 1961

مقدمه مؤلف

در تألیف حاضر من به هیچ وجه دایره محدود دانشمندان و شرق شناسان را به معنی اخص در نظر نداشته‌ام. در قسمت اعظم این اثر همواره کسانی را به خاطر داشته‌ام که خود را در سرنوشت شرق نزدیک سهیم و شریک می‌دانند خواه آنها که عملاً دست‌اندرکار آنند و خواه آنها که مراقب اوضاع و احوال آن هستند.

... وضعی که شاه اسمعیل اول به هنگام تأسیس دولت خود وارث آن بود و در عین حال مقدمات ایجاد دولت متحد ملی ایران پس از نه قرن سلطه بیگانگان یعنی حکومت عربها، سلجوقیان، مغولها، تاتارها و ترکمنها بشمار می‌رود موضوعی است که در این تحقیق مورد بحث و فحص قرار گرفته است. وقایع تاریخی مورد بحث، نیمه دوم قرن پانزدهم (= قرن نهم هجری قمری) را دربر گرفته و از نظر تنوع و جلوه‌های گوناگون با رستاخیزی که فعلاً در مغرب زمین جریان دارد قابل قیاس^۱ است. متأسفانه این وقایع آن‌طور که باید تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته است.

در تابستان سال ۱۹۳۱ در حین خواندن جلد چهارم تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون بر آن شدم که به این کار دست بزنم. این جلد با این کلمات آغاز می‌شود:

«ظهور سلسله صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی، نه خصوصاً برای مملکت ایران و همسایگان آن، بلکه عموماً برای اروپا نیز

۱. در اینجا و چند موضع دیگر از کتاب توجه باید داشت که این کتاب به سال ۱۹۳۶ میلادی در آلمان بطبع رسیده است. -م.

واقعۀ تاریخی بسیار مهمی محسوب می‌شد.^۱ اما کمی پس از آن، براون یادآوری می‌کند که هنوز تاریخ قابل استفاده‌ای برای دورۀ حکومت صفویان تحریر نشده زیرا کثرت مواد، عدم دسترسی به بسیاری از مراجع معتبر و تعدد زبان‌هایی که مدارك و کتب بدانها نوشته شده مانع آن بوده است که تحقیق دقیق و جامعی در این زمینه صورت گیرد.

هدف تحقیق حاضر آن است که این نقیصه را مرتفع سازد تا بتوانیم تصویر کاملی از حوادث آن دوره در ذهن مجسم کنیم. قبلاً اثری در بارۀ سرگذشت پریشان شاه اسمعیل دوم منتشر شده است.^۲ این هر دو اثر به منزله مقدمه‌ای است که راه را برای تهیه تاریخ کامل و جامع حکومت ملی متحد صفویان هموار می‌کند. در مراحل تکامل این حکومت سه فصل مشخص دیده می‌شود:

۷۰۱ تا ۸۵۱: تاریخ طریقت (در این قسمت کار محدود خواهد بود به بحث در بارۀ اشاعۀ تعالیم صفویه)

۸۵۲ تا ۹۰۰: تاریخ حکومت دینی در اردبیل (برقراری روابط نزدیک‌تر با قدرتهای سیاسی)

۹۰۵ تا ۱۱۳۴: تاریخ حکومت متحد ملی صفویان (ایجاد و تکامل دولت بزرگ ایرانی بر شالودۀ اعتقادی جدید)

با اینکه فصل اول از این سه فصل تا حدی به تفصیل از طرف براون مورد مطالعه قرار گرفته^۳، هنوز در بارۀ فصل دوم تاریکی مطلق حکمفرماست و کسی تاکنون چنانکه شاید و باید بدان نپرداخته است. به همین دلیل ما تحقیق خود را وقف همین فاصلۀ زمانی کردیم که شامل دومین

۱. رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر تألیف ادوارد براون، ترجمۀ رشید یاسمی، صفحۀ ۱۳۱۶. م. -

۲. از صفحۀ ۱۹ تا ۱۰۰ نشریۀ زیر:

Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen an der Universität Berlin, XXXVI, Bd. 1933, II. Abt.

۳. همان. صفحۀ ۳۲ به بعد. (در ترجمۀ فارسی آن کتاب از صفحۀ ۲۵ به

بعد. - م.)

نیمه قرن پانزدهم (= قرن نهم هجری) می‌شود. زیرا بدون آشنائی با راههای پر پیچ و خمی که شیخ جنید، شیخ حیدر و سلطان علی پیموده‌اند نمی‌توان به حقیقت ایجاد دولت متحد ملی ایران و بخصوص به کنه اقدامات شاه اسمعیل، پایه‌گذار آن دولت پی برد.

خاصه روشن کردن روابط دو شیخی که قبلاً از آنها یاد کردیم یعنی جنید و حیدر با اوزون حسن، رهبر طایفه ترکمن آق‌قویونلو که بعدها پادشاه مغرب ایران و بین‌النهرین شد از این لحاظ قابل دقت و مفید است. فرانتس بابینگر برای نخستین بار به اهمیت اقدامات اوزون حسن از نظر تاریخ فرهنگ و مدنیت اسلامی اشاره کرده است.^۱

حتی متخصصین و مطلعین نیز تا زمان ما تنها نامی از اوزون حسن شنیده بودند و بس. فقط هامرپورگشتال و ادوارد براون در حدود آثار عمومی خود به ذکر کلیاتی از سرگذشت اوزون حسن پرداخته‌اند.^۲

تنها در این اواخر بود که شرق‌شناس شایسته روسی، مینورسکی با تفصیل بیشتر به این شخصیت مهم تاریخی عنایت کرد و دو اثر اساسی ممتاز در باره او منتشر کرد.^۳

مینورسکی توفیق یافت که در این آثار تمام اتفاقات مهمی را که در ایران در دوره سلطه ترکمنها در قرن نهم هجری رخ داده بود روشن کند.

۱. رجوع کنید به مقاله بابینگر (F. Babinger) در صفحه ۱۳۶ جلد هفتاد و ششم مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان (Z.D.M.G) تحت عنوان: *Der Islam in Kleinasien*

۲. رجوع کنید به جلد دوم تاریخ حکومت عثمانی اثر هامرپورگشتال با این مشخصات:

J. von Hammer - Purgstall, *Geschichte des Osmanischen Reiches* (Pest 1828, S. 54 - 57, 87 - 90, 105 - 123)

و ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود با مشخصات زیر:
A History of Persian Literature under Tartar Dominion (A. D. 1265 - 1502), Cambridge 1920, p. 404 - 14

۳. رجوع کنید به دائرةالمعارف اسلامی زیر عنوان Uzun Hassan، صفحات ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۷ و همچنین به:
La Perse au XV. siècle entre la Turquie et Venise, Paris 1933

با تحقیقات مینورسکی زمینه برای تهیه تاریخ تمدن و فرهنگ این عصر فراهم آمد. در کتاب حاضر کمتر به شرح کامل وقایع سیاسی توجه شده است و بیشتر کوشش مصروف دریافت و گزارش نکاتی بوده است که از نظر تاریخ تمدن و فرهنگ واجد اهمیتی است.

بنابر این تمام جزئیاتی که ممکن بود تنها به کار شرق‌شناسان بیاید (و بیشتر متمم و مکمل مطالعات مینورسکی محسوب می‌شود) در تعلیقات آمده است. در این تحقیق نتیجه‌هایی بدست آمد که در مواردی با سایر عقاید و آثاری که قبلاً در این باره موجود بود تفاوت‌هایی دارد. در هیچ کجا به ذکر این اختلاف نپرداختیم، زیرا علما خود از عهده مقایسه این کتاب با آن آثار برمی‌آیند و نکته‌ای بر آنان پوشیده نمی‌ماند؛ غیر متخصصان نیز از تعدادکردن عقاید و آرای کهنه و غیر معتبر طرفی نمی‌بندند.

در خصوص منابعی که مورد استفاده بوده (رجوع کنید به فهرست پایان کتاب) باید بگوییم که مینورسکی قبلاً (صفحه ۱۸) یادآور شده است که چون روایات و اخبار موثق و اساسی از آن زمان به دست ما نرسیده باید مطلب را از تعداد کثیری آثار چاپ شده و چاپ نشده (به زبانهای فارسی، ترکی، گرجی، آسوری، یونانی، عربی، ایتالیائی و لاتینی) که هر کدام مختصر ارتباطی با موضوع کار ما دارند استخراج کرد. در نتیجه به نقد مآخذ بدان صورت که معمولاً رایج است نمی‌توان در این مقام پرداخت.

برای نخستین بار قسمت نهم اثر حسن روملو تحت عنوان احسن التواریخ مورد استفاده قرار گرفت. در این کتاب بسیاری از تواریخ و شروح وقایع که امروز از آنها اثری به ما نرسیده مورد استفاده قرار گرفته و همچنین نسخه اصلی جواهر الاخبار منشی بوداق قزوینی که در تاریخ عمومی است (هر دو نسخه خطی این اثر در سال ۱۸۲۸ میلادی توسط روسها از کتابخانه مسجد اردبیل به پترزبورگ منتقل گردید) نیز در اختیار مؤلف بوده است. تاریخ قاضی احمد قمی را که در درجه بعد از آن قرار دارد من در مجموعه‌های کتابخانه دولتی برلین یافته‌ام و در خصوص آن مقاله‌ای در مجله انجمن شرق شناسی آلمان (۱۹۳۵) نشر دادم. کتاب

مورخ درباری سلطان یعقوب، یعنی فضل‌الله بن روزبهان اصفهانی که مورد استفاده مینورسکی نیز بوده منبعی بسیار مهم و مفید برای این تحقیق بشمار می‌رود (رجوع کنید به فهرست مآخذ شرقی، شماره‌های ۱، ۲ و ۵). در باره فهرست مآخذ غربی تنها در گزارش آنجیوللو است که ما به اطلاعات انتقادی دست می‌یابیم. گزارشها و یادداشتهای او با توصیف بازگشت سلطان محمد خان فاتح به استانبول بلافاصله پس از نبرد ترچان پایان می‌پذیرد. در چاپ لسه (Lezze)، صفحه ۶۱؛ به نقل از راموزیو، جلد دوم صفحه ۶۹ b و در چاپ هکلیوت (Hakluyt)، جلد ۴۹، صفحه ۹۳. فصل نهم در دو چاپ اخیر بعدها به خط دیگری اضافه شده و این مطالب مطابق گزارش باربارو است که ما آن را نیز به عنوان مآخذ ذکر کرده‌ایم (Ramusio 70a و Hakluyt P. 94). همچنین فصل دهم یعنی آنجا که از آخرین لشکرکشی اوزون حسن به گرجستان بحث است با منتخبی از فصل مربوط به آن در اثر باربارو (Aldine p. 52a ff) مو بمو مطابقت دارد. از فصل یازدهم به بعد - مرگ سلطان یعقوب و به روی کار آمدن شاه اسمعیل - گزارشی که به آنجیوللوی مجعول منسوب است علی‌الظاهر به مقدار زیاد مبتنی است بر مشاهدات «بازرگان ونیزی» که از او نامی نبرده‌اند به همراه اضافات و شاخ و برگهایی از منابعی دیگر که آن‌هم فعلاً بر ما روشن نیست. بنابراین از فصل نهم به بعد مآخذ این اثر تنها شخصی است به نام آنجیوللوی مجعول.

باید از صمیم قلب از آقای پروفیسور ه. ه. شدر (برلین) که ضمن خواندن نمونه‌های مطبعی این اثر به کرات مرا در کار خود راهنمایی کردند سپاسگزاری کنم. همسر من نیز تهیه فهرستهای این کتاب را اهتمام کرده است.^۱

۱. منابعی که در انتهای مقدمه به آنها اشاره شده است و جزو مآخذ اصلی این کتاب است مانند آنجیوللو، باربارو... و آثار دیگر بازرگان ونیزی که درین کتاب از آنها استفاده شده با عنوان **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران** - ترجمه منوچهر امیری (انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹ ه. ش. تهران) بفارسی برگردانده شده است. برای تحقیق بیشتر می‌توان به این کتاب رجوع کرد. - ۲.

تشکیل دولت ملی در ایران

مختصری از تاریخ طریقت صفوی

حکومت واحد ملی ایران که بدست صفویه تأسیس یافت وجود خود را مدیون جماعتی از مردان است که بر اساس عقاید و افکار مذهبی متشکل شده بود.

شیوخ تقدس‌مآب در طی عمر چند نسل که به قرن‌ها بالغ می‌شد توانسته بودند برای خود مریدانی فراهم آورند که کور کورانه از آنها اطاعت کنند، اینان نهضتی از درویشان پدید آوردند که سرانجام به دست شاه اسمعیل پایه‌گذار حکومت صفویان (۱۵۲۴ - ۱۵۰۰) با اقداماتی داهیاانه به جنبشی سیاسی مبدل شد. ریشه‌های این تحول را باید در قرن سیزدهم (= هفتم هجری قمری) و حتی قبل از آن جستجو کرد.

پیران طریقت

صفویان نام خود را از جد خانواده خود صفی‌الدین گرفته‌اند که دو سال پس از مرگ فریدریک دوم یعنی به سال ۱۲۵۲ (= ۶۴۹/۵۰ ه. ق.) در ناحیه اردبیل (نزدیک به ساحل جنوب غربی دریای خزر) متولد شد. صفی‌الدین که از مشایخ صوفیه بود سلسله نسب خود را به

امام هفتم و از آن طریق به حضرت علی، پسرعم و داماد پیغمبر اسلام رساند (۱).

ادعای صفویه به داشتن چنین حسب و نسبی والا که بر اثر چند موضع مهم و تاریک در شجرهٔ خانوادگی آنها از طرف ادوارد براون به طور مشروط پذیرفته شده است، در یکی از مراجع مورد تأیید قرار می گیرد. بر طبق این مرجع یکی از افراد این خاندان بنام فیروزشاه زرین کلاه در سال ۱۱۷۴ (= ۵۶۹/۷۰ ه. ق.) از جنوب عربستان به آذربایجان مهاجرت کرده است (۲).

موضوع علوی بودن صفویان و تحقیق در صحت آن مسلماً تنها از این نظر می تواند واجد اهمیت باشد که اعتقاد به این امر به این سلسله در نبرد با دشمنانشان که اهل سنت بوده اند یعنی عثمانی ها در مغرب و ازبک ها در مشرق کمک قاطع کرده است. در ایران کنونی این عقیده طرفدار دارد که نه تنها در صحت علوی بودن مؤسس حکومت ملی صفویه تردید باید کرد بلکه از این نیز پارافراتر می نهند و می گویند که خود افراد خاندان صفوی نیز به صحت اصل و نسب خود باور نداشته اند و این دیگر مطلبی است که بدون تردید در آن غلو روا می دارند.

در اینجا مجال آن نیست که به جزئیات زندگی صفی الدین که چندان سرشار از حوادث نیز نبوده است بپردازیم. فقط می توان یادآور شد که مرشد او شیخ زاهد گیلانی در تحولات روحی و فکری بعدی او فوق العاده مؤثر شد. صفی الدین پس از سالها جستجو سر انجام در زمستان سال ۱۲۷۶ (یا ۱۲۷۷ = ۶۷۵ ه. ق.) در کلبهٔ او که در گیلان، در ساحل جنوبی دریای خزر، در مجاورت ساحل قرار داشت به خدمت

شیخ رسید. صفی در آن هنگام بیست و پنج سال داشت و شیخ زاهد شصت ساله بود.

پس از مرگ مرشد، صفی که دختر وی را بنام بی بی فاطمه بهزنی گرفته بود^۱، به جای او نشست. از نامه های مرد بزرگ و مورخ مشهور دربار ایلخانی یعنی وزیر اعظم رشیدالدین به خوبی برمی آید که صفی - الدین اندک اندک تاجه پایه جلالت قدر و شهرت یافته است. در یکی از این نامه ها او از شیخ استدعا دارد تا موافقت کند او هر سال در روز میلاد پیغمبر مقداری دوشاب^۲، روغن، گوسفند، قند، عسل و محصولات دیگر به خانقاه او وقف کند. در نامه ای دیگر رشیدالدین به پسر خود میر احمد که در آن روزگار حکمران اردبیل بود هشدار می دهد که همواره در برخورد با شیخ کمال ادب و احترام را در حق او مرعی دارد و از رعایت حال او دمی غافل نماند^۳.

حال اگر در صحت این نامه ها تردیدی برود باز می توان به یک مأخذ فارسی دیگر استناد جست: بر طبق این سند الجایتو، خان مغول که فرمانروای ایران بود پس از پایان تعمیر پایتختش سلطانیه (حدود سال ۱۳۲۰ = ۷۲۰ ه. ق.) مجلس سوری بر پای داشت و اعظام علما و مردان راه حق را دعوت کرد. هنگامی که خان متوجه عدم حضور شیخ

۱- سلسلة النسب صفویه، صفحه ۳۶

۲- در متن آلمانی نوشته شده شراب اما در مکتوب رشیدالدین فضل الله نامی از شراب در میان نیست بلکه سخن از دوشاب است. گویا مؤلف این کتاب «دوشاب» را بجای شراب گرفته است. رجوع کنید به مکاتبات رشیدی، به سعی و اهتمام محمد شفیع چاپ لاهور، ۱۳۶۴ هجری قمری، صفحه ۲۷۲ (مترجم)

۳- ادوارد براون، در موضع مزبور، جلد چهارم صفحه ۱۹ و ۳۳

صفی شد، پیک مخصوصی نزد او فرستاد. اما شیخ سالخوردگی خود را بهانه آورد و از حضور در جشن عذر خواست.^۱

همچنین فرزند شیخ صفی، صدرالدین (۹۲ - ۱۳۳۴)^۲، نوۀ او خواجه علی (۱۴۲۹ - ۱۳۹۲)^۳ و نتیجۀ او شیخ ابراهیم (۴۷ - ۱۴۲۹)^۴ «برمسند کشف و مراقبه نشسته بودند بدون آنکه عامۀ مردم را با امیال واهواء خود آزاری رسانند»، و آوازه زهد و خدا ترسی آنها تا بروسه به دربار سلطان عثمانی رسید که در نتیجۀ از آنجا هر سال تحف و هدایای بسیار و کیسه های مالامال از پول (که عنوان آن به زبان ترکی «چراغ آقچه سی» یعنی پول روشنائی و چراغ بود) به اردبیل فرستاده می شد.^۵

مریدان

در این اوضاع و احوال جای شگفت نیست که مراجع مختلف از سیل زائرانی خبر می دهند که بسوی زاویۀ شیخ روان می شدند تا از مجلس درس او کسب فیض کنند. از تعالیم و افاضات شیخ، ما اطلاع دقیقی

۱- تاریخ عالم آرای امینی صفحه ۱۳۴b. یادداشت مترجم: در ترجمۀ مختصری که از این کتاب به قلم مینورسکی در سال ۱۹۵۷ چاپ شده چنین آمده است که شیخ خوردن از طعام سلطان را کاری درست نمی شمرد و از طرف دیگر چون می دانست ممکن است شاه از امساك او خشمگین شود ناگزیر سالخوردگی خود را بهانه عدم حضور قرارداد (صفحه ۶۲)

۲- از ۷۳۴/۵ تا ۷۹۴/۵ ه.ق. (مترجم)

۳- از ۷۹۴/۵ تا ۸۳۲/۳ ه.ق. (مترجم)

۴- از ۸۳۲/۳ تا ۸۵۰/۱ ه.ق. (مترجم)

۵- فرانتس بابینگر در موضع مذکور، صفحه ۱۳۷ و بدرالدین، صفحه ۸۱؛ لئون کلاویوس (Leunclavius) Sp. ۶۴۷؛ عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۴

در دست نداریم. در زمان خود شیخ صفی تنها تعداد زائرانی که از طریق تبریز و مراغه به اردبیل می آمدند، به عبارت درست تر فقط تعداد زائران آناتولی و عراق در عرض سه ماه بالغ بر سیزده هزار تن می شد.^۱ يك منبع دیگر فارسی اطلاع مارا در این زمینه تکمیل می کند و می گوید که مدتی بعد در اقصی نقاط مشرق مانند بلخ و بخارا نیز مریدان صفوی بودند.^۲ از ملازمین صدرالدین اطلاع دقیقی در دست نیست اما از خواجه علی نوۀ صفی چنین نقل است که او در آناتولی و به خصوص در نواحی جنوبی تکه و حمیدیه و قره‌مان (رجوع کنید به نقشه يك) مریدان متعددی داشته است. اما اصل مطلب بدین قرار بوده است:

هنگامی که تیمورلنگ در سال ۱۴۰۲ (= ۸۰۴ ه.ق.) از لشگر کشی پیروزمندانۀ خود در آسیای صغیر و جنگ با بایزید سلطان عثمانی بازگشت در اردبیل به زاویۀ خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد. گویا ملاقات این مرد گوشه گیر و زاهد چنان تأثیری در تیمور کرد که فوراً دستور داد اردبیل و کلیۀ دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن بعنوان وقف به خاندان صفوی منتقل گردد و خانقاه او حتی برای خطر ناک‌ترین جنایتکاران بست باشد؛ بدین ترتیب این مکان در طول قرون متمادی خصلت «بست» بودن خود را حفظ کرد. اسناد این وقف نامه نیز درست دویست سال بعد در ترکستان غربی بدست سر بازان شاه عباس کبیر افتاد.^۳

۱- سلسلۀ النسب صفویه، صفحه ۳۸

۲- تاریخ اسمعیل. به نقل از ادوارد براون، جلد چهارم، صفحه ۵۱

۳- سلسلۀ النسب صفویه، صفحه ۴۸؛ تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۲.

اسکندر منشی مورخ دربار شاه عباس در این مورد و واقعه‌ای که بعد ذکر

می‌شود یعنی آزاد کردن اسرای آناتولی چنین می‌نویسد:

در اخبار اندکی که در باب شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفوی به دست ما رسیده دنباله این مطلب چنین آمده است^۱: تیمور به اصرار از خواجه علی خواست تا بگوید به جز آن، چه خدمتی و کاری از تیمور برای او ساخته است. شیخ در جواب گفت که به هیچ چیز احتیاج ندارد زیرا ما محتاج او را مردم می دهند. اما سلطان بهتر است اسرائی را که از آناتولی به همراه آورده است آزاد سازد. (تعداد این اسرا را سی هزار ذکر کرده اند که علی التحقیق مبالغه آمیز است؛ اما به هر حال می توان گفت که تعدادشان اندک هم نبوده است). تیمور بلافاصله دستور داد همه اسیران را به شیخ تحویل دهند و شیخ نیز آنان را آزاد ساخت؛ این اسرا همه به عنوان حق شناسی در شمار اتباع و مریدان شیخ درآمدند. بسیاری از آنان به موطن خود باز گشتند؛ برای بقیه خواجه علی در اردبیل قسمت مخصوصی از شهر را معین کرد که در آنجا خانه برای خود بسازند و در قرن هفدهم (= قرن یازدهم ه.ق.) هم هنوز اعقاب این آزاد شدگان آناتولی عنوان صوفیان روملو را داشتند که

→ و اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه به تحریر آن پرداخت و دفتر و قفیه نیز بخط قدیم موشح بآل تمنا و منولی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اند خود بدست غازیان درآمده بود بنظر اشرف اعلی شاهی ظل الهی در آمد مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی بعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکوره مسطور بود،

یادداشت مترجم: در متن کتاب عبارات ترجمه آلمانی این قسمت به نقل از اردمان (F. v. Erdmann) در مجله انجمن شرق شناسی آلمان (ZDMG) جلد پانزدهم، صفحه ۴۸۹ آمده است ولی در اینجا عیناً همان قسمت از تاریخ عالم را نقل گردید.

به معنی صوفیان رومی یا آسیای صغیر است.^۱

از توصیف‌های زمانهای بعد یعنی از دورانی که مریدان بهسپاهی جنگجو بدل شدند می‌توان به‌خوبی فهمید که صوفیان صفوی با چه اطاعت کور کورانهای ازمراد و پیر طریقت خود تبعیت می‌کردند. مثلاً یکی از بازرگانان و نیز در اوایل قرن شانزدهم (= قرن دهم. ق.) گزارش می‌دهد که بسیاری از صوفیان از اینکه به‌هنگام جنگ برای صفویه سلاح با خود بردارند امتناع داشتند؛ آنها اغلب با سینه‌های برهنه به میدان نبرد می‌رفتند تا بخاطر مراد مورد ستایش خود بجنگند.^۲ سایر سیاحان گزارش می‌دهند که آنها همواره «مانند شیر» می‌جنگند و بدین ترتیب می‌توان پذیرفت که دلیری آنها که در شرق نیز مانند غرب ضرب‌المثل شد از اخلاص و وفاداری بسیار-به پیر طریقتشان ناشی می‌شد.

شعار جنگی پیروان صفویه نیز مانند اصل و نسب غالبشان به ترکی آذربایجانی بود. آنها به‌هنگام جنگ می‌گفتند: قربان اولدوغوم (یا: صدقه اولدوغوم) پیروم، مرشدوم!^۳

تشکیلات طریقت

درباره تشکیلات طریقت صفوی در دورانی که کاملاً جنبه مذهبی

- ۱- سلسله‌النسب صفویه، صفحه ۴۸، راس (Ross)، صفحه ۳۶
- ۲- بازرگان‌ونیزی (از دوره سیاحتنامه‌های هاکلیوت)، صفحه ۲۰۶؛ و ف. باینگر در یادداشتهای مارینوسانوتو، صفحه ۴۱ با مشخصات زیر:
F. Babinger, Marino Sanutos Tagebücher
- ۳- تاریخ اسمعیل، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج به‌نشانی Add ۲۰۰، برگ ۴۱۵؛ و رجوع کنید به ادوارد براون، اثر مزبور، جلد چهارم، صفحه ۱۵

داشت و از سیاست دور بود اخبار بسیار کمی در دست داریم. ریاست طریقت (پیر یامرشد) همواره بایکی از صفویه بود و آنهم همیشه فرزندان مرشد پیشین بدین سمت انتخاب می شد^۱. این رسم حتی در آن هنگام که جانشین، پسری خردسال بود باز رعایت می شد. رعایت بدون چون و چرای نظامات فرقه و تبعیت از تشکیلات آن از آنجا به خوبی آشکار می شود که هیچگاه موضوع جانشینی در آن موجب کشمکش یا حتی جدائی نشد. فقط آنطور که خواهیم دید يك بار یکی از اعضاء معمرتر سلسله صفوی (جعفر) بی سر و صدا و با سرسختی بسیار کوشید با از بین برداشتن جانشین بر حق و واقعی، قیادت این طریقت را بخود مخصوص گرداند ولی این کوشش نیز سرانجام بدون نتیجه ماند.

تعیین جانشین همیشه به موقع مناسب از جانب پیر یعنی در زمان حیات خود او انجام می گرفت و به عقیده صوفیان با این عمل ولایت از پدر به پسر منتخب منتقل می شد ولی باید دانست که این فرزندان برگزیده به هیچوجه لازم نبود که فرزندان ارشد نیز باشند. مثلاً می توان یادآور شد که شیخ ابراهیم فرزند سوم و شیخ جنید حتی فرزند ششم پدر خود بود. جانشین نه تنها به مقام معنوی دست می یافت بلکه کلیه میراث دنیوی را نیز که غیر از بقعه که بعد بدان خواهیم پرداخت شامل عایدات حاصل از املاک و رقبات پیرامون اردبیل (کلخوران، تاجی بیوک، تلخاب، ابراهیم آباد و غیره) می شد نیز تصرف می کرد^۲.

۱- البته شاه اسمعیل بلافاصله پس از پدرش حیدر به این سمت انتخاب نشد بلکه پس از برادر بزرگترش سلطان علی به این مقام رسید.

۲- سلسله النسب صفویه، صفحه ۱۱۳

بین مرشد و مریدان بظاهر، لااقل در بعضی اوقات معین و به خصوص برای مریدانی که در مناطق دوردست زندگی می کردند، اشخاص دیگری هم واسطه بوده اند که به نام خلیفه نامیده می شده اند و برای ترویج عقاید و تعالیم صفویه نیز جهد می کرده اند.^۱ بعدها این واسطه ها یا رؤسای گروه های محلی تحت اراده رئیس دیگری قرار گرفتند؛ خلیفه بزرگ یا خلیفه الخلفا که برای اولین بار در سال ۱۵۰۸ (= ۹۱۳/۴ ه. ق) از طرف شاه اسمعیل اول به این سمت منصوب شد به عنوان رهبر و پیشوای صوفیان آناتولی از شهرت و عزت فراوان برخوردار گردید.^۲

به مریدان برجسته در اردبیل مشاغل اداری تفویض می شد؛ مثلاً در زمان شیخ صفی سیدی به نام جمال الدین از اهالی اصفهان کار اطعام فقراء را اهتمام می کرد و برای چنین کاری فقط در يك روز به هزار گوسفند احتیاج افتاد.^۳

این کار خرج دادن و اطعام فقراء یکی از تکالیف عمده بقعه اردبیل بود و حتی هنگامی که صفویه به قدرت رسیدند باز از این کار فرو گذار نکردند. ما مثلاً با کمال دقت به مایحتاج مطبخ شاه عباس کبیر (اوایل قرن هفدهم = قرن یازدهم ه. ق.) واقف هستیم و در اینجا می خواهیم این ارقام گویا را که متعلق به يك سال تمام است باز گو

۱- احسن التواریخ تألیف حسن روملو، قسمت نهم، صفحه ۹۸؛ سانوتو، جلد

چهارم، صفحه ۵۰۰؛ تاریخ عالم آرای امینی، ورق ۱۳۹ b

۲- اسکندرمنشی در تاریخ عالم آرای عباسی، صفحات ۱۸ و ۲۶؛ هینتس در کتاب شاه اسمعیل دوم، صفحه ۵۹ و بعد از آن.

۳- سلسله النسب صفویه، صفحه ۳۸

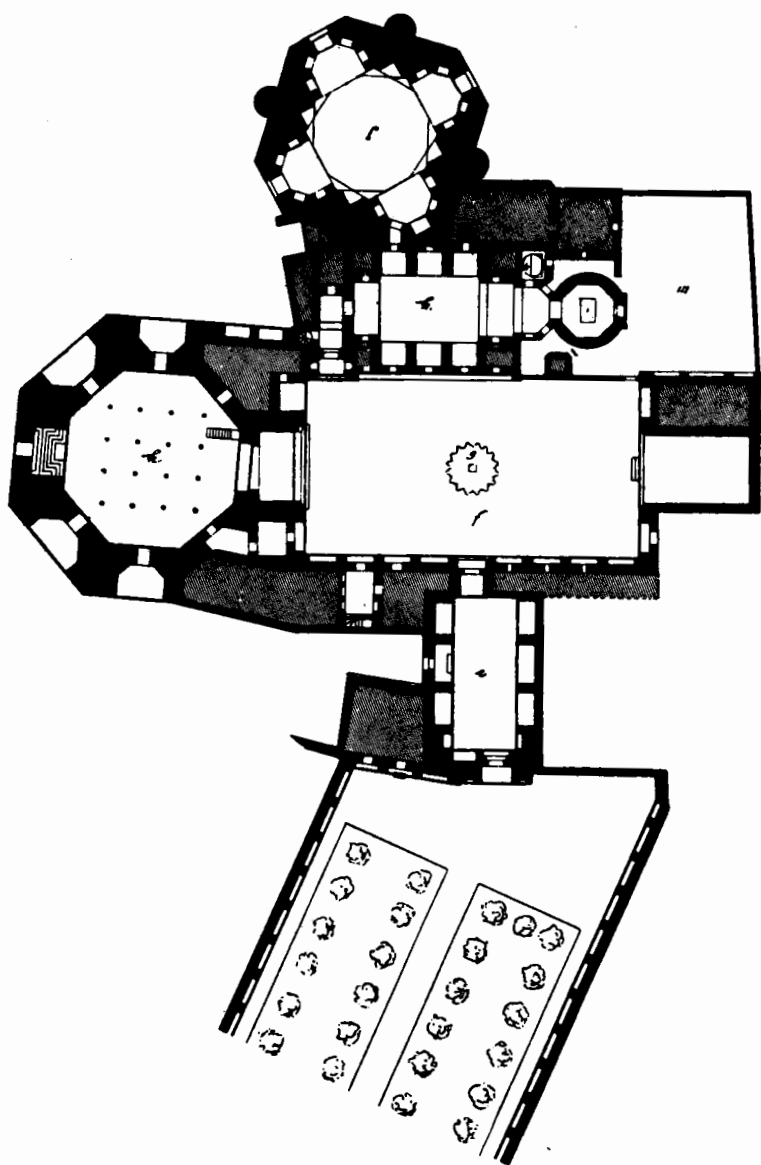
کنیم^۱:

۱۴۲۵۰۰ کیلو گرام	برنج
« ۵۷۰۰۰	گوشت
« ۱۱۴۰۰	گوشت جهت هریسه ^۲
« ۱۰۲۶۰	آرد
« ۲۹۲۵۵	روغن
« ۱۵۰۷۶	دوشاب
« ۵۷۰	عسل
« ۴۱۷۲	نخود
« ۸۵۵۰	نمک
« ۴۱۷۲	پیاز
« ۲۸۵	پیه
« ۸۵۵	موم
« ۱۴۲	شکر

در مورد مریدان دو گروه متمایز از هم را می توان تشخیص داد. یکی آنان که در خارج بودند و از هواداران محسوب می شدند و

۱- سلسله النسب صفویه، صفحه ۱۱۱

۲- مؤلف کتاب نوشته است «آب گوشت» و چون این لفظ در اینجا معنی نمی داد به اصل رجوع شد. در کتاب سلسله النسب صفویه نوشته شده گوشت جهت هریسه (در اصل کتاب: حریسه) چهار هزار من که در اینجا مؤلف از آن به آب گوشت یا شوربا تعبیر کرده است. مطلب دیگر آنکه مؤلف کتاب حاضر همه جا «من» را ۲ کیلو و هشتصد و پنجاه گرام به حساب آورده است (مترجم)



نقشه بقعه صفوی در اردبیل

e= راهرو f= صحن بزرگ g= چاه‌ها h= مسجد (طرف چپ مسجد قدیمتر)
 1= مقبره شاه صفی k= مقبره شاه اسمعیل اول l= چینی خانه m= گورستان
 (دایره هاشور خورده نزدیک 1 مقبره بی بی فاطمه همسر شیخ صفی است)

دیگر پیروان جدی صفویه که در اردبیل می‌زیستند. مارینوسا نوتو^۱ در یاداشتهای خود می‌نویسد: «منزل آنها (مراد صفویه است) در یکی از تکه‌های بسیار بزرگ و زیبا در حوالی تبریز بود (منظور بقعه اردبیل است)؛ در این تکه جمعاً در حدود سیصد نفر با آنها می‌زیستند؛ و همه اینها را می‌توان با راهبان قیاس کرد. اینها همواره در کمال زهد و پرهیزکاری زیسته‌اند تا بدانجا که نه فقط در ایران بلکه در سراسر ترکیه و همه شامات و بربرستان^۲ مورد تکریم فراوان بوده‌اند».

منابع شرقی نیز گواه بر این هستند که پیروان این طریقت زندگی رابه ریاضت می‌گذرانده‌اند^۳. روز با سکوت آغاز می‌شد و قبل از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب مطلقاً تکلم نمی‌کردند؛ آنگاه به مدت یک ساعت تمام به ذکر جهر می‌پرداختند و این ذکر به‌هنگام غروب نیز تکرار می‌شد؛ پس از نماز عصر نیز قرآن تلاوت می‌کردند. از خوراک نیز به اندک اکتفا می‌ورزیدند. اغلب بلغور می‌خوردند و روزه نیز بسیار می‌گرفتند؛ ده روز آخر ماه رمضان و ده روز اول ماه ذیحجه را در خلوت و انزوا به سر می‌آوردند؛ در ابتدای زمستان چله می‌نشستند و از مجالست با دیگران پرهیز می‌کردند و چندان روزه نگاه می‌داشتند و به ریاضت‌های سخت تن در می‌دادند تا اینکه به مرحله بی‌خودی کامل

۱- مستخرج از نامه‌ای که از راگوزا (Ragusa) نوشته شده است به تاریخ ششم نوامبر ۱۵۰۲؛ سانوتو، جلد چهارم، صفحه ۵۰۰

۲- در متن کتاب ظاهراً به نقل از یادداشت‌های سانوتو نوشته شده تکه (Tekke) اما گویا منظور تکیه باشد (مترجم)

۳- مراد از بربرستان ناحیه‌ای است که فعلاً شامل ممالک الجزایر، مراکش، طرابلس و تونس می‌شود (مترجم)

۴- سلسله‌النسب صفویه، صفحات ۳۶ تا ۳۸

می‌رسیدند.

بقعه

فریدریش زاره^۱ در اثر خود راجع به اردبیل تاریخ بنای مسجد مدفن شیخ صفی را به تفصیل تمام مورد مطالعه قرار داده به‌صورتی که ما در این جا فقط به ذکر بعضی از نکات و ملاحظات تکمیلی اکتفا می‌کنیم (رجوع کنید به نقشه صفحه مقابل که ب. شولتز^۲ آنرا تهیه کرده است. زاره این تصویر را در صفحه ۱۶ اثر خود آورده است.)

از عرض دست چپ، حیاط بزرگ به مسجد بقعه راه دارد، این مسجد یک هشت ضلعی است که گنبدی بر فراز آن بوده است و از آن فعلاً اثری نیست. در اینجا در کنار منبری که طرف راست در ورودی بوده علّامی قرار داشته که می‌گفتند به دست حضرت فاطمه دختر پیغمبر اکرم تهیه شده است و شیخ صدرالدین (سال ۱۳۸۰ = ۷۸۱/۲ ه. ق) آنرا با خود از مدینه آورده بود^۳. این مسجد قدیمترین قسمت بقعه است و به عقیده زاره^۴ در قرن سیزدهم (= قرن هفتم ه. ق.) ساخته شده است. پس از مسجد قدیمترین قسمت باید قاعده^۵ ساختمان چهارگوشی باشد که گنبدی بر فراز آن است (در نقشه آنرا هاشور زده‌اند)؛ طبق روایات محلی آنجا «مقبره خانم»^۵ است. بدون کمترین تردید این قبر بی بی فاطمه، همسر شیخ صفی و دختر مرشد او شیخ زاهد گیلانی

۱- F. Sarre

۲- B. Schulz

۳- سلسله‌النسب صفویه، صفحه ۴۵

۴- رجوع کنید به: اردبیل، صفحه ۱۶

۵- اردبیل، صفحه ۱۳

است که بسال ۱۳۲۴ (= ۷۲۴ ه.ق. یعنی ده سال قبل از شوهرش) در اردبیل زندگی را بدرود گفت. شیخ صفی خود دستور داده بود که بر فراز قبر او گنبدی تعبیه شود.^۱

مقبره شیخ صفی نیز به این بنا که در اصل مجزا بوده پیوسته است (در نقشه با i مشخص شده است). اولثاریوس^۲ ذکر می کند که مقبره توسط شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی بنا شده است. يك مرجع فارسی^۳ نیز در تأیید و تکمیل این خبر می گوید بنای این ساختمان طبق دستور صدرالدین ده سال به طول انجامیده است؛ او نظم و نسق آن بقعه را از نظر خدام و ملازمان و شمعه ها و مشعل ها تعیین کرد و همچنین ترتیب خلوتخانه، محل شستشو و سایر اطاقها را مقرر نمود. تاریخ ساختمان را می توان ربع چهارم قرن چهاردهم (= ۷۷۶ تا ۸۰۲ ه.ق) تعیین کرد زیرا گویا صدرالدین استادان و صنعتکاران را از مدینه با خود آورده بوده است و زیارت شیخ نیز در اواخر عمر درازش (۱۳۹۲-۱۳۰۵)^۴ عملی گردیده است.

توسعه این بنا گویا در اواسط قرن پانزدهم (= اواسط قرن نهم ه.ق.) از طرف شیخ جنید انجام شده باشد؛ به هر حال این گزارشی است که اولثاریوس در قرن هفدهم^۵ (= قرن یازدهم ه.ق.) طبق روایات

۱- سلسله النسب صفویه، صفحه ۳۶: اسم آن هم «گنبد حرم» بود.

۲- اورلثاریوس (Olearius)، صفحه ۳۳۸

۳- سلسله النسب صفویه، صفحه ۳۹

۴- از ۷۰۴ تا ۷۹۴ ه.ق. (مترجم)

۵- «اما شیخ جنید صحن آنرا توسعه داد و حیاطها و چند خانه دیگر بدان منضم ساخت» (اولثاریوس، صفحه ۳۳۹)

محلی ذکر می کند اما چون شیخ جنید خیلی زندگی توأم با حرکت و جنب جوشی داشته است نمی توان بدین اظهار چندان اعتماد کرد و آنرا موثق شمرد. من بیشتر قابل قبول می دانم که این توسعه بنا بدست شیخ حیدر انجام گرفته باشد که خیلی بیش از جنید در اردبیل زیست و قرینه من هم برای این فرض مطلبی است که در یکی از مراجع آمده است و طبق آن حیدر در کرانه رودی که در حوالی اردبیل است باغی تعبیه و در وسط آن باغ کاخی استوار برپا کرده است.^۱

در باره تاریخ ایجاد بنائی که به «چینی خانه» موسوم است اسناد و مدارک محکم و قابل اطمینانی در دست نیست؛ بقول زاره^۲ هم ظاهر کهنه و فرسوده این عمارت و هم ناهم آهنگی آن با مجموعه سایر تأسیسات بقعه گواهی است بر اینکه ساختمان آن به قبل راجع می شود (شاید هم در قرن چهاردهم = قرن هشتم ه.ق.).

در باب آن قسمت از تأسیسات که به دست سلاطین صفوی در قرون شانزدهم و هفدهم (= قرون نهم و دهم ه.ق.) ایجاد شده است شما را به اثر زاره که تا حال چندین بار بدان استناد جسته ایم راهنمایی می کنیم. زاره طرح اثر خاص دیگری را هم برای آینده ریخته است که درباره نقاشی و معماری ایران است و آن نیز مورد استفاده بسیار تواند بود.

۱- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۷ b

۲- موضع مزبور، صفحه ۱۷

کار انتقال از طریقت درویشی شیوخ صفویه به حکومت دنیوی به دست روحانیان با به روی کار آمدن شیخ جنید عملی شد. شیخ جنید مردی کم نظیر و فوق العاده نادر بود. او که پیشوا و مرشد مقتدر جماعتی از درویشان مؤمن و سرسپرده بود مدعی حکومت و ریاست دنیوی شد و این مطلب بخودی خود چندان مهم است که موضوع قلمرو حکومتی آن را تحت الشعاع خود قرار می دهد.

البته روابط شیوخ اردبیل با قدرتهای دنیوی زمان خودشان تازه از عهد شیخ جنید (۶۰ - ۱۴۴۷)^۱ شروع نشده است؛ اما این روابط همواره مبتنی بر جدائی کامل بین حقوق و مطالبات روحانی و دنیوی بوده است. بزرگداشت خواجه رشیدالدین فضل اله وزیر مغول از شیخ صفی و همچنین عنایات تیمور به شیخ خواجه علی بیش از همه از این مقوله است. همچنین پسر و جانشین تیمور یعنی شاهرخ نیز هنگامی که باقره یوسف پیشوای قره قوینلو در حال جنگ بود، در حین لشکر کشی به اردوی زمستانی قره باغ در اوایل مارس ۱۴۱۲ (= ذی القعدة ۸۱۴

۱- یعنی از ۸۵۱ تا ۸۶۴ ه. ق. (مترجم)

ه.ق.) از ملاقات با شیخ خواجه علی خودداری نورزید و با او به بحث درباره مسائل روحانی و اخلاقی پرداخت.^۱

اما روابط تند و ناخوش آیند نیز بین فرمانروایان و شیوخ صفوی در تاریخ طریقت صفوی دیده می شود. در زمان زوال حکومت چنگیزی در ایران ملک اشرف (از عشیره مغولی چوبان) در آذربایجان قدرت را به دست گرفت؛ او که از پیروان شیخ صدرالدین بیمناک بود شیخ را به آمدن به پایتخت خود تبریز اغوا کرد و او را به مدت سه ماه در آنجا در اسارت نگاهداشت. ملک اشرف در اثر رؤیائی متوحش شد و شیخ را آزاد ساخت، ولی بلافاصله از کرده خود نادم گردید و سپاهی به تعقیب او فرستاد؛ اما چون صدرالدین به گیلان گریخته بود از این کار سودی نبرد. ولی در سال ۱۳۵۷ (= ۷۵۸ ه.ق.) فرمانده مغول قبچاق بنام جانی بیگ خان در نبردی پیروزمندانه کار ملک اشرف را یکسره کرد و با پذیرائی محترمانه ای که در حوالی اوجان از شیخ کرد با اردبیل روابط دوستانه ای برقرار نمود.^۲

شیخ جنید پیر طریقت

درست اتفاقی مانند این، یعنی دشمنی یکی از حکام جهت سیر زندگی شیخ جنید را معین کرد. شیخ جنید در سال ۱۴۷۷^۳ در اردبیل

۱- احسن التواریخ، تألیف حسن روملو، قسمت نهم، صفحه ۲۴ b

۲- سلسله النسب صفویه، صفحات ۴۱ تا ۴۳ و همچنین:

Mouradgæ d'Ohsson IV, 740/1; Hammer, Goldene Horde 311

۳- رقم ۱۴۷۷ ظاهراً خطای چاپی است زیرا جنید به سال ۸۵۱ ه.ق. که مطابق

به جانشینی پدرش شیخ ابراهیم (که به شیخ‌شاه ملقب بود) رسید و این امر سخت موجب ناراحتی عموی فاضل و مجرب و درعین حال جاه‌طلب او شیخ جعفر گردید. شیخ جعفر بزرگترین پسر خواجه علی بود و علی‌الظاهر در دوره‌ای که برادرش شیخ ابراهیم سمت ارشاد داشت نیز منشاء خدمات و آثاری بوده است.^۱

اطلاعی در دست نداریم که شیخ جنید در سال ۱۴۴۷ (= ۸۵۱ ه.ق.) چند ساله بوده است اما به هر تقدیر ظاهراً به عنوان ششمین فرزند پدرش که راجع به او هیچگونه خبر به ما نرسیده در آن هنگام نسبتاً جوان بوده است؛ از این گذشته گویا شیخ جعفر نسبت به او سمت قیمومت داشته است.^۲ جنید مردی بود ناراحت و بی آرام و قرار. او نه تنها در تعالیم مخفی و سری طریقت خود که تازه از زمان جدش خواجه علی کاملاً تحت تأثیر مذهب تشیع قرار گرفته بود تغییراتی داد و آنرا تکمیل نمود بلکه همچنین با جلب کردن بسیاری از مریدان و پیروان تازه نقشه‌هایی برای به دست گرفتن قدرت در سر طرح کرد.

تعداد زیاد صوفیان و پیروان که گرد شیخ جنید فراهم آمده بودند باعث ناراحتی و سوء ظن شدید جها‌ن‌شاه، فرما نروای قبیله قره‌قوینلو (۳) و سایر امرای آذربایجان در آن روزگار گردید؛ زیرا چون پیروان شیخ با کلیه افراد خانواده و مایملک خود در جوار اومی زیستند اردبیل بصورت

با ۱۴۴۷ میلادی است جانشین سلطان ابراهیم شد و این معنی از غور در سطور بعد نیز به خوبی حاصل می‌شود. (مترجم)

۱- سلسله‌النسب صفویه، صفحات ۵۰ و ۹۴ تا ۹۶

۲- احمد ابن محمد القاضی موسوم به غفاری در کتاب «نسخ جهان آراء»، صفحه ۴۷ب

لشکر گاهی عظیم در آمده بود، هر چند که اسلحهٔ اینان قابل ملاحظه نبود. جهان‌شاه شایسته نمی‌دانست که با قوای جنگی با مردی روحانی که از پیروان مذهب تشیع بود به نبرد برخیزد مضافاً به اینکه خود شیعهٔ متعصبی بود. بدین ملاحظات او مصمم شد به نوشتن نامه‌ای به شیخ جعفر اکتفا کند و از او بخواهد که بدون تأخیر برادر زادهٔ خود را از آن سرزمین برانند.

این فرمانروای ترکمن از اختلافی که بین شیخ جنید و شیخ جعفر بود با کمال دقت آگاهی داشت، زیرا او یکی از دختران خود را به دومین پسر جعفر بنام سید قاسم خان به‌زنی داده بود. شیخ جعفر با کمال میل به این تقاضای پدرزن پسرش روی خوش نشان داد به‌خصوص که با این عمل ادارهٔ بقعه و خانقاه یکسره به‌دست خود او می‌افتاد. بالاخره چون او علی‌الدوام جنید را تهدید می‌کرد که در صورت تأخیر ممکن است قبیلهٔ قره‌قوینلو به‌صورتی مسلح وارد میدان شود و از طرف دیگر جهان‌شاه بدون وقفه پشت سر هم پیک‌های مخصوص برای عملی کردن تقاضای خود به اردبیل می‌فرستاد، شیخ جنید ناگزیر در مشایعت جمعی از وفادارترین پیروانش از اردبیل خارج شد. این اتفاق باید قاعدهٔ به سال ۱۴۴۸ (= ۸۵۱/۲ ه.ق.) رخ داده باشد.^۱

اوضاع سیاسی در آن عهد در مشرق به چه منوال بوده است؟ از

۱- تاریخ اسمعیل، صفحه ۱۴b؛ احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۸a؛ سلسله‌النسب صفویه، صفحه ۵۰؛ نسخ جهان‌آرا تألیف قاضی غفاری، صفحه ۴۷b؛ صحائف‌الخبار تألیف منجم‌باشی، جلد سوم، صفحه ۱۸۰؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۳؛ جواهرالخبار، تألیف منشی بوداق، صفحه ۲۸۱b؛ تاریخ حیدری تألیف حیدر ابن علی حسینی رازی، صفحه ۵۷۴a.

نقشه‌ایک بخوبی روشن می‌شود که در آن هنگام تا چه پایه قدرت در دست امرای محلی پراکنده بوده است: چنین وضعی قاعدهٔ مردی مانند شیخ جنید را متوجه ساخته بوده است که زمینه برای اجرای نقشه‌های او که رسیدن به قدرت و ریاست دنیوی باشد مناسب است. درست پس از بیست سال در عوض این پراکندگی آشفتگی سراسر مملکت فقط از سه دولت بزرگ نشان می‌بینیم یعنی حکومت عثمانی که پایتخت آن در استانبول بود و (در خاک آسیا) تقریباً شامل تمام آناتولی می‌شد؛ حکومت ممالیک (شامل سوریه و مصر) که پایتخت آن قاهره بود و آنهم پنجاه سال بعد در ۱۵۱۷ (= ۹۲۳ ه.ق) مغلوب حکومت عثمانی گردید و دیگر حکومت اوزون حسن رئیس قبیلهٔ آق قویونلو در بین‌النهرین و ایران که پایتخت آن تبریز بود.

«اطراق‌های جالب توجه»^۱ شیخ جنید از سال ۱۴۴۹ تا ۱۴۵۶ (= ۸۵۳ تا ۸۶۰ ه.ق) در آناتولی و سوریه همه در اثر ایجاب اوضاع روزگار بود اما اهمیت این اقامت‌ها را از جهت تاریخ فرهنگ نیز نمی‌توان ناچیز انگاشت.

شیخ جنید در آناتولی

به قطع و یقین نمی‌توان گفت شیخ جنید پس از طرد از اردبیل چه راهی را پیش گرفته است. قابل قبول‌ترین ردپائی که بدست آورده‌ایم به آسیای صغیر تحت سلطهٔ عثمانی منجر می‌شود ولی چون نمی‌توان

۱- ف. بابینگر در مجلهٔ *Der Islam* دورهٔ دوازدهم، صفحهٔ ۲۳۲

به سهولت پذیرفت که او از راه تبریز یعنی پایتخت جهان‌شاه، دشمن سرسخت خود رفته باشد، می‌توان پنداشت که او از طریق قره باغ و ارمنستان به آناتولی راه یافته باشد.

علت اینکه جنید سرزمین سلطان عثمانی را بر جاهای دیگر ترجیح داد بذل و بخشش‌های بسیار این سلسله بود که قبلاً بدان اشاره شد. جنید به محض رسیدن به خاك عثمانی هدایائی توسط یکی از پیروان خود به حضور سلطان مراد دوم فرستاد که عبارت بود از يك سجاده، يك جلد کلام‌الله و يك تسبیح. ضمناً از سلطان عثمانی خواست که قرتبلی را بعنوان موقف او مقرر دارد تا بتواند در آنجا به عبادت بپردازد.

مریدی که حامل هدایا بود به حضور وزیر اعظم، خلیل پاشا بار یافت. خلیل پاشا تمنای جنید را به اطلاع سلطان رساند. مراد دوم هدایا را پذیرفت ولی با خلیل پاشا مشورت کرد که آیا به عقیده او پذیرفتن خواهش شیخ به صلاح است یا نه؟ ضمن این گفتگو بود که سلطان نیندیشیده گفت «بخدا پیر این خانقاه مرده است!»^۱ ولی وزیر نیز از جانب خود این مثل معروف زبان فارسی را یاد آورد که هفت درویش در گلیمی بخسبند و دو سلطان در کشوری ننگینند. پس از این گفت و شنید سلطان مراد دوم به این مرید برای شیخ جنید دو یست دوکات اعطاء کرد و ضمناً هزار آقچه نیز به درویشهایی که همراه او آمده بودند انعام داد (در حدود دو یست هارک پول امروزی)^۲ ولی آنها را با جواب سربالا به

۱- والله، تکه نین قوجه‌سی اولموش دور! (Leunclavius Sp. 648.)

۲- گیب، جلد اول، صفحه ۲۶۲ (منظور مؤلف از پول امروزی، پول رایج در حدود

سال ۱۹۳۶ یعنی تاریخ چاپ کتاب است. م.م.)

پیش مرادشان باز گرداند.^۱

شیخ جنید در قره مان

پس از این ناکامی جنید از قلمرو حکومت عثمانی خارج شد و به طرف جنوب غربی یعنی قره مان شتافت. قره مان یکی از دول معدود آسیای صغیر محسوب می شد که در آن عصر یعنی در ۱۴۴۹ (= ۸۵۳ ه. ق.) هنوز کاملاً تحت سلطه عثمانیان در نیامده بود. سلسله ای که در آنجا حکومت می کرد یعنی خاندان قره مان اوغلو و همچنین اهالی آن دیار گویا از دیر باز تمایلی به مذهب شیعه داشته اند و همان طور هم که قبلاً یاد آور شدیم اهالی مناطق واقع در غرب قره مان یعنی نواحی تکه و حمید^۲ نیز چنین تمایلی داشتند. این وضع می تواند به خوبی علت ورود جنید را به قونیه پایتخت قره مان توجیه کند. جنید در طول مدت اقامت خود در آنجا زاویه ای را که به دست شیخ صدرالدین قونیوی در قرن سیزدهم تأسیس یافته بود برای سکونت اختیار کرد.

متأسفانه برای تعیین دقیق تاریخ در بدریه ای شیخ جنید تا سال ۱۴۵۶ (= ۸۶۰ ه. ق.) هیچگونه سند و مدرکی در اختیار ما نیست. بر حسب حدس و گمان می توان تاریخ ورود شیخ را به قره مان تقریباً سال ۱۴۵۰ (= ۸۵۴ ه. ق.) دانست. اینطور آشکار است که او مدت درازی در قونیه نمانده است؛ زیرا در اثر احتجاجات مذهبی که بین او و رئیس

۱- تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۴

۲- بدرالدین، بقلم بابینگر، صفحات ۱۴ و ۸۵؛ یادداشتهای مارینوسانوتو، صفحات ۴۱ و ۴۳

سنی مذهب زاویه‌ای که پناهگاه او بود یعنی شیخ عبداللطیف روی داد به‌زودی خصوصیات و جزئیات عقاید و افکار مذهبی او بر ملا گردید. بطور آشکارا عقاید خاص جنید در آن روزگار از حدود مذهب شیعه نیز تجاوز می‌کرده است و چنین مذکور است که شیخ عبداللطیف میهمان خود را به‌خاطر عقاید خاص و عجیب او مورد طعن و ملامت شدید قرار داده و او را ملحد نامیده است: «تو با این اعتقاد کافری و هر کس نیز که با این اعتقاد بتو بگردد او نیز کافر می‌شود!»^۱

یک روز پس از این مباحثه شیخ جنید سپیده دم از قونیه خارج شد و به‌شتاب به‌سوی کوهستانهای کیلیکیه رفت تا از میان تر کمن‌های ورساق که در آنجا ساکن بودند برای خود مریدانی دست و پا کند؛ پس از یکصد سال هم باز نفرات این قبیله از زمره کسانی به‌شمار می‌آمدند که از حکومت صفویه هواخواهی می‌نمودند.^۲ اما شیخ عبداللطیف نیز نمی‌خواست باین سهولت دست از سر جنید بردارد. به‌همین دلیل او بدون تأخیر به امیر آن ناحیه ابراهیم بیگ قره‌مان اوغلو خبر داد که چون شیخ جنید به‌صوفیگری پای‌بند نیست بلکه آئین خدا و رسول را تخطئه می‌کند و تنها در طلب دست یافتن به قدرت و ریاست دنیوی است او را از خود رانده است. پس از رسیدن این اخطار ابراهیم بیگ بلافاصله فرمانی برای سر کرده تر کمن‌های ورساق صادر کرد و دستور داد که

۱- تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۵؛ بدرالدین، صفحه ۸۱ (ترجمه باینگر)

۲- مثلاً در سال ۱۵۲۶ (= ۹۸۳/۴ ه.ق.) تر کمن‌های ورساق از جمله سواران محافظ و ملازم شاه بودند (احسن التواریخ، قسمت دهم، صفحه ۴۶۶)

او موظف است شیخ جنید را دستگیر نماید.

شیخ جنید در سوریه

اما این صفوی ماجراجو این بار نیز از مهلکه گریخت و با کلیه هواخواهان و پیروان جدیدش به سرزمین سوریه که ازمتمعلقات و توابع جقمق از سلاطین مملوک بود رفت. در آنجا در جبل ارسوس که کوهستانی است در کنار خلیج اسکندرون مسکن گزید و از حاکم آنجا ابن بلال یکی از «قصوب کافران» را که قلعه‌ای متعلق به دوران جنگهای صلیبی بود اجاره کرد و آنرا تا به جائی مرمت نمود که درخور خانقاهی باشد. محتملاً این همان قلعه‌ایست که در سال ۱۱۲۹ (= ۵۲۳ ه. ق.) ویران شد و بنام سرپتا (Sarepta) موسوم بود و امروز آنرا السرت می‌نامند.^۱ از همین موضع بود که شیخ جنید برای مدتی طولانی اقدامات وسیع مؤثری را برای به دست آوردن پیروان تازه آغاز کرد. صوفی‌های متعددی از سوریه و همچنین از روم و بین‌النهرین بر او گرد آمدند.^۲ در بین این جماعت پیروان سابق شیخ بدرالدین نیز بودند. شیخ بدرالدین که به الحاد متهم بود در سال ۱۴۱۶ (= ۸۱۸/۹ ه. ق.) از روم ایلی توانست نهضتی بزرگ از درویشان ترتیب دهد که سلطان محمد اول پادشاه عثمانی با جهد بسیار توانست بر آن غلبه کند و آنرا از بین برد.^۳

۱- طبق اظهار باینگر در بدرالدین، صفحه ۸۲

۲- تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۶؛ نسخ جهان آرا تألیف قاضی غفاری، صفحه ۴۷ b

۳- باینگر، صفحات ۵۵ تا ۶۴

نیرنگها و حیل‌های این مریدان که تعدادشان روزافزون بود مریدان مولانا احمد بکری و سایر شیوخ متعصب را چندان ناراحت کرد که نامه‌ای به قاهره به سلطان نوشتند و یادآور شدند که سرزمین او را مردی فریبکار و یاغی عرصه اعمال ناهنجار خود ساخته است. بر اثر این نامه سلطان جقمق از حاکم حلب خواست تا با قوای خود شیخ جنید را دستگیر سازد. اما چون حاکم در آن هنگام بیمار بود اجرای این فرمان را به معاون خود محول ساخت و او به جبل ارسوس لشکر کشید.

در بر خوردی که بین طرفین روی داد هفتاد تن از پیروان جنید به هلاکت رسیدند؛ اما شخص او فرار را بر قرار ترجیح داد و به شمال رفت. ولی چون بین راه عشایر چادر نشین تر کهن و کرد نیز با او از در مخالفت در آمدند، پیروان او متفرق شدند و بدین ترتیب او سرانجام تقریباً بدون طرفداران و مریدان به سرحد شمال شرقی عثمانی یعنی جانیق واقع در کنار دریای سیاه رسید.^۱ حوادث مذکور تا آنجا که مربوط به رانده شدن از سوریه است باید قبل از سال ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه. ق.) رخ داده باشد، زیرا مرگ سلطان جقمق تازه در این سال رخ داد.

وقایع دوران اقامت در طرابوزان

جنید مدتی مدید در جانیق اقامت گزید و به کوشش تمام به

۱- تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشازاده، صفحه ۲۶۶

گرد آوردن مریدان تازه همت گماشت. در پایتخت این ناحیه، سامسون که از سال ۱۴۲۲ (= ۸۲۵/۶ ه. ق.) به دولت عثمانی تعلق داشت علی‌الظاهر با او به مهربانی و میهمان‌نوازی رفتار شد زیرا حاکم آنجا بنام محمد بیگ با نقشه‌ها و جاه‌طلبی‌های شیخ مخالفی ابراز نداشت. این مرد این قصد تهور آمیز را داشت که دولت پادشاهی یونانی طرابوزان را از بن براندازد و بر ویرانه‌های آن برای خود حکومتی تأسیس کند.

حال که در سرزمین‌های اسلامی دولت عثمانی، یعنی قره‌مان و سوریه توفیقی نصیب او نشد چرا به «جهادی» با کفار دست نزند؟ از آنجا که قدرت‌طلبی‌های او در این مورد به ضرر حکومت‌های اسلامی آن سرزمین نبود بدو اُزعمای این نواحی به فتنه‌انگیزی‌های او چندان توجهی نکردند و بدین طریق او در جانیق توانست مریدان و پیروان مسلحی برای خود فراهم آورد که تعدادشان از هزارها نیز می‌گذشت. هر گاه جبن و بزدلی وافر اهالی این مملکت و فساد و زوال سلسله کومنتی که بر آن دیار حکومت می‌کرد شهره خاص و عام نبود، نقشه تصرف طرابوزان با آن استحکامات معتبر ابلهانه جلوه می‌کرد. کالویو آنس^۱ (۱۴۵۸ - ۱۴۴۷)^۲ به سهولت تمام توانست تخت سلطنت پدرش را واژگون کند و این سهولت بیش از هر واقعه دیگر به امرای نواحی مجاور نشان داد که ضعف و فتور حکومت طرابوزان تا چه پایه

1- Kalo Ioannes

۲- مطابق است با سال ۸۵۰/۱ تا ۸۶۲/۳ ه. ق.

و مایه است.^۱ شیخ جنید کوشید تا از این وضع به نفع خود استفاده کند و بدین ترتیب در سال ۱۴۵۶ (= ۸۶۰/۱ ه. ق) او به سرزمین طرابوزان که در کوه‌ها محصور بود حمله‌ور شد.

در باره این لشکر کشی جنید - که از لحاظ تاریخ فرهنگ و تمدن بی‌اندازه مهم است - تنها کالکو کوندیل^۲، مورخ بیزانسی گزارش می‌دهد که فالمرایر آنر در اثر خود آورده است، منتهی اینکه ندانسته است مراد از لفظ Zyches مذکور در آن مأخذ شیخ (یعنی جنید) است.^۳ به محض رسیدن خبر حمله توأم با غارت دار و دسته شیخ، کالویو آنس نیز قوای بری و بحری خود را تجهیز کرد و تا دیر سنت فوکاس^۴ که موسوم به کردول^۵ بود پیش تاخت^۶. در عین حال قوای بحری نیز پایای قوای بری که در ساحل حرکت می‌کرد می‌آمد تا توأم دشمن را مورد حمله قرار دهند. شیخ جنید نزدیک ملیارس موضع گرفته بود و معبر تنگ کاپانیون را که سر راه اردوی او قرار داشت با قوای کافی اشغال کرده بود.

از میان همه امرا و سرکردگان طرابوزانی در این مهلکه فقط فقط پان سباستوس الکساندر امیر مزو خالدیون به کمک پادشاه شتافت.

1- Jac. Ph. Fallmerayer, *Geschichte des Kaiserthums von Trapezunt*, S. 251/2.

2- Chalcocondyles, S. 464 - 66

3- موضع مزبور، صفحات ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همچنین: 83/4, W. Miller, *Trebizond*.

4- St. Phokas

5- Kordyle

6- امروز به آن التزه قلعہ می‌گویند.

او فرماندهی قوای متحد بری را به عهده گرفت در حالی که کالویو آنس رهبری نیروی دریائی را شخصاً تقبل کرده بود. هنگامی که الکساندر معبر تنگ را مورد حمله قرار داد و نیروی بحری در همان لحظه قصد پیاده شدن داشت طوفانی در گرفت که قایقها را از کرانه دور می کرد. شیخ جنید از این لحظه حساس استفاده کرد و ضمن حمله ای ناجوانمردانه و برق آسا الکساندر و پسرش را کشت و لشکریان کومنی را متواری ساخت. پایتخت دستخوش بی نظمی و هرج و مرج شدید شد. کالویو آنس نیز با کشتیهایش جان سلامت بدر برد و به پایتخت وارد شد. طبق اظهار نظر کالکو کوندیل^۱ در این نبرد از طرابوزانی ها غیر از فرمانده آنها فقط سی نفر دیگر به هلاکت رسیدند، اما تعداد اسرا بسیار بود و جنید فرمان داد تعداد زیادی از آنها را به قتل برسانند. آنگاه جنید صومعه سنت فوکاس را اشغال کرد و تا پای دیوارهای پایتخت پیش تاخت. برای چشم زهر گرفتن از ساخلو مأمور دفاع شهر، جنید فرمان داد که ماورو کوستاس^۲ را ننده ارا به سلطنتی و فرمانده اصطبل شاهی را جلو دیوارهای طرابوزان به دار بیاویزند

بالای دیگری بر اهالی این شهر نازل شد. در یکی از شبهایی که شیخ هنوز در سنت فوکاس بود یک زن ارمنی از ترس اینکه مبادا شیخ قلعه را بگیرد دار و ندار خود را به بالای برج برد. در این قسمت غیر مسکون بر اثر تصادف یک قطعه منسوج پشمین آتش گرفت و مقارن

۱- همان موضع، صفحه ۴۶۵

نیم شب کار حریق بالا گرفت و به خانه‌های مجاور سرایت کرد. اهالی که گمان می کردند یکی از خود آنها خیانت کرده است متوحش شدند، عده‌ای از راه خشکی و جمعی با کشتی به گرجستان گریختند تا بدانجا که فقط پادشاه و جمع معدودی از محافظین او در آن دیار باقی ماندند. کالویو آنس سراسر شب با نیروی معدود خودش که بزحمت به پناه تن بالغ می شد به تأسیسات دفاعی آن قلعه سرکشی می کرد.

مقارن صبح شیخ جنید جلو دروازه ظاهر شد تا با شتاب تمام شهر را به تصرف در آورد، اما استحکام دیوارها تا بدان پایه بود که تمام حملات پیاپی و بدون وقفه او در طول سه روز از طرف نیروی معدود شهر دفع شد. پس از مأیوس شدن از تصرف آنجا شیخ جنید به مزوخالدیون روی آورد و چون در آنجا نیز حملات او به نتیجه‌ای نرسید سرزمین طرابوزان را ترك گفت.

علت این عقب نشینی را باید در اینجا جست که در همان اوان خضربیگ فرمانده عثمانی که در اماسیه به نام شاهزاده بایزید اداره مرزی را به عهده داشت از سلطان محمد دوم فرمانی دریافت کرد که طبق آن می بایست به سرزمین طرابوزان بشتابد. او با لشکریانی فراوان از طریق جانبی به مشرق تاخت و بدین ترتیب جنید دیگر چاره‌ای ندید جز اینکه سرخورده و مأیوس بار دیگر راه کوه و بیابان را در پیش گیرد. پاشا از این فرصت کم نظیر استفاده کرد و چون کالویو آنس بدون ساز و برگ، بدون قشون و بدون خواربار قدرت نداشت پایتخت خود را که در اثر بیماری‌های همه گیر و فرار از سکنه خالی شده بود در قید محاصره ببیند تحت فشار پاشا قرار گرفت و سرانجام جنگهای

جنید به سود پاشا تمام شد. کار به مذاکره کشید و حاصل آن این شد که کالویو آنس متعهد گردید هر سال مبلغ سه هزار سکه طلا به عنوان باج به پادشاه عثمانی بپردازد. بدین ترتیب پادشاه عثمانی که سه سال پیش از آن در ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه. ق) به تصرف بیزانس موفق شده بود به سوی آخرین دولت یونانی که هنوز استقلالی داشت نیز دست یازید.^۱

در آن زمان یعنی در ۱۴۵۶ (= ۸۶۰/۱ ه. ق.) در قسمت شمال بین النهرین يك شاهزاده تر کمن به نام حسن بیگ هیا هوئی به پا کرده بود. این مرد که به علت تنومندی غیر عادی اش لقب اوزون (اوزون حسن یعنی حسن بلند قامت) گرفته بود از یکی از خاندانهای فرمانروای عشایر تر کمن بنام آق قوینلو (= سپید گوسفندان) بود و از سال ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه. ق.) به اینطرف در دیار بکر فرمان می راند. او قلمرو فرماندهی خود را با حملات دائمی شجاعانه به اطراف وسعت بخشیده بود. شیخ جنید تصمیم گرفت نزد این امیر برود زیرا چنین بنظرش رسید که حسن بیگ می تواند بر ضد دشمن مشترکشان جهان شاه، فرمانروای قره قوینلو (= سیاه گوسفندان) هم پیمان مناسبی برای او باشد. از این گذشته شهرت داشت که اوزون حسن یکی از طرفداران دوریشان و مردان خداست. بدین لحاظ جنید امیدوار بود مورد مهر و عنایت او قرار گیرد.

قبل از آنکه ما به روابط بین شیخ جنید و اوزون حسن پردازیم

۱ - Fallmerayer ۲۵۵; Chalcocondyles 466/7; Hammer, GORii, ۵۷

و همچنین تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۶

و آنرا از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم تا گزیریم قدری به گذشته
برگردیم و بدو تاریخ آق قوینلو و اوایل کار اوزون حسن را به اجمال
بشناسیم.



منظره‌ای از صحن بزرگ بقعه اردبیل پس از مرمت (سمت چپ مسجد شیخ
صفی، سمت راست دیوار خارجی مسجد دوم که در قرن دهم بنا گردید)
عکس از موزه ایران باستان

اوایل کار آق قوینلو

دو قبیلهٔ ترکمانی که پیش از این مکرر از آنها یاد شد یعنی آق قوینلو و قره قوینلو^۱ در اواخر قرن سیزدهم از ترکستان به آذربایجان مهاجرت کردند؛ قره قوینلو در نواحی ارزنجان و سیواس مقیم شد ولی آق قوینلو ناحیهٔ دیار بکر^۲ را متصرف گردید. ما با نام تعدادی از سران آق قوینلو آشنائی داریم (۴)، اما از زمان پدر بزرگ اوزون حسن، یعنی عثمان بیگ ملقب به قره ایلوک (= زالوی سیاه) بود که این سران قوم پا به صحنهٔ تاریخ می گذارند.

عثمان بیگ بر اثر لیاقت و شجاعت توانست منطقهٔ خود را به ضرر قره قوینلو و ممالیک سلطان مصر توسعه دهد و ارزنجان، ماردین، رها (ادسا) و سیواس را به تصرف در آورد. به طوریکه طبق قرائن و امارات

۱- اصطلاحات ترکی آق قوینلو و قره قوینلو را که به معنی ترکمن های سپید گوسفند و سیاه گوسفند است غالباً تا کنون ما خود از نشانهائی می دانستند که بر علم های جنگی این ها نقش بوده است؛ مینورسکی (صفحه ۴) می گوید ساده تر اینست که بگوئیم وجه تسمیهٔ این دو قبیله بر حسب نژاد احشام آنها بوده است.

۲- «تاریخ» اثر مصطفی جنایی، صفحه b ۱۱۵؛ صحائف الاخبار تألیف احمد بن لطف الله ملقب به منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۴۹؛ کلاویخو، صفحه ۱۷۳

حدود متصرفات او در حدی بوده که در نقشه شماره ۲ ضمیمه به دست داده شده است (۵). در نبردی که با قره قوینلو رخ داد عثمان بیگ به سال ۱۴۳۵ (= ۸۳۸/۹ ه. ق.) نزدیک ارز روم گشته شد.^۱

پس از «زالوی سیاه» بدو پدرا و زون حسن به نام علی بیگ بر سر کار آمد. او به عنوان «حاکم» دیار بکر قدرت و تفوق سلطان مصر را به رسمیت شناخت اما بزودی به دست برادرش حمزه از کار بر کنار شد. علی بیگ به سلطان ترك پناهنده شد و به آدریانوپول (= ادرنه امروزی) رفت و در عین حال برای گرفتن کمک سفیری به قاهره فرستاد (۶). حاصل اغتشاش و بی نظمی که در قبیله آق قوینلو رخ داد این شد که مقداری از سرزمین آنها از دست رفت و به تصرف قبیله قره قوینلو که تازه به قدرت رسیده بود و تحت رهبری مرد لایقی چون جهان شاه قرار داشت در آمد. این همان کسی است که ما، در واقعه رانده شدن جنید از اردبیل از او ذکر می‌کنیم. علی بیگ پس از یک زندگی پر فراز و نشیب در سال ۱۴۴۱ (= ۸۴۴/۵ ه. ق.) مرد و پس از او دیری نپائید که برادرش حمزه نیز دیده از جهان فرو بست.

نخستین پیروزی های اوزون حسن

ما به زمانی نزدیک می‌شویم که از اوزون حسن (متولد حدود سال ۱۴۲۳ = حدود ۸۲۶ ه. ق. در آمد) برای نخستین بار در تاریخ ذکر می‌کنیم.

۱- «تاریخ» اثر مصطفی جنابی، صفحه ۱۵b؛ صحائف الاخبار تألیف منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۵۶؛ مدزوف (Medzoph)، صفحه ۱۴۳؛ تاریخ حیدری اثر حیدر ابن علی حسینی رازی، صفحه ۵۷۳ b؛ النجوم الزاهرة، جلد ششم، صفحه ۷۴۱.

به میان می آید. برادر او جهانگیر در زمان حیات پدرش توانست مقداری از نواحی را که به دست قره قوینلو افتاده بود پس بگیرد. از سال ۱۴۴۴ (= ۸۴۷/۸ ه. ق.) جهانگیر بر آق قوینلو فرمان می راند و همواره کوشا بود که کشور خود را منظم و در صلح و صفا نگاهدارد. اما به زودی کار او با عموهایش قاسم بیگ و شیخ حسن که هر دو پسران «زالوی سیاه» بودند به جدائی انجامید. قاسم بیگ نزد سلطان قاهره رفت و شیخ حسن به قره قوینلو پیوست. در نتیجه جهانگیر برادر خود (یعنی اوزون حسن) را در سال ۱۴۵۱ (= ۸۵۵ ه. ق.) با مقداری سپاهی به جنگ شیخ حسن فرستاد. اوزون حسن پیروز شد و عموی جاه طلب و پسرش در این جنگ کشته شدند (۷).

دومین لشکر کشی اوزون حسن که آنهم به فرمان برادرش جهانگیر انجام پذیرفت ضد حاکم نافرمان ارزنجان بود؛ پس از این نبرد اوزون حسن به ابتکار خود علی الدوام شیخون هائی به فرمانروایان و به زورمندان کرد در مشرق زد تا سرانجام در سال ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه. ق.) یعنی سال فتح قسطنطنیه به دست ترکها، به توفیقی بزرگ نایل شد که عبارت بود از راندن برادرش جهانگیر از پایتخت یعنی آمد (دیاربکر). اما جریان واقعه بدینقرار بود (۸):

اوزون حسن فرمانروای آق قوینلو

در حالی که اوزون حسن بایکی از قبایل کرد مشغول دست و پنجه نرم کردن بود توسط پیکی مطلع شد که برادرش پایتخت را ترك گفته و به اردوگاه ییلاقی الاداغ (نزدیک ماردین) رفته است. حسن

بلافاصله دست به کار شد تا از این موقع مناسب با اقدام شجاعانه‌ای حداکثر استفاده را بکند. او قسمت اعظم تر کمن‌های خود را در کماخ گذاشت و خود با جمعی از سپاهیان زبده به شتاب تمام عازم آمد شد. هنگامی که این جمع به حوالی پایتخت رسیدند اوزون‌حسن و تنی چند از یاران وفادارش به لباس ذغال‌فروشان و علیق‌فروشان در آمدند و دیگران همه خارج از شهر گوش به زنگ و آماده کار در انتظار نشستند. اوزون‌حسن و یارانش که سلاحها را در زیر جامه‌ها پنهان کرده بودند با چند رأس الاغ که باری بر پشت آنها بود بی سروصدا به آمد وارد شدند. همینکه به قلب قلعه رسیدند ناگهان شمشیرها را از نیام بیرون کشیدند و پاسداران از همه جا بی خبر آنها را با فرمانده آنها که از جانب جهانگیر به سمت حکمرانی آن دیار منصوب شده بود به طرفه العینی کشتند. تر کمن‌هایی که در خارج شهر آماده بودند نایک به شهر داخل شدند. اهالی فرمانروائی اوزون‌حسن را پذیرفتند و از این پس هم خطبه به نام او خوانده شد و هم سکه به نام او ضرب گردید زیرا او به عنوان فرمانروای دیار بکر دیگر پیشوای آق‌قویونلو نیز گردیده بود. فالمرایر در باب تسخیر شهر مستحکم آمد به دست اوزون‌حسن می‌نویسد این اقدام باعث شد که شهرت او در همه جا پیچد و بر حسب رسم مشرق‌زمین که همه به حاکم منصوب روی می‌آورند در مدت کوتاهی لشکریان بسیاری بر او گرد آمد و این امر موجب شد که افکار و خیالات تند و امیدهای بسیاری در او به وجود آید. شجاعت و تهور او در جنگ، بخت بلندش و همچنین گشاده‌دستی به موقع و به جای او باعث شد که

فرمانروای بی چون و چرای سر بازان و سپاهیان‌ش بشود. عواقب دامنه دار سقوط پایتخت به‌زودی آشکار شد. جهانگیر که فریب خورده بود به‌محض اینکه از حمله برادرش خبردار شد قلعه ماردین را تصرف کرد و با سومین برادر خود اویس در رها همدست شد. اما اوزون حسن هردو را وادار به اطاعت کرد و بالشکر کشی‌های بیشمار باز هم بر حدود متصرفات خود افزود (۹).

ملاقات اوزون حسن با جنید در این زمان اتفاق افتاد یعنی هنگامی که اوزون حسن در آغاز اعتلای کار خود بود و همان‌طور که خواهیم دید این ملاقات برای تحول آتی تاریخ شرق نزدیک واجد کمال اهمیت است.

برای پی بردن درست به تمام اوضاع و احوالی که با این ملاقات ارتباط دارد باید قبلاً تصور درستی از میزان قدرت اوزون حسن در آن اوان به‌دست آوریم. باید بدانیم که در آن هنگام حدود متصرفات او به‌هیچ‌وجه به پایه پدر بزرگش عثمان بیگ، یعنی «زالوی سیاه» که در نقشه شماره ۲ نمایانده شده است نمی‌رسید.^۱

شیخ جنید نزد فرمانروای امپراطوری وسیعی که از آناتولی تا مشرق ایران (خراسان) را شامل می‌شد نیامد بلکه به دیدار کسی رفت که بر قومی چادر نشین فرمان می‌راند و قوای او ظاهراً از پنج‌هزار تن مرد جنگی تجاوز نمی‌کرد و تازه میدان‌هم برای او خالی

۱- سیواس متعلق به عثمانی بود، ارزروم به‌چنگ قره‌قویونلو افتاده بود، تنها نیمی از رها و ماردین از اوزون حسن اطاعت می‌کرد. خرپوت نیز به‌دست فرمانروای البستین که از رعایا و تیول داران پادشاه مصر بود اداره می‌شد.

نبود. البته صوفیان مرید شیخ که تعدادشان به همین حدود بود از نظر قدرت با سپاهیان اوزون حسن برابری نمی توانستند اما همین کافی بود که شیخ را مردی شایسته احترام و جلیل معرفی کند، نه کسی که فقط به اوزون حسن پناه برده است و از او چشم مساعدت دارد.

در باره برخوردی که این دو داشته اند و روابط بین آنها مآخذ موجود اخباری کاملاً متناقض می دهند. اما همه بر این عقیده هستند که شیخ جنید پس از خروج از طرابوزان، یعنی پایان سال ۱۴۵۶ (= ۸۶۱ ه. ق.)، به حصن کیف واقع در کردستان رفت که البته باید در نظر داشت مراد منطقه حصن کیف است نه شهر تجاری واقع در کنار دجله و قلعه واقع در آن که در آن روز گارهنوز تحت نظر یکی از اعاقب مستقل ایوبی (از خاندان صلاح الدین) بالاستقلال اداره می شد. طبق خبر مندرج در احسن التواریخ^۱ اوزون حسن که از اختلاف و دشمنی بین جنید و فرمانروای قره قوینلو مطلع بود نامه ای به شیخ در حصن کیف نوشت و ضمن آن مراتب صمیمیت و تکریم خود را به وی متذکر شد؛ شیخ جنید طبق گفته احسن التواریخ از دریافت این پیغام بسیار خوشحال شده است.

طبق گفته مورخ ترك عاشق پاشازاده، اوزون حسن در بدو امر با شیخ سر دشمنی داشته است و حتی او را اسیر کرده است. تازه هنگامی که جنید برای او ثابت کرد که می تواند در نبرد با دشمن مشترکشان جهان شاه همدست و متفق او باشد اوزون حسن به او اعتماد نمود. مشکل بتوان گفت حقیقت امر از چه قرار بوده است؛ با در نظر

۱- تألیف حسن روملو، قسمت نهم، صفحه ۹۸۲

گرفتن اینکه اوزون حسن با درویشان بر سر مهر بوده است می توان به اخبار مأخذ فارسی راجع به برخورد با شیخ جنید بیشتر باور داشت.

جنید در آمد

هنگامی که اوزون حسن آگاهی یافت که شیخ جنید از سرزمین حصن کیف خارج شده است به معمران قبیله خود فرمان داد تا به مسافت سه روز راه به استقبال و پیشواز او بروند. دو روز بعد خود او شخصاً در رأس امراء آق قوینلو به جانب مشرق رهسپار شد؛ هنگامی که با شیخ مصادف گردید از اسب فرود آمد و در حالی که او را سخت خوش آمد می گفت وی را در آغوش کشید. پس از آن اوزون حسن و شیخ جنید با همراهان شان از یکی از شش دروازه شهر به آمد داخل شدند که دیوارهای سیاه آن با برجهای بیشمار حصارهایش و ساختمانهای با شکوه مرمری، کاخها، مساجد و کلیساهای صوفیان شیخ را سخت مبهوت و مسحور کرده بود.

سه سال تمام شیخ جنید در دیار بکر از میهمان نوازی اوزون حسن برخوردار بود. اوزون حسن برای هر يك از امراء و برجستگان صوفیان صفوی بر حسب درجه آنها مقام و منزلتی مقرر داشته بود؛ رابطه خود شیخ نیز با پیشوای آق قوینلو، صرف نظر از بعضی حسادت های

۱- تاریخ اسمعیل، صفحه ۱۴۵؛ تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۳؛ بازرگان و نیز، صفحه های ۱۴۵ و ۱۴۶؛ خلاصه التواریخ تألیف قاضی احمد قمی، جلد پنجم، صفحه ۱۶۲

بزرگان تر کمن هر لحظه صمیمانه‌تر و نزدیک‌تر می‌شد تا به‌جائی که سرانجام جنید به‌خود جرأت داد و از خواهر اوزون‌حسن خواستگاری کرد. در حدود سال ۱۴۵۸ (و حداکثر اوایل ۱۴۵۹)^۱ خدیجه بیگم رسماً به عقد شیخ جنید که در آن هنگام از يك کنیز چر کسی پسری به‌نام خواجه محمد داشت در آمد.^۲

اینکه تا کجا می‌توان مناسبات نزدیک شیخ جنید و اوزون‌حسن را بر مبنای روابطی که بین مراد و مریدانش وجود داشته است توجیه کرد مطلبی است که بعدها در مقام تحقیق در وضع دین در دربار اوزون‌حسن بدان خواهیم پرداخت. به هر تقدیر جنید که در اثر میهمان‌نوازی آق‌قویونلو از هر گونه خطر از ناحیه خارج مصون بود به‌دقت تمام مراقب حوادث تاریخی و سیاسی زمان خود بود که همواره در آمد به‌نحوی احسن انعکاس می‌یافت. این شهرپر جمعیت که اهالی آن به‌اسلام (بیشتر از اهل تسنن)، مسیحیت (یونانیان، ارمنه) و دین یهود پای‌بند بودند از هر لحاظ برای تبلیغ تعالیم شیخ جنید زمینه‌مناسبی به‌شمار می‌رفت. هزاران تن از صوفیان از جمله اتباع او بودند و چشم و گوش بر فرمان وی داشتند و شیخ جنید - البته با جلب موافقت اوزون‌حسن - برای تمام نواحی تحت تصرف آق‌قویونلو نمایندگان به نام خلیفه از طرف خود منصوب

۱- یعنی در سالهای ۸۶۲ یا ۸۶۳ ق. (مترجم)

۲- جواهر الاخبار تألیف منشی بوداق قزوینی، صفحه ۲۸۲۵؛ تاریخ اسمعیل، صفحه ۱۵۸؛ تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۳۶b؛ نسخ جهان‌آرا تألیف قاضی غفاری، صفحه ۴۷b؛ سلسله‌النسب صفویه، صفحه ۶۷؛ تواریخ آل‌عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۶۷. معلوم نیست که دختر جنید (پاشا خاتون) در این زمان در قید حیات بوده است یا نه. رجوع کنید به راس (Ross)، صفحه ۳۶

می کرد تا برای او پیروان تازه ای فراهم آورند.^۱
 حال بینیم ضمن این سه سالی که شیخ جنید در آمد به سربرد
 (۵۹-۱۴۵۶)^۲ چه وقایع عمده سیاسی در شرق نزدیک رخ داد.

حاکم ترابوزان — کالویو آنس و اوزون حسن محمد زنده سرافراز همدانی

تقریباً یک سال پس از اقامت جنید در پایتخت آق قویونلو نماینده ای
 از طرف سلطان طرابوزان یعنی کالویو آنس بدانجا وارد شد. البته
 ورود این نماینده از آن جهت نبود تا در باب طرد جنید که با سلطان
 طرابوزان چنان رفتار ناپسندی کرده بود وارد مذاکره شود، بلکه بدان
 لحاظ بود که همکاری و همدلی اوزون حسن را در مقابل به با خطر عثمانی ها
 که هر لحظه شدیدتر و تهدید آمیزتر می شد طلب کند.

زیرا مبلغ سه هزار سکه طلائی که کالویو آنس هر سال به سلطان
 محمد (دوم) فاتح می پرداخت فقط بهای مهلتی بود که سلطان عثمانی به دلیل
 جنگهایش با آلبانی ها و مجارها که با یکدیگر همدست شده بودند به
 او داده بود و به محض اینکه از این جنگها فارغ می شد ناگزیر به
 یکسره کردن کار امپراطوری طرابوزان همت می گماشت. کالویو آنس
 به خوبی به وضع شرم آور خود پی برده بود و می کوشید به نحوی از آن
 رهایی یابد. اما چون او به زیردستان جبون و بزدل خود نمی توانست
 امیدی داشته باشد در جستجوی کمکی از خارج بود: این کمک هم
 نمی توانست از جانب آناتولی باشد که امرای آن از مدت ها پیش از اتباع

۱- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۸۵

۲- یعنی از ۸۶۰ تا حداکثر ربیع الاول سال ۸۶۴ ه. ق. (مترجم)

عثمانی‌ها بودند یا (مانند حکام سینوب و قره‌مان) در انتظار چنین سرنوشتی به سر می‌بردند؛ از ایران هم نمی‌شد چشم‌امیدی داشت زیرا جهان‌شاه در کار تسخیر ناحیه دورافتاده خراسان بود.

در این اوضاع واحوال تنها اوزون‌حسن که بدون سروصدار روز به روز بر اقتدار خود می‌افزود می‌توانست برای پادشاه طرابوزان متفق و کمک‌شایسته‌ای باشد زیرا تلاش دائم عثمانی‌ها برای دست‌یافتن به سرحدات مطمئن و مناسبی در آسیای صغیر ناگزیر سرانجام آنها را با آق‌قوینلو وارد ستیز و جنگ می‌ساخت در حالی که حکومت طرابوزان برای آق‌قوینلو در شمال غرب حریم و حصار محافظی به‌شمار می‌رفت.

با در نظر گرفتن همه این ملاحظات بود که کالویو آنس در وضع ناگواری که داشت به سال ۱۴۵۷ (= ۸۶۱/۲ ه.ق.) نماینده‌ای به دربار دیار بکر فرستاد و سلطان یونانی با این عمل خود در واقع به راه و رسمی که از زمان پدرش سابقه داشت بازگشت. حتی از آغاز قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) بین طرابوزان و آق‌قوینلو روابط نزدیکی برقرار بود؛ بدین ترتیب در سال ۱۴۲۰ (= ۸۲۳ ه.ق.) هر دو دولت متفقاً به محاصره ارزنجان پرداختند که در آن واقعه سلطان طرابوزان منجنیق، توپ و مواد انفجاری را در اختیار گذارده بود؛ این اتحاد سیاسی نیز بر مبنای خویشاوندی نزدیکی بود که پدر بزرگ اوزون‌حسن یعنی «زالوی سیاه» با خاندان سلطنتی طرابوزان داشت بدین معنی که

او یکی از دختران الکسیس چهارم را به‌زنی گرفته بود.^۱

پسر الکسیس یعنی کالیوآنس نیز دختری داشت به‌نام کورا-کاترینا.^۲ در آن عهد در سراسر مشرق زمین چنین اعتقاد داشتند که او از نظر زیبایی بر همه افراد خاندان خود برتری دارد. آوازه این زیبایی در آن هنگام به دربار ترکمن آمد رسیده و سراسر ایران را نیز فرا گرفته بود.

وقتی سفیر سلطان طرابوزان در دیاربکر مذاکره خود را آغاز کرد اوزون حسن این شاهزاده خانم را به‌زنی خواست و ایالت آناتولی کاپادوکیه را به‌عنوان جعیزه مطالبه نمود؛^۳ در عوض متعهد شد که برای دفع حملات احتمالی عثمانی‌ها تنها لشکر بفرستد بلکه از بذل مال و حتی جان خود در دفاع طرابوزان دریغ نرزد.^۴ سفیر با این پاسخ به‌حضور کالیوآنس بازگشت و گویا پادشاه چندان به تحصیل کمک اوزون حسن

۱ - دوکاس (Ducas)، صفحات ۱۲۴/۵. هامر (Hammer) در جلد دوم تاریخ عثمانی، صفحه ۱۱۳ حتی مادر اوزون حسن به نام ساره خاتون را از شاهزادگانی می‌داند که خون خاندان کومننوس را در عروق خود داشته است؛ اما این مطلب درست نیست زیرا پدر او به پیر علی موسوم بود (حوادث الدهور، صفحه ۵۱۳). مینورسکی (صفحه ۶) گمان دارد که او یک مسیحی آرامی از ناحیه دیاربکر بوده است.

۲ - Kyra Katerina

۳ - هرچند در آن اوقات حتی یک روستا نیز از پادشاه طرابوزان اطاعت نمی‌کرد باز بر حسب حقوق و قوانین، شاه طرابوزان در دیده اوزون حسن فرمانروای مطلق آنجا به‌شمار بود (فالمرایر، صفحه ۲۶۱)

۴ - در همان موضع، صفحات ۲۵۹/۶۰؛ وادینگوس (Waddingus)، جلد سیزدهم، صفحه ۴۷؛ بازرگان ونیزی، صفحه ۱۷۸/۹؛ راموزیو (Ramusio)، جلد دوم، صفحه ۸۴

با این شرایط خرسند نبود. اما چون دید که به تنهایی قادر به درآویختن با سلطان محمد فاتح نیست سرانجام پیشنهادهای این امیر ترکمن را پذیرفت ولی این حق را نیز برای خود محفوظ داشت که کاترینا بتواند در دربار مسلمان آمد همچنان مسیحی بماند و به آداب آن دین عمل کند و همچنین مجاز باشد که جمعی از کشیشان، راهبان و ندیمان هم کیش خود را به بین‌النهرین ببرد.

اوزون‌حسن با این پیشنهادها ابراز موافقت کرد و قرارداد در سال ۱۴۵۸ (= ۳/ ۸۶۲ ه. ق.) به‌طور رسمی منعقد گردید. چون کالویو آنس در همان سال مرد برادر او داوید کومننوس^۱ کاترینا را درست بعد از مرگ پدرش به دیاربکر فرستاد و او که از این پس به لقب یونانی-ترکی‌اش یعنی دسپینا خاتون^۲ شهرت بیشتری پیدا کرد در آن دیار سهمی اساس به‌عهده گرفت.

در سرحد دولت طرابوزان جمع زیادی از شاهزادگان و نجیب‌زادگان ترکمن به فرمان اوزون‌حسن به استقبال شاهزاده خانم رفتند. وی نیز تعداد بسیاری از دختران باکره و نجیب‌زادگان یونانی رادر التزام رکاب خود آورده بود که همواره در معیت او باقی ماندند. به‌خصوص او بسیاری از راهبان و روحانیان را با خود همراه داشت تا بتواند در آمد به‌صورتی صحیح به عبادت‌های مرسوم در دین مسیح عمل کند زیرا همچنانکه کاترینوزنو^۳، سفیر و نیز اظهار می‌کند^۴ او یک

۱- دوکاس، صفحه ۴۹؛ راموزیو، جلد دوم، صفحه ۸۴؛ آنجیوللو (Angiolo)

در انتشارات ها کلیوت، جلد ۴۹، صفحه ۷۳

۲- Despina Chatun [Δεσποίνα] خاتون - Caterino Zeno - ۳

۴- راموزیو، جلد دوم، صفحه ۲۲۱b

مسیحی متدین و مؤمن بود که هر گز از شرکت در مراسم عشاء ربّانی غافل نمی‌شد.

وی در سالهای بعد سه دختر برای شوهرش به دنیا آورد که یکی از آنها بعدها مادر شاه اسماعیل بنیان‌گذار سلسله صفویه شد. دسپینا دارای پسری نیز گردید که در ژانویه سال ۱۴۷۸ (=محملاً شوال ۸۸۲ ه. ق.) به دست یکی از برادران ناتنی خود کشته شد. خود دسپینا در کلیسای ژرژ پایتخت دیار بکر به خاک سپرده شد. در سال ۱۵۰۷ (= ۹۱۲/۳ ه. ق.) یک بازرگان و نیزی از قبر او بازدید کرد و گفت که «زیر طاقی نزدیک در کلیسا» قرار دارد و بنائی بدون زر و زیور از خشت خام مشخص آنست^۱.

اصول سیاست مغرب‌زمین در قرن چهارم و پنجم هجری

در آخر سال ۱۴۵۸ (= ۸۶۳ ه. ق.) هنوز جشن‌ها و سور و خروش^۲ سرورهای مربوط به این ازدواج در آمد درست به پایان نرسیده بود که نتایج اتفاق آق قوینلو با طرابوزان آشکار شد و اوزون حسن که تا آن زمان در کار سیاست‌های بزرگ جهانی دخالتی نداشت پایش به روابط دیپلماتیک پیچیده بین شرق و غرب کشیده شد.

بر اثر سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه. ق.) باز در اروپا رؤیاهای و تصورات دوران جنگهای صلیبی جان گرفت. در سال ۱۴۵۶ (= ۸۶۰/۱ ه. ق.) پاپ کالیکست سوم یکی از راهبان فرانسیسکانی را

۱ - بازرگان و نیزی، صفحه ۱۴۶

به نام لودویکودا بولونیا^۱ به طرابوزان و گرجستان فرستاد تا امرای آن نواحی را به نبرد با ترکها تحریک کند؛ این راهب کوشنده کاردان که در عین حال مردی جاه طلب و سست عهد نیز بود در مراجعت خود از گرجستان به سال ۱۴۵۹ (= ۸۶۳/۴ ه. ق.) در آمد به حضور اوزون حسن رسید و او را از اندیشه‌ها و نقشه‌های داود شاه با خبر ساخت که در طرابوزان نیابت سلطنت فرزند صغیر کالویو آنس (الکسیس پنجم) را به عهده داشت و به جای او فرمان می‌راند.

اوزون حسن که دسپینا خاتون او را به کمک به هموطنان خود و نبرد با عثمانی‌ها ترغیب می‌کرد (و پنهان نمی‌توان ساخت که او در خود چندان رغبتی به این کار نمی‌دید) از نظر سلطان طرابوزان چندان قدرت و سطوت نداشت که بتواند با سواران ترکمن خود حملات سلطان محمد دوم را دفع کند. بالنتیجه داود می‌کوشید طرحی را که برادرش کالویو آنس در سر داشت عملی سازد. طبق این طرح می‌بایست به این اتحاد چنان توسعه‌ای داده شود که همه ملل و قبایل بین قفقاز و دجله تا بورگوند ضد سلطان عثمانی قیام کنند. او با همین قصد و با استظهار به لودویکو با فرمانروای مینکرلی، پادشاه کلاتیل و اتابک زمسخه واقع در منطقه‌ایلیای دره کورا و سایر امرای گرجی وارد مذاکره شده بود. همه این گروه سفرائی تعیین کردند که می‌بایست با این راهب فرانسiskانی به اروپا سفر کنند.^۲

اوزون حسن در برابر نماینده پاپ نخواست و انمود کند که به

۱ - Lodovico da Bologna

اتحاد باطرابوزان وقع زيادی نمی گذارد و به همین دلیل اونیز سفیری برای گسیل به دربارهای اروپائی تعیین نمود. لودویکودا بولونیا پس از آنکه اسمعیل سینوبی، یعنی فرمانروائی «پرمکنت و کم دل» و همچنین امرای قره‌مان را برای شرکت در این اتحاد بزرگ باخودهمداستان کرد، در اواخر دسامبر ۱۴۶۰ (= ۸۶۴/۵ ه. ق.) در رأس سفرای مشرق زمین به رم وارد شد.

اهالی رم با کمال حیرت دیدند که نه تنها نمایندگان سلطان طرابوزان و شاهزادگان گرجی بلکه نماینده اوزون حسن که از نظر آنها «کافر» بود با لباسهای عجیب شرقی خود در شهر جاویدان رم ظاهر شده‌اند. این نیز مزید علت شد که نماینده اوزون حسن بیش از سایر سفرا جلب توجه می کرد. سفرا که در ماه مه ۱۴۶۱ (= ۸۶۵/۶ ه. ق.) به خدمت دوك بور گوند نیز شرفیاب شدند به پیوس دوم که قبلاً در سال ۱۴۵۹ (= ۸۶۳/۴ ه. ق.) نیز جمعی را برای برپا کردن جنگ صلیبی به مانتوا فرا خوانده بود و همچنین به سایر امرا و شاهزادگان اروپائی اطمینان دادند که از جانب مشرق لشکر برای جنگ با عثمانی‌ها خواهند فرستاد و البته اقدام خود را بدین شرط منوط کردند که همزمان با لشکر کشی آنها مغرب زمین نیز به جنگ با دشمنان مسیحیت اقدام کند^۱.

در دربارهای فرانسه و بور گوند از اینکه «سلطان بین النهرین» نیز سفیری فرستاده بود همه غرق حیرت بودند و اسم اوزون حسن که او را برخلاف سلطان محمد دوم که «ترك کبير» خوانده می شد «ترك

۱- آوالو (Avalov)، صفحات ۲۴۲/۳؛ پاستور (Pastor)، صفحات ۲۲۵-۲۲۱

صغیر، می‌نامیدند دهان به دهان می‌گشت^۱. با وجود همه پذیرائی‌های گرم و مجلل، سفرای شرقی با کمال اسف دریافتند که آتش جنگ صلیبی نزد شاهزادگان غربی چندان گرم نیست و تیر آنان در همه‌جا به سنگ می‌خورد.

ولی بهتر است باز به آسیای صغیر بازگردیم. تنها نقطه اتکاء واقعی اتحاد مثلث طرابوزان- گرجستان- بن‌النهرین بدون کمترین تردیدی فرمانده آق قوینلو بود و بس. اما قدرت نظامی او در آن روزگار به‌هیچوجه برای پیروز شدن در نبرد با ترک‌های کافی نبود زیرا او هنوز جنگی با قره قوینلو در پیش داشت که عامل تعیین‌کننده سر نوشت او به‌شمار می‌رفت (۱۰). بدین ترتیب شیخ جنید در آمد تنها شاهد فعالیت‌های سیاسی ملجاء خود نبود بلکه ناظر عملیات جنگی پیچیده و متغیر او نیز بود.

بدون اینکه وارد بحث طغیان‌های مداوم برادران اوزون حسن (جهانگیر در ماردین و اویس در رها) بشویم یا از برخوردی‌های با قره قوینلو در سال ۱۴۵۸ (= ۸۶۲/۳ ه. ق.) که به سود آق قوینلو تمام شد چیزی بگوئیم یا پای بحث از بعضی از جنگ‌های کوچک‌تر اوزون حسن را به میان بکشیم لازم است در اینجا یکی از اقدامات این فرمانروا را به تفصیل بیشتر یاد کنیم زیرا این واقعه شیخ جنید را تحت تأثیر قرار داد و بعدها نیز بدان تأسی جست: مطلب مورد بحث

۱ - بارانت (Barante)، جلد هشتم، صفحات ۲۷۰ - ۲۵۵؛ ژن ژن لاسرا (Gingins La Sarra)، صفحه VII

۲ - در این مورد به حاشیه شماره ۱۰ تعلیقات رجوع کنید.

لشکر کشی به گرجستان است در سال ۱۴۵۸ = ۳/۸۶۲ ه. ق. (یعنی قبل از انعقاد قرارداد اتحاد ضد سلطان محمد دوم که شاهزادگان گرجی هم در آن مشارکت داشتند).

هنگامی که اوزون حسن پس از تسخیر ارزنجان که بر نجد ارمنستان مسلط بود و به دست جهانشاه ویران شده بود زمستان سال ۱۴۵۷/۵۸ (= ۳/۸۶۲ ه. ق.) را در پایتخت خود آمد بسر آورد، این فکر کم در او قوت گرفت که از سرزمین تازه فتح شده ارمنستان، به گرجستان دستبرد بزند. در سال ۱۴۵۸ (= ۳/۸۶۲ ه. ق.) با قوایی بسیار به راه افتاد؛ از فرات گذشت و مقصدار دیگری از سپاهیان سواره را در اردوگاه ییلاقی طارمق جمع کرد.^۱ شرح جزئیات این دستبرد متأسفانه به دست ما نرسیده است؛ در ماه فوریه ۱۴۵۹ (= احتمالاً ربیع الثانی ۸۶۳ ه. ق.) پیک اوزون حسن به اطلاع سلطان اینال در قاهره رساند که سرور اوشش قلعه را از چنگ گرجیان کافر خارج کرده است.^۲ اخبار و تواریخ گرجی تاریخ این واقعه را سال ۱۴۵۶ (= ۱/۸۶۰ ه. ق.) ذکر می کنند اما مطالبی که این منابع در باره اتفاقات قرن پانزدهم (= نهم هجری قمری) ذکر می کنند تقریباً درهم و نامطمئن است. اینطور معلوم است که اوزون حسن به کار تیل رفته است و آنجا را با آتش و شمشیر قلع و قمع کرده است.^۳

۱- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۴۵

۲- حوادث الدهور، صفحه ۳۲۱؛ طبق احسن التواریخ؛ قسمت نهم، صفحه ۹۴۵ یکی از قلاع تسخیر شده محاق نامیده شده است.

۳- Chronique Géorgienne، صفحه ۳؛ در اثر بروسه (Brosset)، جلد اول، صفحه ۶۸۸ این واقعه به لشکر کشی سال ۱۴۷۷ (= ۲/۸۸۱ ه. ق.) منسوب می شود.

با خواندن گزارش یکی از وقایع نگاران سریانی می‌توانیم تصویری از این دستبرد و غارت پیدا کنیم: اوزون‌حسن کلیساها و صومعه‌ها را ویران کرد، جمعی را به اسیری گرفت و ظروف مقدس، چلیپاها و جام‌ها و کاسه‌ها را به یغما برد؛ کشیشان، شماس‌ها و بسیاری دیگر کشته شدند؛ مردان، جوانان و کودکان بیشمار به اسارت رفتند؛ مسیحیان برخی فروخته شدند و برخی دیگر به اجبار دین اسلام را پذیرفتند و جمعی نیز به غلامی رفتند.^۱

سپاهیان آق‌قوینلو با غنائم بسیار بدین صورت آهنگ بازگشت به ارزروم کردند؛ اوزون‌حسن پسرش خلیل را از آنجا با بعضی از امیران به کماخ فرستاد و خود نیز قلعه قره‌حصار را از چنگ عثمانی‌ها بیرون کشید.^۲ پس از این وقایع در پایان سال ۱۴۵۸ (= محتملاً ۸۶۳ ه.ق.) زمستان را در پایتخت محبوب خود آمد به سر آورد و در همین هنگام و همین جا بود که شیخ جنید با علاقه بسیار گزارش اقدامات ترکمن‌های سفید را می‌شنید. گویا بعد از شنیدن این اخبار پس از سه سال آسایش و عزلت جنید به یاد اقدامات و ماجراهای شخصی خود افتاده باشد. تردیدی نیست که او هرگز اندیشه و آرزوی رسیدن به قدرت را از خود دور نکرد و به همین دلیل او یک سال پس از این واقعه (۱۴۵۹ = ۸۶۳/۴ ه.ق.) از دیار بکر که او را به گرمی پذیرفته بود خارج شد و گروه معتنابه‌یی از پیروان و صوفیان نیز در معیت او به راه افتادند اما همسر او که حامله بود در آن سرزمین باقی ماند.

۱ - بهنش (Behnsch)، صفحه ۱۶

۲ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۴۸

در باره تاریخ دقیق عزیمت او تنها این را می توان به تقریب گفت که قبل از ژوئیه ۱۴۵۹ (= شوال ۸۶۳ ه. ق.) نبوده است. داود پادشاه طرابوزان از عظمت اقدامی که خودش ضد عثمانیها در پیش داشت می ترسید و به همین جهت با گسیل داشتن سفیری از اوزون حسن خواست با توسل به اقدامات سیاسی و مذاکره در استانبول کاری کند که سلطان عثمانی از مطالبه سالانه سه هزار سکه طلا از او چشم پوشد. به احتمال زیاد می توان گفت که جنید در جریان این احوال هنوز در آمد بوده است. اوزون حسن خواهش برادرزن خود را پذیرفت و به زودی سفرائی از جانب آق قویونلو از آمد به استانبول رهسپار شدند و در همان سال ۱۴۵۹ (= ۸۶۳/۴ ه. ق.) به آنجا وارد شدند. مراد بیگ که ریاست هیأت را بعده داشت و برادرزاده اوزون حسن بود نه تنها خواست که از گرفتن باج از داود شاه خودداری کنند بلکه درخواست کرد که فرمانروای خود او را نیز از تحویل زین اسب، قالی و عمامه که سلطان ایلدرم بایزید پدر بزرگ سلطان محمد برعهده آق قویونلو گذارده بود و شصت سال تمام معوق مانده بود نیز معاف دارند؛ از آن گذشته سلطان عثمانی می بایست کاپادوکیه را که اوزون حسن به عنوان جہیز همسرش از پادشاه طرابوزان گرفته بود مسترد دارد.^۱

برای اینکه بدانیم سلطان عثمانی در قبال این توقعات چه عکس العملی نشان داد به قوه تخیل نیرومندی نیاز نداریم. اگر

1 - Chalcocondyles 490; Ducas 339; Waddingus 47; Fallmerayer 272; Bosio II, 254; Hammer, GOR II, 54; Iorga, GOR II, 99

و همچنین صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۰

اوزون حسن پیش خود خیال کرده بود با گرفتن دست بالا، لااقل به مقداری از مطالبات خود دست می‌باید سخت در اشتباه بود. جواب سلطان محمد دوم قدری مبهم ولی تهدیدآمیز بود: او خود شخصاً خواهد آمد و موضوع باج را حل خواهد کرد.

قبل از اینکه برای گرفتاریهای سیاسی مذکور در این صفحات راه حلی به ضرب اسلحه فراهم شود، شیخ جنید از قلمرو آق‌قویونلو خارج شده بود. در همان زمان که سلطان محمد کشتی‌های جنگی شراعی خود را برای سفر در دریای سیاه تجهیز می‌کرد و شاه داود دیوارهای طرابوزان را با تپه‌های ساخت جنوا می‌آراست و اوزون حسن ارمنستان را بدست تر کمن هایش به آتش می‌کشید، جنید به مقر آباء و اجدادی خود بازگشت و باز چشمش به قلل پوشیده از برف ساوالان، باغهای میوه و مزارع اردبیل با خانه‌های گلی و مسجد مرتفعش افتاد. جد اعلای او صدرالدین روزگاری پیش در این مسجد را که گرجیان به سال ۱۲۰۴ (= ۶۰۰/۰۱ ه.ق.) به گرجستان برده بودند از آن دیار بازگرداند و به‌جای خود نصب کرد.^۱ اینک جنید که مردی عاقل و کامل شده بود به بقعه طریقت صفوی وارد شد در حالی که مریدان و صوفیان او در بیرون شهر خیمه‌و خرگاه خود را بر پا کرده بودند.

خبر ازدواج شیخ باخواهر فرمانروای آق‌قویونلو به همه جا پیچیده بود و باعث شده بود که بر شأن و شوکت شیخ افزوده شود. با این اوضاع و احوال اگر بینیم که باز همان مناسباتی که در یازده

سال پیش باعث تبعید او گشت تکرار می‌شود نباید دچار حیرت شویم. تنها عموی او شیخ جعفر نبود که همچون سابق با او بر سر بی‌مهری بود؛ جهان‌شاه فرمانروای قره‌قوینلو نیز جنید را از نظر ارتباطی که با اوزون حسن داشت رقیبی خطرناک برای خود می‌شمرد، یعنی خطرناک‌تر از آنچه در سال ۱۴۴۸ (= ۸۵۱/۲ ق.ه) بود. بدین ترتیب پس از اندک زمانی باز اخراج مکرر شیخ از اردبیل عملی گردید.^۱

هنگامی که جنید متوجه شد جهان‌شاه مشغول فراهم آوردن لشکر است تا در صورت لزوم، او را مجبور به جلائی وطن کند ادارهٔ بقعهٔ اردبیل را به عمویش وا گذاشت و به وسیلهٔ پیک‌هایی همهٔ هواخواهان و مریدانش را نزد خود فراخواند. جنید خود در خارج شهر در انتظار رسیدن مریدانش ماند. هنگامی که سرانجام قشون مسلحی مرکب از چندین هزار صوفی فراهم شد گویا در پائیز سال ۱۴۵۹ (= ۸۶۴ ق.ه) به طرف شمال رهسپار شد و هدفش از این حرکت آن بود که با چرکسها «جهاد» کند. موفق هم شد که بدون رادع و مانعی از سرزمین شیروانشاه بگذرد و در طبرسران همان‌طور که اوزون حسن یک سال پیش در گرجستان کرده بود دست به غارت بزند. آنگاه باز از قفقاز سرازیر شد و از قلمرو آباد شیروان گذشت و در قره‌باغ که هوایی معتدل داشت برای زمستان اطراق کرد.^۲

تا اینجا ظاهرأ همه چیز بر وفق مراد بود. حاکم شیروان به نام

۱- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۰۵؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۳؛

تاریخ اسمعیل ۱۵۵؛ لب التواریخ صفحه ۱۶۶

۲- صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۸۰؛ تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه

۱۳۷۵؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۴

خلیل ازلشکر کشی جنید متوحش بود و تصور می کرد - به ظاهر این تصور چندان بی وجه هم نبود - که جنید می خواهد مملکت او را غارت کند.^۱ حسن روملو پا را فراتر نهاده و حتی می گوید^۲ خلیل سلطان از فرط نگرانی نمایندگانی باهدایا به استقبال شیخ فرستاد؛ طبق نظر مورخ ترك عاشق پاشا زاده^۳، گویا شیروان شاه اعتراض کرده و گفته است جنید حق ندارد به سراغ چرکسها که به او حق الارض می پردازند برود. هرگاه خلیل سلطان مختصر تردیدی داشته است که به جنگ يك مرد روحانی برود تردید او بر اثر رسیدن نامه شیخ جعفر، عموی حیلہ گر و جاه طلب جنید رفع شده است. شیخ جعفر از اردبیل ضمن نامه ای به خلیل سلطان نوشت که برادر زاده او صاحب «ولایت» نیست بلکه او را باید به عنوان يك نفریای و نافرمان پست بدون تأخیر از سر راه برداشت.^۴

پس از رسیدن این نامه شیروانشاه با کوشش بسیار به گرد آوردن قوا پرداخت تا در بهار به حمله دست بزنند. یکی از زیردستان او به نام ابوالمعصوم خان، حاکم طبرسران می بایست به او قوای کمکی برساند؛ گویا جهان شاه نیز يك فوج ترکمن از تبریز فرستاده بود.^۵ قبل از اینکه کار به برخورد مسلحانه بکشد خلیل توسط یکی از امرا از شیخ

۱- در کتاب فتوحات یمانی که مورد استفاده اسکندر منشی واقع شده ولی خود آن از بین رفته، چنین آمده است.

۲- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۸۲

۳- صفحه ۲۶۷

۴- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۸۲

۵- تاریخ اسمعیل، صفحه ۱۵۸



مقبره شیخ صفی در اردبیل
(نیمه قرن هشتم)
عکس از کتاب زاره به نام اردبیل
لوحة دوازدهم

خواست بلافاصله شیروان را تخلیه کند؛ جنید به جای جواب دادن به این فرمان نماینده خلیل را بهدار آویخت.^۱

مرگ جنید

حال دیگر شیر وانشاه شخصاً از پایتخت خود شماخی به راه افتاد؛ شیخ می‌خواست بگریزد اما در دره قره‌سو واقع در مغرب سلسله جبال البرز (در قفقاز) به دام افتاد. روز پنجشنبه چهارم مارس ۱۴۶۰ (= جمادی الاولی ۸۶۴ ه. ق.) کار به جنگ کشید و ضمن آن جنید هدف تیری شد و جان سپرد.^۲ صوفیان که مقاومت جانانه‌ای کرده بودند پس از کشته شدن پیشوای خود پا به فرار نهادند. جسد شیخ توسط بعضی از یاران وفادار از میدان جنگ خارج شد و در همان حوالی دفن گردید. این مطلبی بود که بسیاری از منابع در باره آن اتفاق نظر دارند؛ فقط یکی از مآخذ حاکی است که جسد شیخ توسط چند تن از صوفیان به اردبیل برده شد.^۳ جایی که شیخ در آن به خاک سپرده شد قوربال یا قورنال.^۴ نامیده می‌شد و به زودی زیارتگاه جمع کثیری از مردم شد. یک‌ماه پس از مرگ جنید، در آوریل سال ۱۴۶۰ (= ۸۶۴ ه. ق.)

۱ - تواریخ آل عثمان، صفحه ۲۶۷

۲ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۹۸۵

۳ - چنین است گزارش فتوحات یمانی که قبلاً از آن یاد کردیم؛ کسانی که ذکر می‌کنند بعدها گور جنید در اردبیل نشان داده شده است ظاهراً قبر شیخ حیدر را با گور جنید اشتباه کرده‌اند.

۴ - نسخ جهان آراء، صفحه ۴۸۵ و صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۸۱؛ به گفته سلسله‌النسب صفویه اسم این ناحیه قروبال بوده است.

خدیدجه بیگم در آمد پسری زاد که حیدر نام گرفت^۱. اوزون حسن شخصاً قیمومت این جوانترین فرد خاندان صفوی را به عهده گرفت و حیدر در پایتخت آق قوینلو رشد می کرد تا اینکه اوزون حسن در جنگ قطعی خود با قره قوینلو فاتح شد و از آن پس تبریز به جای آمد مرکز حکومت اوزون حسن گردید. در این زمان شیخ حیدر نه ساله به اردبیل رفت تا رسماً جانشین پدر خود شود.

قبل از آنکه ما به تفصیل بیشتر به زندگانی و اقدامات حیدر پردازیم برای پی بردن به اوضاع زمانه لازم است نظری کوتاه به پیشرفت کار قبیله آق قوینلو از نظر سیاست متکی به قدرت آنها در سالهای ۱۴۷۰ - ۱۴۶۰ (= ۸۷۴/۵ - ۸۶۴/۵ ه. ق.) بیفکنیم.

۱ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۳۸b؛ تواریخ آل عثمان، صفحه ۲۶۷

پس از وقفه‌ای که بر اثر مرگ ناگهانی شیخ جنید در تلاش صفویان برای رسیدن به قدرت رخ داد، پیشرفت سیاست اوزون حسن هم در نتیجه شکستی که در نخستین جنگ از سلطان محمد فاتح خورد دچار وقفه گردید. سرنوشت اتحاد مثلث بین‌النهرین - گرجستان - طرابوزان در نبردی که با عثمانی‌ها رخ داد به تفصیل تمام از طرف فالمرایر^۱ ذکر شده است. آنطور که ما در اینجا فقط به بازگو کردن نتیجه جنگ اکتفا می‌کنیم: پس از اینکه سلطان محمد بدون زحمتی سینوب را تصرف کرد و اوزون حسن را شکست جانیانه‌ای داد، اوزون حسن چاره‌ای ندید جز اینکه با سلطان محمد قرارداد صلح خاصی منعقد کند (۱۱)؛ امرای گرجی اصولاً دخالتی در این جنگ نکردند و داود نیز که از شکست متحدش به کلی خود را باخته بود پس از مقاومت مختصر کوتاهی در سال ۱۴۶۱ (= ۸۶۵/۶ ه. ق.) طرابوزان را با شرایط ننگ‌آوری تسلیم نمود.

روی هم رفته می‌توان گفت که آق‌قوینلو از این اتفاق حداکثر

استفاده را کرد و به نحوی درخشان از زیر بار تعهداتی که اتحاد باطرابوزان برای او ایجاد کرده بود آزاد شد و ضمناً تمام منافعی را که سیاست پیشوای آن یعنی اوزون حسن برایش تحصیل کرده بود همچنان حفظ کرد. با اتکاء به این مزایا که بیشتر جنبه معنوی داشت تا سیاسی و روابط حسنه‌ای که با عثمانیها ایجاد شده بود اوزون حسن دیگر می‌توانست بدون کمترین دغدغه کوششهای خود را برای توسعه قلمرو حکومت آق‌قوینلو دنبال کند. توسعه طلبی او حالا دیگر بیشتر متوجه کردستان، گرجستان، قلمرو مصر - سوریه و آذربایجان بود.

برجای خود نشان دادن گردنکشان کرد

قوم کرد که به قبایل و گروههای مختلف تقسیم شده و همواره در طلب وصول به استقلال بوده است بین آناتولی و ایران سر نوشت پرفراز و نشیبی داشته و حریم این دو به شمار می آمده است. گویا در اینکه طی قرون متمادی از ایرانیان و ترکها هیچکدام نتوانسته‌اند کاملاً کردها را فرمانبردار و سرزمینشان را ضمیمه خود کنند وضع و موقع جغرافیائی بی‌دخالت نبوده است. کردستان گاه به تصرف این، گاه به تصرف آن و گاه نیز به تصرف هر دو درآمده است؛ اما علی القاعده پس از مدتی که چندان دراز نبوده باز تعادل برقرار شده است.

در اواسط قرن پانزدهم (= اواسط قرن نهم ه.ق.) قسمت اعظم قبایل کرد مطیع قره‌قوینلو بود اما در مناطق غربی کردستان (بدلیس، حصن کیف، سعرد) کردها فقط به صورت ظاهر تحت نفوذ قره‌قوینلو بودند. پس از سال ۱۴۶۰ (= ۸۶۴/۵ ه.ق.) رؤسای آق‌قوینلو بیشتر هم

خود را صرف نفوذ در مشرق کردند و بالنتیجه ناگزیر با قره‌قوینلو تصادم منافع پیدا کردند. جهان‌شاه پس از مراجعت از بغداد و سرکوب پسران نافرمانش در آن دیار به این فکر افتاد که به تاخت و تازهای اوزون حسن برای همیشه پایان دهد. جنگ حیاتی سال ۱۴۶۷ (= ۸۷۱/۲ ق.ه.) که بعدها به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت به سود آق‌قوینلو تمام شد؛ با این پیروزی دیگر راه برای مطیع ساختن همه قبایل کرد (که اوزون حسن از اوایل کار خود بدان پرداخته بود) هموار شد. کار انقیاد کردها را می‌توان در سال ۱۴۷۰ (= ۸۷۴/۵ ق.ه.) دیگر مختومه شمرد (۱۲).
تغویق آق‌قوینلو بر کردستان در طول قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) دوام یافت. بعد از زوال کار آق‌قوینلو (پس از مرگ شاه یعقوب، یکی از پسران اوزون حسن که از سال ۱۴۷۸ تا ۱۴۹۰^۱ فرمانروائی کرد) کردها به طور موقت استقلال خود را بازیافتند تا اینکه باز بار دیگر به دست شاه اسمعیل اول، نوۀ جنید و اوزون حسن سرکوب شدند و این سرکوب با کمک ترکمن‌های هر دو قبیله آق‌قوینلو و قره‌قوینلو انجام پذیرفت.

لشکرکشی‌های اوزون حسن به گرجستان

هرگاه اوزون حسن واقعاً قصد داشت کردستان را متصرف شود بدان دلیل بود که این منطقه فاصله‌ای بین مقر اصلی آق‌قوینلو (دیار بکر) و ناحیه‌ای که در اثر شکست قره‌قوینلو در مشرق به دست آمد (آذربایجان) ایجاد کرده بود. اما شاهزادگان گرجی به کلی وضعی

۱ - برابر با سالهای ۸۸۲/۳ تا ۸۹۵/۶ ق.ه. (۱۰۴).

متفاوت با آنچه گفته شد داشتند.

گرجستان از لحاظ وضع خاص سیاسی و جغرافیائی نمی توانست برای تصرف به معنای خیلی دقیق آن مطمح نظر باشد. از نظر جغرافیائی به علت کوهستانی بودن این منطقه لازم می شد که علی الدوام برای مطیع ساختن اهالی آن دیار اقداماتی بشود و این کار با تکالیف مشکل دیگر که آق قوینلو در صحنه سیاست بعده داشت مغایر بود. از نظر سیاسی باید گفت انحطاط و زوال دولتهای گرجی که تحت فرمان شخص واحدی قرار نداشت (گیورگی^۱ هشتم، پادشاه کارتیلی نه از طرف باگراتی^۲، فرمانروای ایمرتی به رسمیت شناخته می شد و نه از جانب قوار قواره^۳ دوم اتابک زمسخه) بدان پایه نبود تا تصرف آن دیار را برای مدتی مدید به دست اوزون حسن میسر سازد. این کار پس از مقاومتهای بسیار، تازه به دست صفویه و آنهم در دوره شاه عباس کبیر (در ابتدای قرن هفدهم میلادی) عملی شد.

همانطور که قبلاً گفتیم در قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) به جای تصرف گرجستان فرصت دیگری به دست اوزون حسن دلیر افتاد که به هیچوجه نباید آنرا دست کم گرفت. منظور شبیخون به گرجستان و غارت آن است. ضمناً فراموش نکنیم که گرجیان به خاطر قامت های بلند و وجاهت بسیار همواره مورد توجه خاص ملل مشرق زمین بوده اند. اوزون حسن از این فرصت حد اکثر استفاده را برد و از سال

۱ - Giorgi VIII

۲ - Bagrati

۳ - Qwarqware - این اسم در تاریخ عالم آرای امینی به صورت قرقره ضبط شده است. (مترجم).

۱۴۵۸ (= ۸۶۲/۳ ه.ق.) به بعد هر چند يك بار به «جهاد» با گرجیان مسیحی رفت و با این اقدام خود سرمشقی برای شیوخ صفوی شد. تمام اعضاء خاندان صفوی نیز تا قرن هفدهم (= قرن یازدهم ه.ق.) این کار را مورد تقلید قرار دادند.

روپمرفته اوزون حسن پنج بار به گرجستان لشکر کشید یعنی در سالهای ۱۴۵۸ (= ۸۶۲/۳ ه.ق.)، ۱۴۶۳ (= ۸۶۷/۸ ه.ق.)، ۱۴۶۶ (= ۸۷۰/۱ ه.ق.)، ۱۴۷۲ (= ۸۷۶/۷ ه.ق.) و ۱۴۷۷ (= ۸۸۱/۲ ه.ق.). او هر بار از این لشکر کشی ها غنائم فراوان با خود به همراه آورد ولی از این رهگذر بر قلمرو حکومتی او چیز مهمی افزوده نشد. از اولین دستبرد او قبلاً سخن گفتیم. در لشکر کشی های دوم و سوم، او با کمال مهارت از اختلافی که بین دو ناحیه ایمرتی و زمسخه بود استفاده کرد؛ لشکر کشی سال ۱۴۷۲ (= ۸۷۶/۷ ه.ق.) مقدمه ای بود برای جنگ او با سلطان عثمانی؛ آخرین جنگ او که در عین حال پیروزمندانه ترین آنها نیز شمرده می شد هر گاه مقدمه تهاجم تازه ای به آناتولی محسوب نگردد شکست اوزون حسن را در جنگ با عثمانیها تا اندازه ای جبران کرده است (۱۳).

رابطه اوزون حسن با حکومت ممالیک

کوشش های اوزون حسن برای توسعه دادن قدرت خود به طرف جنوب غرب موجب شد که در روابط آق قویونلو با حکومت مصر که دامنه قدرت و نفوذش در آن زمان از سوریه گرفته تا داخل سرزمین آناتولی (البستان) را شامل می شد تغییراتی پیدا شود. مناسبات این دو همسایه

در طول سالهای دراز بر این اصل مبتنی بود که اوزون حسن همواره به ظاهر نسبت به سلاطین مماليك اظهار انقياد می کرد و بر حسب موقع به صراحت اطاعت خود را از آنها یادآور می شد و با ارسال کلید قلعه ها و شهرهای تسخیر شده مراتب تابعیت خود را تأکید می کرد. این اطاعت و انقياد که فقط به صورت ظاهر بود حقیقتی نداشت باعث شد که بین اوزون حسن و قاهره روابط صمیمانه ای برقرار باشد و اوزون حسن بخصوص تا هنگامی که در مشرق با چنان مشکلات و معضلاتی روبرو بود به برقراری این روابط دوستانه بسیار اهمیت می داد. درست است که او یکی دو بار (۱۴۶۴ و ۱۴۶۲)^۱ کوشید قلمرو خود را به ضرر سلطان به طرف جنوب غرب توسعه دهد اما در این کار توفیق زیادی نصیب او نگردید زیرا او هرگز نمی خواست که کارش با مماليك به مجادله و قطع رابطه بکشد.

پس از غلبه بر قره قوینلو و تسخیر ایران وضع تا بجائی تغییر کرد که اوزون حسن - که در آن هنگام (۱۴۷۰ = ۵/۸۷۴ ه.ق.) پیش بینی می کرد با عثمانیها تصادمی خواهد داشت و بهمین دلیل هم با و نیز روابطی برقرار کرده بود - خود را ناگزیر دید به ضرر حکومت مصر - سوریه تا دریای مدیترانه پیش بتازد و بدین ترتیب با سفایین مغرب زمین که در جوار قبرس به هم می رسیدند ارتباط برقرار سازد. اما حمله اوزون حسن به پیرا (۷۳ - ۱۴۷۲)^۲ با شکست روبرو شد و به این ترتیب همچنان فرات سرحد او با حکومت مماليك ماند.

۱ - یعنی در سالهای ۸۶۶/۷ و ۸۶۸/۹ ه.ق. (م.)

۲ - سال ۸۷۶/۷ تا ۸۷۷/۸ ه.ق. (م.)

روابط بین اوزون حسن و قایت‌بای که تا آن زمان حسنه و مودت‌آمیز بود پس از این اتفاقات رو به سردی گذاشت؛ سلطان بعدها با وجود شکستی که اوزون‌حسن از عثمانی‌ها خورده بود (۱۴۷۳ = ۸۷۷/۸ ه.ق.) از حمله‌ها و شبیخون‌های تر کمن‌های او می‌ترسید تا اینکه در سال ۱۴۷۸ (= ۸۸۲/۳ ه.ق.) مرگ دشمنش او را از قید دغدغه‌ها و هر اسهائی که در این ناحیه داشت آزاد ساخت (۱۴).

یکسره کردن کار قره‌قوینلو

باقوی شدن آق‌قوینلو به قیادت پیشوایش اوزون‌حسن می‌بایست به‌طور قطع معلوم بشود کدام یک از دو قبیله آق‌قوینلو و قره‌قوینلو برای حکومت بر ناحیه‌ای که از آناتولی شرقی تا خراسان را شامل می‌شد صلاحیت دارد. جهان‌شاه چون از جنگ‌های بسیاری پیروز بیرون آمده بود با ساده‌دلی تصور می‌کرد می‌تواند تکلیف این کار را روشن کند. اما نمی‌دانست که چون حریفی لایق و در خور نداشته توانسته است در این نبردها پیروز شود. هر چند نمی‌توان منکر شد که آذر بایجان در دوره او به یکی از مراکز فرهنگ و تمدن مبدل شد - «مسجد کبود» (گک‌جامع) که به فرمان او در تبریز ساخته شد شهرت دارد - باز تمام مورخین شرقی طرز رفتار او را خفت‌آمیز خوانده‌اند. چون او شبها را تا به صبح با معشوقه‌هایش به‌سر می‌آورد و روزها می‌خوابید سلطان عثمانی به طعنه وی را «خفاش» می‌خواند.

بر خلاف آنچه گفته شد حتی دشمنان اوزون‌حسن نیز منکر نبودند که او مردی برجسته بود و شخصیتی گیرا داشت. نبرد بین

آق قوینلو و قره قوینلو دراصل به صورت مبارزه بین پیشوایان نشان جلوه گر می شود که در آن ضمن برد با طرفی می شود که شخصیتی قوی تر داشته است. بنابراین با وجود تفوق عددی لشکریان قره قوینلو جای شکفتی نمی ماند وقتی بشنویم که اوزون حسن بر جهان شاه که در ۱۱ نوامبر ۱۴۶۷ (= ربیع الثانی ۸۷۲ ه. ق.) حیثیت، تاج و زندگی خود را در آن واحد از دست داد، پیروز شد. جریان جنگ این دو قبیله را با تمام جزئیات می توان در منابع تاریخ این دوره خواند^۱.

پیروزی اوزون حسن بر جهان شاه

در تاریخ پانزدهم ماه مه ۱۴۶۷ (= شوال ۸۷۱ ه. ق.) جهان شاه پس از آنکه قصد خود را به اطلاع سلطان عثمانی رساند و از او کمک خواست^۲ از تبریز حرکت کرد تا بین النهرین را تسخیر کند. هنگامی که اوزون حسن اطلاع یافت به بسیج سپاهیان خود اقدام کرد؛ برادر او جهانگیر هم نیروی کمکی از ماردین به فرماندهی دوپسرش مراد و

۱- نسخ جهان آرا، صفحات b و ۴۰؛ صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲؛ جواهر الاخبار تألیف منشی بوداق، صفحات b و ۲۷۰؛ مطلع السعدین و مجمع البحرین، تألیف عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی، صفحات ۳۲۳a تا ۳۲۴a؛ شرفنامه بدلیسی، جلد دوم، صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵؛ احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحات ۱۱۰a تا ۱۱۲b

۲- منشآت السلاطین، تألیف فریدون احمد، جلد اول، صفحه ۲۶۶. صحت جزئیات مدارك و اسناد دولتی که فریدون به دست داده است محل تردید است؛ اما بهر حال اظهارات او مبتنی بر مآخذ تاریخی است؛ مینورسکی هم در مقاله خود در دائرة المعارف اسلامی سند دولتی را که راجع به اوزون حسن است معتبر شمرده است.

ابراهیم فرستاد. جهان‌شاه به نامه ظاهرراً خاضعانه‌ای که اوزون حسن برای او فرستاد دل خوش کرد و در ازدو گاه تابستانی خوی مدتی را به فراغت گذراند و تازه در ماه اکتبر به دشت موش وارد شد.

اوزون حسن خودضمن نامه‌ای به سلطان محمد دوم^۱ می‌نویسد: [جهان‌شاه] «از راه موش کوچ کرده به حیاق‌جور که بدین بنده تعلق داشته نزول نمود این بنده نیز مقدار هفت کوچ با او مقابله نمود و موازی دو سه فرسخ راه در میان مشارالیه و این بنده مانده سر راه را گرفت و فرزند اعز خلیل را بمقدار سه هزار نفر مرد سوار به قره‌غولی فرستاده و همون روز به امیر قاسم بروانچی که اعظم امرا بود با مقدار سی نفر امراء نامدار و پنج هزار مرد استوار ایشان نیز به قره‌غولی آمده بوده اند ملاقات نمودند حق سبحانه و تعالی فرصت و نصرت بخشید و بر سپاه دشمن ظفر یافتند و قاسم مجروح گردانیده خیلی امرا و بسیار سوار را به قتل آوردند و بعض در آب فرات غرق گشته مشارالیه بعد از سه روز دیگر از اینجا کوچ کرد و در ولایت کیغی فرود آمد و این بنده نیز در پی او کوچ نمود و به مقدار دو فرسخ راه به او مقارن گشت و یکچند کس را به قره‌غولی فرستاد که چون از اینجا نیز کوچ نماید اعلام دهد که در پی ایلغار کند روز دیگر از آنجا کوچ و عزیمت نمود که بارزنجان و کماخ و قره‌حصار و طرف بالا رود و این ولایت را خراب کند...»^۲

۱ - همین اثر، جلد اول، صفحه ۲۶۷

۲ - عین متن اصلی از کتاب منشآت السلاطین استخراج شد و به جای نقل قول مؤلف قرار گرفت. مؤلف به جای کلمه «طرف بالا» ناحیه «کلکت صو» را گذارده است. (مترجم)

در اثر بروز سرما جهان‌شاه ناگزیر شد قسمت زیادی از لشکریان خود را مرخص کند؛ از طرف دیگر امیران آق قوینلو می‌کوشیدند تا اوزون‌حسن را هم به بازگشت راضی سازند. اما اوزون‌حسن می‌خواست از فرارسیدن زمستان که آنرا مدیون نامه حیلۀ آمیز خود بود حداکثر استفاده را ببرد. وقایعی که به دنبال نخستین شکست قره‌قوینلو (یعنی سی‌ام اکتبر ۱۴۶۷ (= اول ربیع‌الثانی ۸۷۲ ه. ق.)) اتفاق افتاد و باچنان روشنی و وضوحی توسط رازی^۱ توصیف شده‌است که من در اینجا عین گزارش او را می‌آورم:

«وقتی جهان‌شاه مصمم به بازگشت شد طبق عادت خود که همواره عقب‌داران را پیشاپیش می‌فرستاد این بار نیز از لشکر عقب ماند و با سوگلی‌های خود به میخوارگی پرداخت». اردوگاه نزدیک خانجق در ناحیه چپ‌خچور فقط توسط یک رشته کوه از ترکمن‌های اوزون‌حسن جدا بود. «اوزون‌حسن برای تحقیق اوضاع و احوال جاسوسانی فرستاده بود که یکی از آنها به اردوگاه جهان‌شاه رفت و با صدای بلند فریاد زد که اسبش گریخته‌است. اما از جمع مردان خواب‌آلود مست احدی به او جواب نگفت.

هنگامی که اوزون‌حسن از ماجرا مطلع شد بلافاصله به راه افتاد تا از موقع استفاده کند و در سحرگاه روز یازدهم نوامبر ۱۴۶۷ (= ربیع‌الثانی ۸۷۲ ه. ق.) به نزدیکی جهان‌شاه رسیده بود. جهان‌شاه در چادر خود خوابیده بود و وقتی پاسداران معدود فهمیدند که این لشکریان اوزون‌حسن هستند که در تاریکی نزدیک می‌شوند، یکی از

امرای برجسته به نزد امیر شتافت. تمام مجاهدات محافظ چادر برای بیدار کردن جهان‌نشا به‌جائی منجر نشد. سرانجام امیر با خشم تمام، خود را چنان به چادر کوفت که آخر کار جهان‌نشا صدای دیر کپا را که در حال شکستن بود شنید و از مآوقع جو یا شد. آنگاه امیر جریان امر را به‌عرض جهان‌نشا رساند و او را که به‌هیچ‌وجه وجود خطری را متصور نمی‌دانست سوگند داد هر چه زودتر به دفاع پردازد زیرا گروهی از دشمنان بر اهل اردو شبیخون زده‌اند.

سرانجام جهان‌نشا از چادر بیرون آمد و دو پسرش را به نام محمدی و یوسف به مقابله با اوزون‌حسن فرستاد و خود در کار پوشیدن سلاح شد. اما هنوز زانو بندها را نبسته بود که شاهزاده یوسف باز گشت و بانگ برداشت که وقت را ازدست نباید داد؛ جهان‌نشا بلافاصله بر اسب جست و به بیابان مستور از برف گریخت.

ترکمنی از لشکریان اوزون‌حسن به نام اسکندر این فرمانروای فرتوت را دنبال کرد، بدو رسید و هنگامی که جهان‌نشا در اثر ترس نام و نشان خود را باز گفت سر باز درجا او را به قتل رساند و لباسهای ذیقیمت او را روی لباسهایش پوشید، جمجمه مقتول را با خود برداشت و به لشکرگاه بازگشت.»

پنج هزار تن از ترکمن‌های قره‌قوینلو کشته شدند، شاهزاده محمدی نیز به قتل رسید، برادرش یوسف نابینا گردید و بسیاری از امیران به اسارت درآمدند. اوزون‌حسن جمجمه جهان‌نشا را به نزد سلطان ابوسعید تیموری به هرات و سرهای شاهزاده محمدی و رستم دیر سال را که مشاور اعظم بود، خدمت سلطان عثمانی فرستاد. در باره این

«هدیه» اخیرالذکر همار^۱ می نویسد: مسلماً در انتخاب این سرها که ظاهراً مورد توجه خاص عثمانی‌ها بوده است ظرافت طبع را رعایت کرده‌اند؛ حد اقل اینکه می‌توان در حق سر منشی و مشاور اعظم که با احتمال بسیار در تحریر نامه خطاب به سلطان محمد دوم دخیل بوده است چنین گمانی را برد.

جسد جهان‌شاه در بیستم نوامبر ۱۴۶۷ (= ربیع‌الثانی ۸۷۲ ه.ق.) در صحن مدرسه ماردین به خاک سپرده شد^۲.

لشکر کشی ابوسعید برای جنگ با اوزون‌حسن

پس از این پیروزی بزرگ اوزون حسن، فرزند جهان‌شاه به نام حسن‌علی که به‌دست پدرش بارها به زندان افتاده بود و به همین دلیل روحی بیمار داشت تمام خزانه قره‌قوینلو را بین لشکریان تقسیم کرد و از این رهگذر سپاهی عظیم گرد آورد؛ منتهی این گروه جنگ نیازموده و نظم و ترتیب نیاموخته و بی بند و بار در اولین تصادم باقوای آق‌قوینلو (نزدیک مرند) به‌سہولت از هم متلاشی شد؛ این واقعه در بهار ۱۴۶۸ (= ۸۷۲ ه.ق.) رخ داد. اما قبل از این واقعه حسن‌علی از فرمانروای ترکستان و خراسان به نام ابوسعید که یکی از اعقاب تیمور بود ضمن تقاضای کمک خواسته بود که سراسر ایران را فتح کند. ابوسعید پس از این واقعه تصمیم به لشکر کشی گرفت و سپاهی بزرگ از تاتارها، کلموک‌ها، کاشغری‌ها و خراسانی‌ها فراهم آورد و در ماه مارس

۱- تاریخ دولت عثمانی (GOR)، جلد دوم، صفحه ۵۵۷

۲- جهان آرا، برگ ۳۸b

۱۴۶۸^۱ (= ۸۷۲ ه. ق.) از هرات به راه افتاد و از طریق سرخس، نیشابور و مشهد مقدس به جنگ با اوزون حسن رهسپار شد. در این اوضاع و احوال، دیگر پیروزی بر قره قوینلو همه اهمیت خود را از دست داد و اوزون حسن که در تنگنا افتاد بوده یکی پس از دیگری سفرائی برای ایجاد صلح و تفاهم به نزد پادشاه تیموری که با تانی ولی بدون وقفه پیش می‌تاخت فرستاد. بدون اخذ هیچ نتیجه‌ای اوزون حسن تفاهم و صمیمت بین نیاکان خود و خاندان تیموری را یادآور شد؛ بدون هیچ فایده‌ای رسماً قیادت ابوسعید را بر همه ایران به رسمیت شناخت مشروط بر آنکه فقط آذربایجان را برای او بگذارد. هیچ تمهیدی مانع از حرکت لشکر خراسانیان برای فتح ناحیه مغرب نگردید.^۲

در پائیز سال ۱۴۶۸ (= ۸۷۳ ه. ق.) ابوسعید از طریق بسطام و ری (راگس قدیم، نزدیک طهران) سرانجام به سلطانیه که روزگاری پایتخت مغولان بود رسید؛ به محض رسیدن این خبر اوزون حسن از گرفتن تبریز که هنوز در تصرف قره قوینلو بود چشم پوشید و به جانب شمال پیچید تا در ناحیه معتدل قره باغ در فصل زمستان اطراق کند. در این اثنا حسن علی که پس از شکست خود در حوالی مرند به اردبیل رفته بود در معیت شیخ جعفر که ما قبلاً از او یاد کرده‌ایم به سلطانیه رفت.^۳ ابوسعید روز پس از ورودش به حضور شیخ صفوی رفت و مدت‌ها با

۱- صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۶۲؛ جواهر الاخبار، صفحه ۲۶۹؛

جهان آرا، صفحه ۴۰b

۲- مطلع السعدین و مجمع البحرین، صفحه ۳۲۴a تا ۳۲۶a

۳- مطلع السعدین، صفحه ۳۲۷b؛ جواهر الاخبار، صفحه ۲۶۹a

او به گفتگو پرداخت.^۱

اکنون دیگر در سلطانیه شورای جنگی بزرگی برپا شد. امیران خراسان پیشنهاد کردند که جای مناسبی برای اردوی زمستانی تهیه بینند؛ زمستان سخت سلطانیه شهرت دارد و به همین دلیل این معقول‌تر و بهتر است که اوزون‌حسن را از قره باغ برانند. در واقع نیز در همان لحظه فقدان علیق برای اسبان که به بیماری صعب جرب دچار شده بودند محسوس بود؛ بدین ترتیب تصمیم به حرکت گرفته شد. شیخ جعفر در کولاک شدید برف پادشاه تیموری را تا میانه که دارای ساس‌های زهر آگین است مشایعت کرد؛ از آنجا او با عمر بیگ چاکرلو به اردبیل رفت تا همه مقدمات لشکرکشی را فراهم کنند.

پس از سه روز - در این اثنا یخ بندها شل شده بود - ابوسعید در بقعه صفوی فرود آمد و همه بزرگان مملکت در آنجا بر او گرد آمدند.^۲ او حسن‌علی را به تبریز فرستاد و حسن‌علی در آنجا به بدترین وجهی به بیعاری و میگساری پرداخت؛ وی خود با سپاهانی که از نظر ساز و برگ سخت در مضیقه بودند و اغلب بدون اسب و با کفش‌های پاره پاره در برف حرکت می‌کردند با جهد و تلاش بسیار به دره ارس فرود آمد.

در آنجا اوزون‌حسن مانع ورود چغتائی‌ها و خراسانی‌ها به قره باغ که دارای منابع بسیار و مراتع زمستانی بود شد و برای آنکه بر مشکلات دشمن هر چه بیشتر بیفزاید شیروانشاه فرخ‌یسار را که در

۱ - احسن التواریخ، قسمت نهم؛ صفحه ۱۱۶b

۲ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۱۷b

سال ۱۴۶۳ (= ۸/۸۶۷ ه. ق.) جانشین پدرش خلیل شده بود مجبور کرد پلهای رودخانه را ویران سازد و فروش غله را به لشکریان ابوسعید مانع شود.^۱

در چنین اوضاع و احوالی که چه از جهت آب و هوا و چه از نظر سوق الجیشی به نفع اوزون حسن بود در دشت مغان کار طرفین به جنگ کشید. فرمانده قوای پیش تاز ابوسعید به اسارت درآمد و بسیاری از اتباع او نیز یا کشته شدند و یا اسیر گردیدند. در آن وقت پادشاه تیموری دریافت که ورق برگشته است؛ حال دیگر نوبت او بود که برای صلح سفیر بفرستد. اما اوزون حسن همان رفتار را با او کرد که ابوسعید پیش از آن کرده بود؛ حتی وساطت مادر ابوسعید نیز حاصلی نداشت و در ۲۸ ژانویه ۱۴۶۹ (= ۸۷۳ ه. ق.) در حوالی محمودآباد کار به جنگی قطعی کشید که پایان و نتیجه آن دیگر روشن بود.

ابوسعید کوشید با بهجا نهادن کلیه عقبداران سپاه، جان خود را از مهلکه بدر برد اما زینل پسر اوزون حسن او را دستگیر کرد و به حضور پدرش آورد. اوزون حسن به خوبی به او فهماند که وضع دیگرگون شده است ولی ظاهراً نخواست که او را از بین بردارد. اما یادگار محمد، شاهزاده تیموری که از نوادگان شاهرخ بود و در اردوی آق قوینلو به سر می برد به خونخواهی مادرش گوهرشاد بیگم خواهان قتل او شد و بدین ترتیب ابوسعید در هفتم فوریه ۱۴۶۹ (= ۸۷۳ ه. ق.) به قتل رسید؛

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، تألیف ظهیرالدین، صفحه ۳۲۴؛ شرف نامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۱۶.

سر او برای سلطان مماليك به قاهره فرستاده شد.^۱

برای اینکه بدانیم خاطره این واقعه تا چه هنگام در ترکستان باقی ماند خوب است به نوشته یکی از مورخان ایرانی در سال ۱۵۹۹ (= ۱۰۰۷/۸ ه.ق.) استناد کنیم. در این نوشته یکی از سرداران ازبك که تحت فشار قدرتی برتر از خود قرار گرفته است سرنوشت خود و دشمنش را با سرنوشت اوزون حسن و ابوسعید مقایسه می کند و از تجدید این خاطره تاریخی برای نبرد با دشمن و پیروزی بر او نیرو می گیرد.^۲

حسن علی به محض اینکه خبر شکست هم پیمان تیموری خود را دریافت کرد به همدان گریخت و در همانجا در آوریل سال ۱۴۶۹ (= ۸۷۳ ه.ق.) به دست فرزند اوزون حسن به نام اوغورلو محمد ازپای درآمد.^۳ با این واقعه آخرین مقاومت قره قوینلو درهم شکست و مناطق ثروتمند ایران و آذربایجان چون میوه هائی رسیده به دامان اوزون حسن افتاد. اوفرنندان خود را در همه مناطق به سمت حکومت منصوب می کرد: یعقوب به حکمرانی اصفهان و بعدها به حکمرانی آمد رسید؛^۴ اوغورلو محمد (که پس از چندی جای خود را به خلیل داد) روانه فارس شد؛^۵

- ۱- شرف نامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۱۷؛ تذکرة الشعراء دولتشاه، صفحه ۴۷۸؛ حبیب السیر، جلد سوم، صفحه ۲۳۶؛ مطلع السعدین، صفحات ۳۳۴a-b؛ حوادث الدهور، صفحات ۷۱۳ و ۷۱۴
- ۲- تاریخ عباسی، تألیف جلال الدین محمد منجم یزدی، صفحه ۲۳۸a
- ۳- جهان آرا، صفحه ۳۹b
- ۴- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۲۰a؛ مرآت الادوار و مرقاة الاخبار، تألیف مصلح الدین لاری انصاری، صفحه ۲۲۹a
- ۵- جهان آرا، صفحه ۴۰b

زینل حاکم کرمان شد، مقصود به حکومت بغداد رسید و قس علیهذا.^۱

اوزون حسن در ذروة قدرت خود

نتایج قهری فتوحات درخشان اوزون حسن این بود که او یکی از مقتدرترین فرمانروایان شرق نزدیک شد. بامراجعه به نقشه شماره ۴ می توانیم به حدود متصرفات او پی ببریم. قلمرو حکومتی او به غیر از سرزمین اصلی آق قوینلو که حالا تبدیل به سرحد غربی حکومت جدید شده بود شامل تمام ایران (به استثنای خراسان)، ارمنستان و بین النهرین می شد. از منطقه بین النهرین از دیرباز عراق عرب در حدود متصرفات او نبود. حتی خراسان نیز گاه و بیگاه تحت فرمان ترکمن های او قرار می گرفت؛ اما به هر حال این فتح ها دوامی نداشته است.^۲

اوزون حسن تادم مرگ برای این مناطق پهناور فرمان می راند. بدیهی است که بعضی ناراحتی ها و گرفتاری ها مانند طغیان پسرانش اوغورلومحمد در شیراز و مقصود در بغداد (۱۴۷۴ = ۸۷۸/۹ ه.ق.) یا بلوای برادرش اویس در رها (۱۴۷۵ = ۸۷۹/۸۰ ه.ق.) در کار بود و همچنین کشتاری را که طاعون در سال ۱۴۷۵ (= ۸۷۹/۸۰ ه.ق.) در سرزمین های تحت تصرف او کرد نباید از یاد برد. روی هم رفته آئین مملکت داری اوزون حسن از قدرت و صلابت برخوردار بود هر چند که این مملکت - داری جز بر نظریات مبتنی بر قدرت طلبی بر پایه افکار و عقاید دیگری

۱- منشآت السلاطین، جلد دوم، صفحه ۲۷۰؛ تاریخ عالم آرای امینی، صفحه

۵۳۵؛ جهان آرا، صفحه ۴۱۸

۲- شرف نامه، جلد دوم، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹

استوار نبود.

در اثر روابطی که او با امرای اروپائی و بیش از همه با ونیز، ناپل و روم و همچنین با مجارستان و ملداوی داشت و آن را می‌توان مدیون نبردهای او با سلطان عثمانی دانست شخصیت او باردیگر (مانند زمان اتحاد باطرابوزان و گرجستان) مورد توجه خاص اروپائیان قرار گرفت و از چنان شهرتی برخوردار شد که تا امروز به زحمت می‌توانیم تصور درستی از آن داشته باشیم. اما از بحث مشروح در این امر چون بامجال تنگ، و هدفی که در این کتاب تعقیب می‌شود مغایرت دارد خودداری می‌نمائیم؛ ما در اینجا به این اکتفا می‌ورزیم که توجه خوانندگان را بدو به تحقیق دقیق و ممتاز برشت^۱ و بعد به گزارش‌های زباندار سفرای ونیز در دربار آق‌قوینلو جلب کنیم.

روابط نافرجام ایران و غرب

فصلی از تاریخ آق‌قوینلو که به‌خصوص از نظر تاریخ فرهنگ و مدنیت شیرین و جذاب است و به بحث ما نیز ارتباط دارد در این مقام مستحق امعان نظر بیشتری است و آن شطری است از دومین و آخرین برخورد آق‌قوینلو با سلطان عثمانی (۱۴۷۳ = ۸۷۷/۸ ه. ق.).

اوزون‌حسن برای آنکه بتواند به نحوی مؤثر و با مقدمات کافی جنگ با باب‌عالی را آغاز کند از پیش در سال ۱۴۷۲ (= ۸۷۶/۷ ه. ق.) سفیری به نام حاجی محمد (که در ایتالیا به «ازیمامت»^۲ شهرت یافت)

۱- G Berchet

۲- Azimaomet

به ایتالیا گسیل داشت تا بتواند در جنگ با ترکها از اتحاد و همپشتی نیروهای مسیحیت برخوردار باشد و ضمناً از جمهوری ونیز هم توپ و توپچی تقاضا کند. ملکه با این تقاضا موافقت کرد^۱ و جیوزف باربارو^۲ فرمانی دریافت کرد که با این سلاحها در معیت حاجی محمد به حضور فرمانروای آق‌قویونلو برود.

در این حیص و بیص سلطان محمد دوم در استانبول کاملاً آماده و مهیا شده بود که خود در رأس سپاهی عظیم بر اوزون‌حسن حمله ببرد و برای خود در آنطولی شرقی سرحداتی طبیعی دست و پا کند.

گزارش‌های باربارو و کاترینونزو که قبلاً از سال ۱۴۷۱ (= ۸۷۵ ه. ق.) به سمت سفیر ونیز به دیاربکر گسیل شده بود با یادداشتهای آنجیوللو^۳ تکمیل می‌شود. شخص اخیر کسی بود که اخباراً در لشکر عثمانیها در جنگ شرکت داشت. با تلفیق این سه گزارش که همه به ترتیب تاریخ مرتب شده‌اند باز در برابر ما آن وقایع به وضوح و گیرائی خاصی مجسم می‌شود. در این حوادث علم و صنعت مغرب‌زمین با سواران ایرانی-ترکمن دست به دست هم داده بودند تا قدرت جنگی سلطان محمد فاتح را درهم بشکنند.

باربارو^۴:

«ما (در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۴۷۳ = ۸۷۷ ه. ق.) با دو کشتی جنگی سبک از ونیز به راه افتادیم؛ پس از ما دو کشتی بزرگ جنگی دیگر

۱- *La Repubblica di Venezia e la Persia*, Turin 1865

۲- Giosafat Barbaro

۳- Angiolello

۴- Aldine, p. 22 a - b.

حرکت کرد که پرازسلاحها ومردان جنگی بود وهدايائی نیز ازطرف ملکه برای اوزون حسن (= «اسام بی»^۱) در آنها بود. من فرمان داشتم که به قره‌مان (واقع در آناتولی جنوبی) یا به سواحل آن دیار که قرار بود اوزون حسن نیز بد آنجا بیاید یا نمایندگانی از طرف خود بفرستد بروم تا بتوانم این اشیاء را بدو تحویل بدهم.^۲

اشیاء مورد بحث عبارت بود از شانزده توپ بزرگ^۳، دو یست گلوله کمان^۴ از مفرغ و آهن، یک هزار تفنگ^۴، سه هزار سمبه آهنی برای گلوله‌ها، باروت وسایروسایل از این قبیل. علاوه بر اینها یک فوج تفنگدار و توپچی تحت نظر چهار فرمانده کل و یک سرهنگ به نام توماسو دا ایمولا^۵ در آن کشتی‌ها بودند. آنجیوللو^۶:

وقتی که موقع مناسب بود سلطان محمد دوم از تنگه استانبول گذشت (اواخر مارس ۱۴۷۳ = ۸۷۷ ه. ق.)؛ نزدیک آماسیه، محل تجمع سپاه توقف کرد. چون اقدامی که در پیش بود اهمیت بسیار داشت تصمیم گرفت تمام جوانب امر در نظر گرفته شود و از تدابیر لازم هیچ فروگذار نگردد. باربارو^۷:

-
- ۱ - Assambei
 - ۲ - Bombarde
 - ۳ - Spingarde
 - ۴ - Schioppetti
 - ۵ - Tommaso da Imola

۶- به نقل از لزه (Lezze)، صفحه ۴۵

۷- Aldine ۲۲ b.

«به‌هنگام ورود به قبرس (در اول آوریل ۱۴۷۳ = ۸۷۷ ه. ق.) اطلاع حاصل کردیم که آن مرد ترك همه شهرهای قره‌مان را چه در داخل و چه در ساحل گرفته است. بدین دلیل مجبور شدیم مدتی در فاماغوسته بمانیم.» در آبهای آن نواحی در آن زمان حداقل نود و نه کشتی علیه عثمانی ها در حرکت بود که عبارت باشد از شصت کشتی ونیزی، شانزده کشتی ناپلی، بیست و دو کشتی متعلق به پیشوای رُدُس، شانزده کشتی پاپ و پنج کشتی سلطان قبرس^۱. فرماندهی این سفاین با امیر البحر موچنیگو^۲ بود که به خواهش امرای قره‌مان سلوکیه قدیم (سلفکه) و دو قلعه دیگر را واقع در ساحل مدیترانه اشغال کرده بود در حالی که باربارو با شکیبائی به انتظار رسیدن موقع مناسبی بود تا بتواند توپهارا تحویل اوزون حسن بدهد. ز نو خطاب به باربارو^۳:

مرقومه مورخ نهم ماه مه حضرت تعالی را از سلفکه دریافت کردم. در این نامه به من مرقوم داشته‌اید که تقریباً یکصد سفینه در اختیار اوزون حسن قرار گرفته‌است. ای برادر ارجمند، من از رسیدن دستخط حضرت تعالی چنان تسلی یافتم که از درگاه خداوند مسألت کردم بانوی ما و مسیحیان را به انجام دادن اقدامات بدیع و کارهای بزرگ مؤید و منصور دارد. «من همواره در کنار این امیر بوده‌ام و مضمون مراسله حضرت تعالی را به اطلاع او رسانیده‌ام. او به من دستور داد خدمتتان بنویسم که او در نظر دارد فرزند خود را به جنگ سلطان بفرستد و

۱- Aldine 23 a

۲- Admiral Mocenigo

۳- *Lettre* p. 65/6

خود با سپاهانی بیشمار به دنبال او به قره‌مان برود و به ساحل حمله ببرد. بدین لحاظ بهتر است حضرت‌تعالی در قره‌مان منتظر او بماند زیرا همانطور که او خود به من گفت او تمام ماه ژوئیه را در آنجا خواهد بود تا تدارک کار سپاهیان را بکند. اوضماً بهمن دستور داد به امیر البحر (موچنیگو) بنویسم تا با کلیه سفاین خود به قره‌مان رو آورد. من از شما خواهش دارم تا سرحد امکان بکوشید تا توفیق اقدام بزرگی نصیبتان گردد و از این رهگذر بانوی ما درس اسر خاک ایران بلند آوازه شود. تحریر شد در اردوی اوزون حسن در تاریخ چهاردهم ژوئن

۱۴۷۳^۱

آنجیوللو^۲:

هنگامی که مقدمات از هر لحاظ فراهم آمد، محمد دوم از آماسیه به قصد توقات که شهری است در کاپادوکیه به راه افتاد. بدین طریق به سیواس رسیدند؛ در آنجا رود بزرگی جاری است که از کوه‌های طرابوزان سرچشمه می‌گیرد و هالیش^۳ نام دارد و پل سنگی بزرگی به روی آن است. ما از این رود گذشتیم و به یکی از قلاع متعلق به اوزون حسن رسیدیم که به نیکسر مرسوم است. در آنجا مختصر زد و خوردی روی داد. ما قوینلو حصار را به حال خود گذاردیم و سرانجام به شهری دیگر رسیدیم که در پای کوه بزرگی قرار دارد و موسوم است به (شاپین -) قره‌حصار. اهالی اغلب با دار و ندار خود گریخته بودند.

۱ - مطابق با سال ۸۷۸ ه. ق. (م.)

۲ - P. ۵۰/۱

۳ - منظور قزل‌ایرماق است (م.)



مقبره بی بی فاطمه، همسر شیخ صفی در بقعه اردبیل

(سمت چپ مقبره خود شیخ صفی)

عکس از کتاب یادگارهای معماری ایران اثر زاره، جلد اول (متن)، تصویر ۳۹

بار بارو خطاب به اوزون حسن^۱:

«ضمن مراسلات مکرر ورود خودمان را به اینجا به اطلاع سفیر عالیقدر، آقای کاترین زنو که در دربار اعلیحضرت مقیم است رساندم، منظور ورود دریا سالار موچنیگو به همراه قوای بحری مقتدر و همچنین سفیر کرسی مقدس و سفیر شاه فرانته و حاجی محمد و شخص بنده است. «از حضور اعلیحضرت استدعا دارم که یا به آمدن به این نقطه تصمیم بگیرند و یا قسمتی از قشون را بفرستند تا توأم با سفاین مادست به کار شوند و پیروزی بر این ترك پیمان شکن را که ما با تسخیر سیگی و قرقو (در ساحل قره‌مان) به نام آن اعلیحضرت بدان آغاز کرده‌ایم تحقق بخشند. هر گاه اعلیحضرت، به همان صورت که من پیشنهاد کردم بدینطرف رهسپار شوند خداوند به لطف و مرحمت خود چنان مشیت خواهد کرد که ما بتوانیم از تنگه بگذریم و قسطنطنیه را بگیریم.

«اگر من با سفرائی که ذکرشان به میان رفت بتوانم شرفیاب حضور اعلیحضرت شوم به فرمان بانوی گرامی خود اسلحهٔ بیشمارى از توپ عمودزن، گلوله کمان، تفنگ و تعداد بیشمارى از ادوات دیگر با مردانى کار آمد از هر رشته و فن را به حضور عالی تحویل می‌دهم تا از این رهگذر بتوان به اقدامات بزرگ دست زد.

تحریر شد در بندر قرقو به تاریخ هشتم ژوئن ۱۴۷۳»^۲

اوزون حسن خطاب به بار بارو^۳:

«به اطلاعاتان می‌رسانیم که سی هزار تن از مردان دلیر جنگ دیده

۲ - مطابق با سال ۸۷۸ ه. ق. (۱۴۰۴)

۱ - Lettere p. ۶۳

۳ - Lettere p. 63

را که فرزند دلبندم او غورلو محمد در رأس آنها قرار دارد به جنگ عثمانیها فرستاده ایم. از این لحاظ کاملاً آسوده خاطر باشید و قلاع قره‌مان را بگیرید و به کمک توپ‌های عمودزن استحکامات را از چنگ دشمنان خارج سازید. ما نیز قسمتی از لشکریان خود را می‌فرستیم تا شما را به اینجا بدرقه کنند و ضمناً شما نیز مطمئن باشید.

تحریر شد در خرپوت به تاریخ هفدهم ژوئن ۱۴۷۳*
آنجیوللو^۱:

پس از حرکت (از قره حصار) بعد از چندین روز راه مسافت به دشت وسیع ارزنجان رسیدیم. اما چون شهر مستحکم نبود قسمت اعظم اهالی گریخته و از فرات گذشته بودند. آنگاه (در ژوئیه ۱۴۷۳)* پیشروی کردند تا به حوالی رود، نزدیک ملحیه رسیدند.
زنو خطاب به باربارو^۲:

هنگامی که اوزون حسن خبر باربارو را در باره تسخیر مواضع بسیار در ساحل قره‌مان دریافت کرد، فرمان داد تا طبلها (در اصل فارسی: طبل خانه) را در سراسر اردو به صدا در آورند و اعلام دارند که بانوی گرامی توانسته است در این نبرد که در اتفاق با او انجام گرفته به پیروزی بزرگی نایل آید.

«هر دو لشکر (لشکر اوزون حسن و سلطان محمد دوم) فقط به مسافت چهار روز راه پیمائی از یکدیگر فاصله دارند. اسبها و سربازان بسیار خوب مجهز و مسلح هستند. بنابراین، با تأییدات الهی به راه

* - مطابق با سال ۸۷۸ ه. ق. (۱۴۷۳ م.)

۱ - P. ۶۱

۲ - Lettere p 76

خود می‌رویم تا با این ترك مصادف شویم.

تحریر شد در اردوی امیر اوزون‌حسن به تاریخ بیست و ششم
ژوئیه ۱۴۷۳* در ناحیهٔ ارزنجان».

آنجیوللو^۱:

هنگامی که، (در تاریخ دوم اوت ۱۴۷۳ = ربیع الاول ۸۷۸ ه.ق.)
به فرات رسیدیم در آن سو اوزون‌حسن با لشکریانش ظاهر شد و در
تردید بود که از کجا بگذرد زیرا رود در این موضع فراخ است و پر
از گردابها و گودالها. چنانکه بعدها اطلاع حاصل شد هنگامی که
اوزون‌حسن اردوی سلطان را دید در بهت و اعجاب فرورفت و مدتی
خاموش ماند. آنگاه به زبان ترکی گفت: «ای، قحبه‌زاده، نه دریادیر!»
- یعنی «مادر به خطا چه دریایی است!»

وقتی در کنار فرات نخستین نبرد بدین صورت در حال وقوع
بود، بار بارو درعین فراغ بال اجباری در قبرس مانده بود و بیهوده انتظار
رسیدن لشکریان آق‌قویونلو را داشت. پس از تصادم اول که به نفع اوزون
حسن تمام شد در دوازدهم اوت ۱۴۷۳ (= ربیع الاول ۸۷۸ ه.ق.) نزدیک
ترجان کار به جنگی قطعی کشید که اوزون‌حسن در آن شکست خورد.
علت شکست آن بود که او نتوانست توپهای و نیزی را که بدون فایده‌ای
برپهنهٔ آبهای قره‌مان شناور بود به‌مقابله با توپخانهٔ عثمانی‌ها که سواران
ترکمنی و ایرانی او را چون برگ خزان بر زمین می‌ریخت بفرستد.
خبر شکست اوزون‌حسن در تاریخ بیستم سپتامبر (= ربیع الثانی

* - مطابق با سال ۸۷۸ ه.ق. (۰م)

همان سال ه. ق. « به باربارو رسید که در آن ایام در قرقو واقع در ساحل کیلیکیه درنگ کرده بود. بعد از این واقعه آنجیوللو به حکمران^۱ و نیز نوشت «پس از آن من اندوهناک و محزون بلافاصله از آنجا حرکت کردم»^۲. بدین ترتیب این اقدام تهورآمیز و محل تأمل با ناکامی کامل متفقین ایرانی - غربی پایان پذیرفت.

رسوخ جنبه‌های ایرانی در ارکان دولت آق‌قویونلو

شکستی که اوزون حسن در نزدیکی ترجان خورد از نظر ارضی برای او چندان مهم نبود زیرا سلطان عثمانی بلافاصله پس از فتح آهنگ بازگشت کرد. اما به هر تقدیر تأثیر روحی چنین شکستی بسیار بود و به جنگ بین عثمانیها و ترکمن‌ها برای همیشه پایان داد. این روشن شد که برای اوزون حسن مهمتر و بهتر آنست که به جای درگیر شدن در ماجراهای ناحیه مغرب به استحکام مناطق وسیع فتح شده ایران پردازد.^۳

پایتخت این دولت جدید قبلاً در سال ۱۴۶۹ (= ۸۷۳/۴ ه. ق.) به تبریز منتقل شده بود و با این کار راه تحولی که در ایران از زمان ایلخانان مغول که از اعقاب چنگیز خان بودند آغاز شده بود هموار گردید. همان‌طور که مینورسکی^۴ هم به خوبی متوجه شده است اوزون حسن نیز با محیط ایرانی که در آن می‌زیست هم‌آهنگ شد و در ردیف

۱ - *Lettere* p. 80

۲ - *e subito dal ditto loco tuto melinconoso me parti*

۳ - مینورسکی، صفحه ۱۵

۴ - *La Perse* 17.

سلسله سلاطین ایرانی در آمد^۱. باردیگر جادوی ایران دست به کار شد و فاتح را تحت تأثیر گرفت. این مطلب به خصوص در دوره سلطنت پسر اوزون حسن، یعقوب (۹۰ - ۱۴۷۸)^۲ که اوقات خود را بیشتر صرف امور مملکت داری می کرد و تربیت ایرانی داشت و در محیط ایرانی می زیست صدق می کند. آق قوینلو بدین ترتیب راه را برای صفویه هموار کرد و هرچند که شاه اسماعیل اول (۱۵۰۱ = ۹۰۶/۷ ه. ق.) از نظر ارضی قلمرو آق قوینلو را فتح کرد اما از نظر سیاسی باز پای خود را جای پای آنها گذارد.

مرگ اوزون حسن و موضوع جانشینی

در حین بازگشت از آخرین جنگ با گرجیان در اواخر پائیز سال ۱۴۷۷ (= ۸۸۲ ه. ق.) چنان وضعی بر اوزون حسن مستولی شد که او ناگزیر بستری گردید. موقع رسیدن به تبریز بیماری چنان شدت گرفت که او دیگر قادر به اداره امور مملکتی نبود. سلجوق شاه بیگم زوجه او تدبیری کرد و قاصدی نزد خلیل که از همه پسران دیگر

۱- اروج بیك بیات منشی اول شاه عباس که در سال ۱۵۹۹ (= ۱۰۰۷/۸ ه. ق.) به سفارت فرنگ رفت در سفرنامه خود که پس از قبول دین مسیح در اسپانیا تألیف کرد می نویسد: اوزون حسن نیز از نظر خون و نژاد درست مانند سلطان عثمانی يك نفر ترك بوده است (البته در نظر باید داشت که این مطلب صحیح نیست زیرا مادر بزرگ اوزون حسن یونانی بود)، اما او به تاکید تمام خود را ایرانی شمرده است. در صفحه ۴۲ دون ژوان ایرانی چنین آمده است:

siendo a la verdad tan Turco de sangre como el (Mehmed II.): pero preciauas. V san Cassano mas de Persiano Moro, que de Turco Asiatico.

۲ - از ۸۸۲/۳ تا ۸۹۵/۶ ه. ق.

او بزرگتر بود به شیراز فرستاد. خلیل نیز بدون فوت وقت به نزد پدر بیمار شتافت و آخرین دستورها و وصایای پدرش را اصفا کرد. شب بین روز پنجم و ششم ژانویه ۱۴۷۸ (= ۸۸۲ ه. ق.) اوزون حسن که تازه پنجاه و چهار سال داشت دیده از جهان بست. او در صحن مدرسه نصریه تبریز که خود تأسیس کرده بود به خاک سپرده شد.^۱

خلیل بلافاصله پس از مرگ پدر در خفا کسانی نزد مقصود برادر ناتنی خود که پسر دسپینا بود فرستاد. اینان به او زهر دادند و در عین حال او را با خنجر کشتند.^۲ کونتارینی سفیر و نیز که پیش از این واقعه بارها مقصود را دیده بود می گوید «او همواره در زنجیر بود، زیرا با گورلومامت (اوغورلو محمد، یکی دیگر از برادران ناتنی) توطئه کرده بود».^۳

پس از این واقعه، به احتمال زیاد در همان ژانویه ۱۴۷۸ (= ۸۸۲ ه. ق.) خلیل که طبق گفته کونتارینی در آن هنگام در حدود ۳۵ سال داشت در ناحیه صاحب آباد به عنوان پادشاه آق قویونلو بر تخت سلطنت نشست؛ در کنار او یعقوب که بیست سال از او کوچکتر بود نشسته بود. یعقوب کمی پس از این واقعه دچار سوء ظن شد و با وجود یخبندان و کولاک شدید در معیت مادرش به مقر حکمرانی خود آمدرفت.^۴

دوره فرمانروائی خلیل کوتاه بود. یعقوب پس از آنکه از شهرهای دیاربکر قوای امدادی برایش رسید برادر خود شورید و در پانزدهم

۱ - تاریخ حیدری، صفحه ۵۷۳b

۲ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۵۲۸؛ باربارو (Aldine)، صفحه ۵۳b

۳ - ها کلیوت (Hakluyt)، صفحه ۱۷۳

۴ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحات ۵۴b تا ۵۵؛ ها کلیوت، صفحه ۱۷۳

ژوئیه ۱۴۷۸ (= ۸۸۳ ه.ق.) در ناحیه‌مردن کار به جنگ کشید که خلیل ضمن آن کشته شد. بدین ترتیب یعقوب که تازه پانزده سالش بود جانشین اوزون حسن شد.

شخصیت اوزون حسن

خوشبختانه از طریق سفرای و نیز در دربار اوزون حسن که ما تا حال به کرات از آنها یاد کرده‌ایم از شخص اوزون حسن اطلاعات و توصیفات بدست ما رسیده که بسیار روشن و گویاست. ما در باب امرای مشرق‌زمین کمتر گزارشی در دست داریم که بدین پایه از وضوح ودقت باشد.

هنگامی که جیوزف باربارو در آوریل ۱۴۷۴ (= ۸۷۸ ه.ق.) پس از مدتها انتظار و پشت سر گذاردن مخاطرات و محرومیت‌های بی‌شمار به تبریز وارد شد يك روز بعد از دروازه‌ای عبور کرد که رئیس تشریفات معمولاً در آنجا مقیم بود و با گذشتن از چمنزاری محصور به رواقی بلندتر که محل بار دادن پادشاه بود هدایت شد. در میان رواق فواره‌ای هوا را تلطیف می‌کرد؛ اوزون حسن خود نزدیک مدخل نشسته بود و در کنار او «به آئین اعراب» محافظ و نگهبانش قرار داشت و برجستگان و کاملین قوم گرداگردش را گرفته بودند.^۱

اما باربارو دیگر به خصوصیات خود پادشاه نمی‌پردازد؛ خوشبختانه کونتارینی با وصف زیر این خلاء را پرمی‌کند:

«شاه همیشه با غذاهای خود شراب می‌خورد؛ چنین به نظر می‌آید

که تحمل او در شراب‌خواری زیاد است. او از اینکه ما را دعوت کرده‌است خوشحال بود. در تمام وقت تعدادی خواننده و نوازنده در حضور او بود و او فرمان می‌داد که چه بخوانند و چه بنوازند؛ گویا شاه خیلی سر حال و خوشحال بود.

قامتی بلند داشت، باریک اندام و زیبا بود، در حالت چهره او مختصری از خصوصیات نژاد تاتار به چشم می‌خورد، رنگ صورت او یک‌نواخت بود. هنگام نوشیدن دستش می‌لرزید. رفتارش به رفتار مردهای هفتادساله می‌مانست (در حقیقت در آن هنگام او تازه پنجاه‌ساله بود). بر خوردی خودمانی و بی‌تکلف داشت؛ اما اغلب وقتی کار بالا می‌گرفت خطرناک می‌شد. روی هم‌رفته فرمانروائی بود مهربان.^۱

درباره محیط او زون حسن و اطرافیان‌ش زنو می‌گوید بزرگان تر کمن گوش به فرمان وی داشتند و حتی مقتدرترین آنها که به‌خیمه او اذن ورود می‌یافتند هرگز جرأت سخن گفتن در خود نمی‌دیدند، تنها امیر سخن می‌گوید و هر چه او بگوید بدون کوچکترین مخالفتی مورد تأیید قرار می‌گیرد. چنان سکوتی بر خیمه حکمفرما می‌شود که آدم می‌پندارد در یکی از بقاع متبر که حاضر شده است.^۲

مورخین شرقی او زون حسن را فرمانروائی هوشمند، دانا، مصمم، دلیر و فوق‌العاده عادل می‌دانند که حيله گر است و آداب‌دان و از دوستان و هواخواهان علم و مردان راه دین^۳. وقتی که ما پس از

۱ - Contarini 73a

۲ - Berchet 134

۳ - «تاریخ» تألیف مصطفی جنایی، صفحه b ۱۱۶؛ صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۶۵

قرنها نگاهی جامع به‌زندگی و کارهای وی بیفکنیم و تأثیری را که از این شخصیت در ذهن ما ایجاد شده باسخنان بازرگان و نیزی که در ابتدای قرن شانزدهم به قلمرو تحت تصرف آق‌قوینلو مسافرت کرد تلفیق کنیم می‌بینیم که مورخین شرقی در قضاوت خود محق بوده‌اند. بازرگان و نیزی می‌گویند: «آسام بی»^۱ کبیر چنان مرد ممتاز و فعالی بود که در آن ایام در ایران تالی نداشت.^۲

پس از این نظر اجمالی به تحوّل کار آق‌قوینلو و فرمانروای آن باز به‌امر حکومت دینی صفوی باز می‌گردیم که زمام سرنوشت آن پس از فتوحات اوزون‌حسن بر قره‌قوینلو و ابوسعید تیموری به‌دست شیخ‌حیدر جوان افتاده بود.

۱ - منظور اوزون‌حسن است (مترجم)



حکومت دینی صفوی در دوره شیخ حیدر ورود حیدر به اردبیل

حیدر که پسری نه ساله بود در اردوی آق‌قوینلو شاهد و ناظر جنگ آنها با ابوسعید بود و هنگامی که اوزون‌حسن پس از نبردی که به پیروزی انجامید در ابتدای سال ۱۴۷۰ (= ۸۷۴ ه.ق.) صحرای مغان را ترك گفت و به اردبیل رفت این صفوی جوان در رکاب او برای اولین بار به بقعه مقدس خاندان خود پا گذاشت.^۱ در آنجا شیخ جعفر عموی بزرگ او، او را با سوءظن ولی درعین حال با تشریفات دوستانه‌ای استقبال کرد زیرا به هر حال شوخی با فرمانروای آق‌قوینلو جایز نبود. ظواهر امر حکایت می‌کند از اینکه اوزون‌حسن گناه این پیرمرد را در باب اتحاد با دشمنانش - قبلاً با جهان‌شاه، آنگاه با پسرش حسن‌علی و سرانجام با ابوسعید - بخشیده بوده است؛ این نتیجه از آنجا حاصل می‌شود که شیخ جعفر جسارت ورزید و شفاعت حکمران مقتدر شدان را که گیلانی بود کرد و شفاعت او نیز پذیرفته شد. به هر تقدیر حال دیگر اوزون‌حسن حیدر را به عنوان پیرو مرشد طریقت در اردبیل منصوب کرد، زیرا چنین می‌پنداشت که حیدر با وجود سن کم می‌تواند جانشین

شایسته‌ای برای پدرش جنید بشود.^۱

تازه در اوایل ماه ژوئن ۱۴۷۰ (= ذی‌الحجه ۸۷۴ ه.ق.) اوزون حسن از اردبیل خارج شد تا در پایتخت جدیدش تبریز مستقر شود. تربیت حیدر حالا دیگر به‌دست عموی بزرگ سختگیرش جعفر افتاد که گویا به‌او فن ستاره‌شناسی را آموخت.^۲ این قدر یقین است که او از این پسر دل خوشی نداشت و حتی برای مسافرت‌ها و حرکات او نیز محدودیت‌های شدیدی مقرر کرد. این قیمومت ناگوار گویا تا هنگام مرگ شیخ جعفر که تاریخ دقیق آن معلوم نیست ادامه پیدا کرده باشد.

بر اثر ناکامی غیر مترقب جنید در رسیدن به قدرت (= ۱۴۶۰ = ۸۶۴ ه.ق.) توسعه و انتشار تعالیم صفویان برای مدتی دچار وقفه شد؛ با بازگشت فرزند او - آنهم تحت حمایت امیرترکمن پادشاه ایران - باز نهضت صفویان رونق تازه‌ای یافت و این رونق بیش از همه با هجوم تعداد زیاد زائران به اردبیل چشم‌گیر شد. موطن این صوفیان و پیروان مانند گذشته همان روم بود یعنی ترکیه آسیای صغیر و بیش از همه مناطق جنوبی آن قره‌مان، تکه و حمید؛ شام یعنی سوریه؛ گیلان و طالش و به‌زبان دیگر مناطق جنوب غربی و مغرب دریای خزر.

ازدواج حیدر با شاهزاده خانم مارتا

بر نفوذ و اعتبار شیخ حیدر بر اثر واقعه‌ای که اوزون حسن و

۱- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحات ۱۲۵۸ - ۱۲۴۵؛ تاریخ عالم آرای امینی، ضفحه ۱۳۹۸

۲ - Rota S. 3

صفویه را بیش از تمام اتفاقات گذشته بهم نزدیک ساخت باز در انتظار افزوده ترشد. این واقعه وصلت حیدر بود با دختر بزرگ اوزون حسن که ثمره ازدواج او با دسینا خاتون، شاهزاده خانم طرابوزانی بود. همانطور که قبلاً اشاره شد ثمره این ازدواج اوزون حسن، یک پسر (مقصود متولد حدود ۱۴۶۰ = ۸۶۴/۵ ه. ق.) و سه دختر بود که از آن میان دختر بزرگ تر از طرف مادر مارتا نامیده شد، درحالی که تر کمن ها او را حلیمه بگی آغا^۱ می نامیدند و بدو لقب عالمشاه بیگم داده بودند. این شاهزاده خانم که تقریباً با حیدر همسال بود با تشریفات رسمی در اردبیل به عقد حیدر درآمد و گویا این اتفاق مقارن اواخر دوره فرمانروائی اوزون حسن افتاده باشد زیرا شیخ به هنگام مرگ اوزون حسن (۱۴۷۸ = ۸۸۲ ه. ق.) هنوز هجده سال تمام نداشته است.^۲ نتیجه این ازدواج که از نظر سیاسی واجد اهمیت بسیار بود سه پسر شد که عبارت باشند از سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم که از آن میان بعدها اسمعیل (متولد ۱۷ ژوئیه ۱۴۸۷ = ۸۹۲ ه. ق.) پس از حدود نه قرن تسلط بیگانگان - البته با وقفه های کوتاه زود گذر - توانست اولین حکومت ملی ایران را تأسیس کند. در این مقام بیهوده نیست که تحقیق کنیم و بفهمیم اسمعیل که تا به حال علی العموم به عنوان یک نفر ترك معرفی شده واقعاً آنچه نژادی بوده است. هر گاه ما سلسله اجداد او را مورد تحقیق و مذاقه قرار دهیم درمی یابیم که جزء اعظم خون جاری در عروق اسمعیل

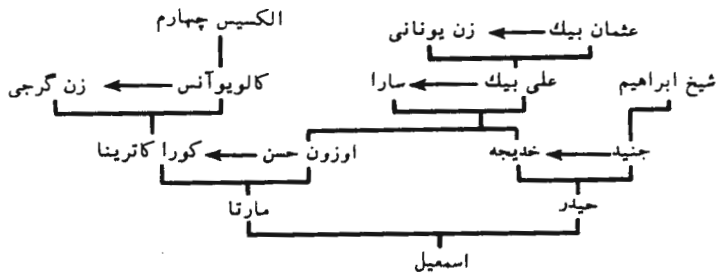
۱ - در صفحه ۶۸ سلسله النسب صفویه این اسم حلیمه بگی آغا ضبط شده است

که ظاهراً اشتباه است و صحیح آن باید حلیمه بیگم آغا باشد. (مترجم)

۲ - سلسله النسب صفویه، صفحه ۶۷؛ تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۴؛ تاریخ

اسمعیل صفحه ۱۵ b

خون غیر ترکی بوده است نه ترکی. اولاً از طریق مادرش مارتا (که خود نیمه یونانی بود، و از طرف پدر نیز تا اندازه‌ای از یونانیان ارث برده)؛ ثانیاً از جانب مادر بزرگ مادری‌اش کورا کاترینا که پدري یونانی و مادري گرجی داشت؛ از طرف پسر بزرگ مادري‌اش و مادر بزرگ پدري‌اش یعنی خواهر اوزون حسن و خدیجه که مادرش يك مسیحی آرامی و جدّه و جدّه اعلايش شاهزاده خانمهای طرابوزانی بودند (رجوع کنید به شجره زیر).



در باره خصوصیات نژادی اسمعیل اطلاعات و اخبار ذیقیمت بازرگان و نیزی که مؤسس سلسله صفویه را به کرات در تبریز از نزدیک ملاقات کرده منبع معتبری است. تاجر و نیزی او را چنین توصیف می‌کند: «صورتی بسیار زیبا دارد، خیلی بلند قامت نیست، اما به اندازه کافی رشد کرده است؛ قره است و چهار شانه با رنگ چهره‌ای تقریباً روشن، ریش خود را به استثنای سبیل تراشیده؛ گویا طبیعت به او موی

انبوه نداده است.^۱ در نوشته آنجیوللوی مجعول چنین آمده است: «این صوفی (اسمعیل) سخت زیبا، سپیدگون و بسیار ظریف است؛ ریش او سرخ گون است، ولی فقط سبیل گذارده است.^۲» صاحب این توصیف‌ها قاعده^۳ باید دارای خصوصیات نژادهای شمالی باشد.

ندارکات حیدر

اما بهتر است که به‌شیخ حیدر، پدر اسمعیل بازگردیم. شیخ حیدر همواره کوشا بود تا مقاصدی را که شیخ جنید نتوانست عملی سازد، تحقق بخشد. او بیش از همه مشتاق این بود که انتقام خون پدر خود را از شیروانشاه بگیرد. سراسر سال هم خود را وقف تسلیح پیروان خود کرده بود. بدین لحاظ او تمام بقعه و حتی اطاقهای مسکونی خود را به قورخانه و انبار اسلحه مبدل ساخت: يك مورخ ایرانی باحیرت می‌نویسد در اردبیل به‌جای قلم نی شمشیر یافته می‌شود.^۴

حیدر نیز قاعده^۵ اسلحه‌ساز ماهرى بوده است زیرا همان راوى به‌نحوى باور کردنى مى‌گوید:^۶ «شنیدم که او هزاران نیزه، زره، شمشیر و سپر شخصاً ساخته‌است بدون اینکه از احدی دیگر کمک گرفته باشد.»

۱- Ramusio II, 90a: *è di bellissimo ospetto . . . ne di troppo alta, ma di ragioneuole statura: è grosso, & largo nelle spalle, & nel viso mostra d'essere alquanto biondo: porta la barba rasa, lasciatioui solo i mostacchi, & mostra d'esser di natura d' hauer poca barba.*

۲- Ramusio II, 73a: *Questo Sopbi è bellissimo, biondo, et gratiosissimo...., ha la barba di pelo rosso, ma porta solamēte mostacchi*

۳- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۰b

۴- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۱a



پارچه ابریشمین بافت ایران از قرن دهم که در آن «تاج حیدر» تصویر شده است
عکس از مجله هنری «آپولو»، جلد سیزدهم

در حین کار ساختن سلاح که او فقط برای تمرین تیراندازی، پرتاب نیزه، کشیدن کمان و شمشیر بازی از آن دست می کشید یا هنگامی که به تعلیم پیروان خود می پرداخت او جامعه عادی مذهبی خود را می پوشید یعنی عبای درویشی و شب کلاه صوفیانه.

از تمام این اخبار و اطلاعات که درباره شیخ حیدر در دست است و همچنین با اطلاعی که از دلیری شخصی و بی باکی و درعین حال از وقوف کامل او بر «فنون جنگی» داریم می توانیم نتیجه بگیریم و بگوئیم او مردی بوده است مصمم و با هدف که خیلی بیشتر از پدرش جنید توانست از پیروان طریقت درویشی مثنی مردم جنگجو بسازد و آنها را وسیله رسیدن به هدف خود که تحصیل اعتبار و نفوذ سیاسی بود قرار دهد.

برقراری اصول تشکیلاتی در کار مجامع طریقتی

لباس متحدالشکلی که حیدر برای پیروان طریقت خود معین کرد از استعداد او در کار تشکیلات دادن حکایت می کند: از زمان شیخ حیدر به بعد پیروان طریقت با خرقة درویشی خود به جای طاقیه تر کمنی تاج صفوی را که به «کلاه حیدر» موسوم بود به سر گذاردند (به تصویر رجوع کنید). برخلاف عمامه های شکم دار تر کمنی، «تاج» تشکیل می شد از يك قسمت دوازده ترك سرخ رنگ به شکل تقریباً مسطح که در جهت بالا نوک تیز می شد، یعنی نوعی مخروط ناقص به اندازه نیم ارش که بر پایه پارچه ای نازک و سفید استوار شده بود. دوازده ترک کی که هر کدام يك انگشت ضخامت داشت و همچنین رنگ سرخ آن

کنایه‌ای بود از اعتقاد صفویان به آل‌علی و رمزی از دوازده امام برحق که همه از اعقاب پیغمبرند و نامشان بر هریک از ترکها نقش شده بود. استعمال لفظ قزلباش برای دارندگان این کلاه‌ها که در ابتدا از طرف عثمانیها بر سبیل استهزا عنوان شد ولی بعدها شیوع عام یافت به‌خاطر رنگ سرخ همین کلاهها بود. قزلباش یعنی سر سرخ یا سرخ کلاه (به‌زبان ترکی قزل به‌معنی سرخ است و باش به‌معنی سر. معادل فارسی این لفظ می‌شود کلاه‌سرخ^۱). رواج کلاه حیدر باعث همبستگی درونی گروه جنگجوی پیرو صفویان شد زیرا فقط آن تعداد از هواخواهان که در پیروی خود پای برجا بودند و اعتقادی راسخ داشتند به‌تعویض کلاه خود تن در دادند. منسل^۲ (در صفحه ۱۷۸) به استحقاق می‌نویسد در طرز فکر شرفیانیان که سخت تحت تأثیر افکار و اعتقادات دینی است جامه درویشی و به‌خصوص کلاه دارای اهمیت و قدرت معنوی و عرفانی خاصی است. از این گذشته باید به‌خاطر داشت که حیدر پس از مرگ اوزون‌حسن (یعنی از سال ۱۴۷۸ = ۸۸۳ ه. ق. به بعد) اندک اندک حمایت خاندان سلطنتی بین‌النهرین-ایرانی را از دست داد. شاه یعقوب همان‌طور که مذکور افتاد برادرش خلیل را در پانزدهم ژوئیه ۱۴۷۸

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۱۴b؛ و همچنین:

Houtum - Schindler p. ۱۱۴/۵; Karabacek S. 88

و بازرگان و نیز به نقل از راموزیو (Ramusio)، جلد دوم، صفحه ۹۱۸:
l'usanza loro è di portar berretta rossa, et soprauanza quasi mezzo braccio, una cosa, come sarebbe un xon, che dalla parte, che si mette in testa, viene a esser larga, restringendosi tuttauia sino in cima, & è fatta cō dodici pieghe, grosse come un dito (از شهادت عینی مربوط به همان زمان)

۲ - Menzel

(= ۸۸۳ ه. ق.) از سلطنت برکنار کرد^۱ و از پسر خاله خود که در اردبیل ساکن بود نیز چندان دل خوشی نداشت. شاید بتوانیم بگوئیم هرگاه لباس خاص قزلباش در دوره حیات اوزون حسن رواج می‌یافت اوا احتمالاً با آن مخالفتی نمی‌کرد و لسی یعقوب زیردستان خود را از برسر گذاردن کلاه حیدر به‌طور جدی ممنوع ساخت^۲.

سرگذشت این کلاه فراز و نشیب بسیار دارد و در عین حال آئینه تاریخ صفویه به‌شمار می‌رود. این کلاه که پس از مرگ حیدر (۱۴۸۸ = ۸۹۳/۴ ه. ق.) از رواج افتاد باز به‌دست شاه اسمعیل به‌تأکید تمام متداول شد^۳ و رواج آن تا بدان پایه بود که ونیزی‌ها در ابتدای قرن شانزدهم (= قرن دهم ه. ق.) کاروان کاروان پارچه قرمز از طریق حلب به ایران می‌آوردند و آنها را به صوفی (منظور از صوفی، شاه‌است) می‌فروختند^۴. در زمان شاه طهماسب اندک اندک استعمال این کلاه (از حدود سال ۱۴۵۰ = ۸۵۴ ه. ق.) از طرف قزلباشها متروک شد و سرانجام (در قرن هفدهم = قرن یازدهم ه. ق.) فقط استعمال آن منحصر به صوفیانی شد که به خاندان سلطنت اخلاص خاصی داشتند

تشکیلات قزلباشها

قزلباشهای ترک نژاد در ادوار بعد و در زمان سلطنت پادشاهان

۱- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۷۸۵

۲- Ross p. ۵ - ۷

۳- ترسیه (Tercier) در صفحه ۷۶۵ مدعی است که این کلاه پس از پیروزی بر الوند و مراد یعنی در دوره پس از سال ۱۵۰۳ (= ۸۰۹ ه. ق.) رایج شد و این مطلبی است که به اشکال می‌توان آنرا پذیرفت.

۴- Sanuto VI, ۵۷

بزرگ ایران در قرن شانزدهم (= قرن دهم ه. ق.) به عنوان بانیان قشون و همچنین نجیب‌زاده‌های سپاهی حکومت جدید به اعتبار و نفوذ فراوان دست یافته بودند تا اینکه در قرن هفدهم (= قرن یازدهم ه. ق.) در دوره شاه عباس کبیر با باز شدن پای ایرانیان واقعی (تاجیک) یا غلامان گرجی تعادلی ایجاد شد که به نضج و شگفتگی کار آنروزگار ایران کمک مؤثر کرد.

قزلباشها خود به تعدادی از قبایل تقسیم می‌شدند (قسمتی از آنها حتی در قرن پانزدهم = قرن نهم ه. ق.) که اصل و نسب آنها اغلب تاریک و مبهم است. پیشوای صفوی که پیروانش اغلب از صوفیان آزاد و مختار و نه کسانی که بستگی ایلی و قبیله‌ای دارند تشکیل می‌شد بر قبایل قزلباش نه تنها به عنوان پیشوا و مرشد روحانی بر پایه اعتقاد تازه که در جوار جنبه‌های شیعی خالص در اوایل دارای خصوصیات سوسیالستی نیز بود فرمان می‌راند بلکه از نظر دنیوی نیز به عنوان رهبر عشایر و قبایل آنانرا زیر فرمان داشت. هر چند که در دوره شیخ حیدر این تشکیلات عشیره‌ای کمتر به چشم می‌خورد ولی بهر حال در آن زمان وجود چنین تشکیلاتی کاملاً محسوس بود؛ مورخ دولتی آن زمان ضمن وصف ملاقات شاه یعقوب از حیدر در تبریز می‌گوید که شاه یعقوب با شیوخ اردبیل رفتاری درخور سلاطین داشت و منظور از سلاطین در اینجا امرای قبایل و عشایر است.^۱

در باره اجزاء قبایلی که قزلباشها از آنها متشکل بودند به اجمال چنین می‌توان گفت: در بین اینها اعقاب اسرای جنگی آناتولی که

روزگاری تیمور آنها را به خواہش خواجہ علی آزاد کرد و بہ عنوان روملو در قسمتی از شہر اردبیل متوطن بودند مقام خاصی داشتند. این ترکہا در قرن شانزدهم و حتی در قرن ہفدہم (= قرن دہم و یازدہم ہ. ق.) یکی از مقتدرترین قبایل قزلباش بہ شمار می رفتند.

در زمان حیدر از این گذشتہ بہ ایل شاملو برمی خوریم کہ فضل اللہ مورخ آن عصر (بعدها راجع بہ او بہ تفصیل سخن خواهیم گفت) آنها را «جماعتی ناپاک از رازنن سیاہ چہرہ (!)» خواندہ است. اسم این قبیلہ بہ خوبی ما را بہ اصل سوری این ہا دلالت می کند (شام = سوریه)؛ معہذا ظاہراً آخر قرن پانزدہم (= قرن نہم ہ. ق.) چرا گاہہای ایل شاملو در آذربایجان یا بہتر بگوئیم بیشتر در ناحیہ طارم بودہ است.^۱ کسی بہ نام حسین بیگ لالاشاملو از نزدیکترین اطرافیان شیخ حیدرو شاہ اسمعیل^۲ بہ شمار می رفتہ است.

منشاء قبیلہ^۳ استاجلو کہ برای اولین بار در سال ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ہ. ق.) نامی از آنها بہ میان می آید کاملاً تاریک است. بہ قرار ظاہر این قبیلہ ترکمن در ناحیہ ارزنجان کہ بہ ارمنستان نزدیک تر است متوطن بودہ است^۴؛ احتمال ہم دارد کہ در اصل یکی از شعب فرعی ایل شاملو بودہ است.^۴

در همان اوقات در مراجع و مآخذ از قاجارہا نیز ذکر می بہ

۱ - Ross p. 85

۲ - تاریخ عالم آرای عباسی، صفحہ ۱۸

۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، صفحہ ۲۰

۴ - در این مورد تاریخ عالم آرای امینی در صفحہ ۱۵۴۲ چنین می گوید: حسن آقای استاجلو کہ از جملہ امرای شاملو

میان می‌رود؛ یکی از افراد این ایل به نام قراپیری بیگ در دوره شیخ حیدر فرمانده فوجی از قشون بوده است.^۱ دربارهٔ حسب و نسب قاجارها که سلسلهٔ قاجاریه نیز از میان آنها برخاسته است من تا کنون به مرجع قابل اعتمادی دست نیافته‌ام.

قدردی پس از این و به هر حال قبل از سال ۱۵۰۰ (= ۹۰۵/۶ ه. ق.) ازدو قبیلهٔ ترک قره‌مانلو و ذوالقدر ماشاوه‌دی در دست داریم.^۲ قبیلهٔ قره‌مانلو روشن است که از ولایت جنوبی آناتولی به نام قره‌مان آمده است و در آن تردیدی دیگر جایز نیست اما از تحقیقات دقیقتر دربارهٔ ذوالقدر چنین نتیجه می‌شود که این اسم از دالقدر یا ترقدلی در ناحیهٔ البستان مشتق می‌شود که در خاک آسیای صغیر بود و از توابع حکومت مصر و سوریه به‌شمار می‌رفت (رجوع کنید به نقشهٔ شمارهٔ یک). از بقیهٔ قبایل قزلباش تازه در زمان شاه اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی ذکری به میان می‌آید؛ از آن قبیل هستند تکلو (وجه تسمیه بر حسب ناحیهٔ تگدر آسیای صغیر)؛ افشارها که در آذربایجان جنوبی و ساحل دریایچه ارومیه می‌توان از آنها سراغ گرفت^۳؛ بیاتها که اصل آنها از قسطنطنیه واقع در شمال آسیای صغیر بوده است^۴ و حتی امروز نیز روستائی به نام بیات در آنجا هست؛ ورساق‌ها که از نواحی کوهستانی کیلیکیه بوده‌اند و قس علی‌هذا.

تصور دقیقتری از این قبایل تر کمن و سه‌می که در حیات سیاسی

۱ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحهٔ ۱۵۶ b

۲ - Ross 10, 36

۳ - Nikitine 68 f.

۴ - Gordlevskij p. 7. (حاشیهٔ شمارهٔ ۳)

ایران از قرن شانزدهم (= قرن دهم ه. ق.) تا حال داشته اند هنگامی حاصل می شود که تحقیقات روشن تری در باره فولکلور آنها بشود. به هر تقدیر برای گروه جنگجوی تحت فرمان حیدر بیش از هر چیز دیگر، همبستگی فوق العاده آنان و سرسپردگی مطلق به پیر و پیشوای طریقت دارای اهمیت قاطع بود.

نخستین اقدامات حیدر

کار تسلیحات حیدر و گرد آوردن جنگجویان راه طریقت که دارای لباسهای متحدالشکل بودند در سال ۱۴۸۳ (= ۸۸۸ ه. ق.) تا بهجائی رسید که او - که تازه بیست و دو سال داشت - توانست نخستین اقدام خود را در جنگ با چرکس های مسیحی عملی سازد. در اینجا نیز او از سرمشق پدر خود جنید تبعیت کرد و ماحاید بتوانیم بپذیریم که او بیشتر برای به دست آوردن غنائم به این کار رغبت کرده تا از این رهگذر بر تعداد طرفدارانش بیفزاید و بتواند به هواخواهان خود مزدی بدهد و گر نه قصد کشور گشائی و فتوحات نداشته است.

راهی که به سرزمین چرکسها واقع در شمال قفقاز منتهی می شد اضطراراً از دربند مستحکم می گذشت. این راه در سرتاسر ساحل غربی دریای خزر کشیده شده در بند در موضعی است که در آنجا کوه چنان به ساحل نزدیک می شود که فقط از معبر تنگی از آنجا عبور میسر است. به همین دلیل در بند را موضعی غیر قابل تسخیر می دانستند و به آن لقب «دروازه آهنین» (به ترکی: دمیرقاپی) داده بودند. برای رسیدن به داغستان، حیدر به موافقت و اذن فرمانروای آن دیار یعنی شیروانشاه

احتیاج داشت؛ این اجازه نیز - هر چند بایی میلی - به او داده شد زیرا حیدر فرمان شاه یعقوب را در این باره ارائه داد.^۱

قسمتی از قبیله‌های چرکسی به محض مطلع شدن از حرکت شیخ حیدر آهنگ بازگشت کردند و بقیه آماده دفاع شدند؛ کار به جنگی انجامید که با پیروزی تام و تمام حیدر پایان یافت. این پیروزی او را به این فکر انداخت که با استفاده از موقع به شیروانشاه فرخ یسار حمله کند و انتقام خون پدر را بگیرد. اما صوفیان عذر آوردند که قزلباشها به مدتی استراحت محتاجند؛ از آن گذشته برای چنین جنگی می‌بایست بهتر مسلح بشوند.^۲

شیخ حیدر با این نظر موافقت کرد و «رئیس جمعی از زاهدان»^۳ پیشاپیش طرفداران خود در پائیز سال ۱۴۸۳ (= ۸۸۸ ه.ق.) باز به اردبیل وارد شد. در مراجعت از این نخستین لشکرکشی خود به سرزمین شیروان، شیخ حیدر از فرصت استفاده کرد و تملك اعقاب شیخ زاهد گیلانی را که استاد جدش صفی بود نسبت به اراضی که به ارث برده بودند تأیید کرد. او در ماه اوت ۱۴۸۳ (= ۸۸۸ ه.ق.) به دست خود سندی در این مورد نوشت که مضمون آن در اختیار ماست.^۴ در این سند این قسمت خیلی شایسته توجه است: «... می‌باید که حکام و عمال^۵ مغانان حسب المسطور مقرر دانند (یعنی تملك اولاد شیخ زاهد را) رعایت و

۱- تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۴۱ b

۲- احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۵۵ a

۳- بازرگان و نیزی، صفحه ۱۸۵

۴- سلسله‌النسب صفویه، صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴

۵- یعنی مأمورین تعیین مالیات.

مراقبت در جانب شیخ زاده اعظم لازم و واجب شناسند در این تقصیری نمایند^۱. طغرای حیدر نیز در کنار سند به چشم می خورد. در این سند اگر مجعول نباشد این مطلب شایسته تأمل است که شیخ ضمن آن به مقامات حکومتی و مأموران مالیات دستورهای می دهد و از این نکته چنین برمی آید که او در سال ۱۴۸۳ (= ۸۸۸ ه.ق.) در جنوب شیروان یا اعمال قدرت و حکومت می کرده یا لااقل چنین ادعایی برای خود داشته است.

او غنائمی را که با خود آورده بود در اردبیل بین اهالی تقسیم کرد که از آن زمره کنیزان و غلامان زیباروی چر کسی را باید یاد کرد؛ در عین حال او به قزلباشها امر کرد کلیه غنائم به چنگ آمده را صرف تهیه اسلحه و آلات و ادوات جنگی بنمایند. قسمتی از غنائم را نیز برای حفظ ظاهر و از سر مصلحت اندیشی نزد شاه یعقوب به تبریز فرستاد.^۲ در بهار سال ۱۴۸۷^۳ (= ۸۹۲ ه.ق.) نیز باز حیدر به همین طریق لشکر کشی کرد و نتیجه کار او نیز مانند دفعه گذشته بود؛ این موفقیت ها و گشاده دستی بسیار او (مثلاً او از هیچ روستائی حق الارض نخواست) سبب شد که عزت و آبروی او تا بدانجا بالا رود که مؤمنین و ماجراجویان از هر کنار زیر علم او گرد آیند.

اما این همه باز باعث بدگمانی فرمانروای مملکت شد و او از این همه توسعه قدرت در قلمرو حکومت مذهبی اردبیل دچار سوءظن گردید.

۱ - این قسمت عیناً از کتاب سلسله النسب صفویه، صفحه ۱۰۴ نقل شده است (مترجم).

۲ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۲۸

۳ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۵۵b؛ تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۲b

در یکی از شوراها در باری سلطان یعقوب، دستبردهای حیدر مطرح مذاکره قرار گرفت و بلافاصله فرمان صادر شد که حیدر بدون فوت وقت در تبریز حاضر شود.

شیخ با خرقة‌ای ژنده و کلاه‌ی (تاج) چرکین بر سر، در معیت دو یا سه تن از پیروان خود در اول ماه مه ۱۴۸۷ (= ۸۹۲ ه.ق.) به پایتخت وارد شد و در زایچه‌ای که شاه حسین جلایر (۱۳۸۲ - ۱۳۵۷)^۱ از ایلخانان در آنجا برپا کرده بود اقامت گزید. امرا و محترمین آق‌قویونلو در آنجا به حضور او رفتند تا شیخ در حق آنان دعای خیر کند؛ حتی خود سلطان نیز به دیدار او رفت. روز بعد سلطان حیدر را پذیرفت و بحثی جدی بین آن دو در گرفت. درباریان بر این عقیده بودند که باید شیخ را از لشکر کشی منصرف کرد و او را از اردبیل تبعید نمود و از همه بالاتر روابط او را با خلیفه‌ها که رهبران «گروه‌های موضعی» صفوی در آسیای صغیر بودند مانع شد؛ در غیر این صورت خطر طغیان و قیام بزرگ خواهد بود.

اما یعقوب نمی‌خواست به خویشان خود تا به این درجه سخت بگیرد؛ ولی بهر تقدیر به او یادآوری کرد که به طور مطلق باید از او اطاعت کند و او را مجبور به ادای سوگند وفاداری نمود. قرآنی آوردند و صفی‌الدین عیسی که مردی روحانی و قاضی‌القضاة بود در اجرای مراسم ادای سوگند نظارت کرد^۲. پس از این واقعه حیدر از حضور شاه مرخص شد و بدون فوت وقت و محتملاً با احساس راحت و

۱- ۷۸۳/۴ - ۷۵۸ ه.ق. (م)

۲- تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۴۲۵ تا ۱۴۳۲ و همچنین صفحه ۱۶۸۲

آرامش آهنگ بازگشت به اردبیل کرد. اندکی بعد (هفدهم ژوئیهٔ ۱۴۸۷)^۱ در اردبیل شاهزاده خانم مارتا دومین پسر او را به دنیا آورد و این پسر همان اسمعیل است که بعدها مؤسس سلسلهٔ صفویه گردید.

در این اثنا یعقوب (در هجدهم ماه مه) به اردوگاه تابستانی سهند رهسپار شد؛ در اواخر اوت ۱۴۸۷ (= ۸۹۲ ه. ق.) در راه مراجعت به پایتخت خود در اوجان درنگ کرد و در همین جا بود که او توسط داروغهٔ تبریز از رواج طاعون در آن دیار مطلع گردید.^۲ در نتیجه شاه به‌سراه^۳ و اردبیل گریخت؛ متأسفانه از مورخ درباری او فضل‌الله هیچ خبری دربارهٔ اینکه او در اردبیل با حیدر ملاقات کرده باشد به‌ما نرسیده است.

هنگامی که خبر نزول بلای طاعون در پایتخت او تأیید شد، سلطان یعقوب از طرف جنوب به سوی قم روی آورد و اواخر سپتامبر ۱۴۸۷ (= ۸۹۲ ه. ق.) بدانجا رسید و از آنجانب به اصفهان رفت. در چهارم دسامبر مراجعت از همان راه آغاز شد و آق‌قوینلو در قم قشلاق کرد.^۴

طغیان حیدر

شاهزاده خانم خدیجه بیگم که عمهٔ سلطان یعقوب بود در اوایل سال ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه. ق.) از اردبیل به شهر قم که زیارتگاه شیعیان

۱ - ۸۹۲ ه. ق. (م)

۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحهٔ ۱۲۱b

۳ - امروز به آن سراب می‌گویند (م)

۴ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحهٔ ۱۲۲a و ۱۳۰b

است آمد و به حر مسرای سلطان رفت تا برای پسرش حیدر اجازه يك لشکر کشی جدید را برای جنگ با چر کسها بگیرد. یعقوب که به سوگند پسر عمه خود دلخوش داشت به فرخ یسار، شیر وانشاه که پدرزن او بود فرمانی نوشت که در این «جهاد» به حیدر کمک کند.

به محض اینکه خواهر اوزون حسن با این خبر به اردبیل رسید، شیخ حیدر بدون فوت وقت دستگاه خبری صفوی را که از اجداد خود به ارث برده بود به حرکت انداخت. این دستگاه مجهز به خوبی می توانست تمام موانع موجود را نادیده انگارد و بین صدها فرسخ فاصله بدون هیچ اشکالی ارتباط ایجاد کند. روز به روز خلیفه های او با اتباعشان به خصوص از مناطق طالش (واقع در ساحل خزر) و قره باغ (در قفقاز) بدو می پیوستند.^۱

هنگامی که شیخ از رود کر گذشت به محمود آباد واقع در دشت مغان که نه سال پیش از آن (ژانویه ۱۴۶۹ = ۸۷۳ ه. ق.) در آنجا شاهد پیروزی پدر بزرگش اوزون حسن بر ابوسعید تیموری بود روی آورد. هنگامی که سکنه آن ناحیه در برابر غارتگری قزلباشها مقاومت کردند، حیدر در آنجا جوی خون روان ساخت.^۲

در همان حال او پیکی به نزد شیر وانشاه فرستاد و پیام داد که با چر کسها در حال جهاد است و خواهش دارد که او طبق فرمان سلطان یعقوب راه در بند را باز گذارد. شیخ از فرستادن يك پیک مخصوص بیشتر این مقصود را در نظر داشت که از وضع شیروان به طور عموم و از

۱ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۴۳b

۲ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۵۶ a

قدرت نظامی آن علی‌الخصوص اطلاع کسب کند. چون در آن‌اوان در آن نواحی صلح و آرامش برقرار بود لشکریان فرخ‌یسار متفرق بودند؛ در حضور خود شیروانشاه نیز تنها تنی چند از امیران و درباریان بودند و بس.

هنگامی که جاسوس حیدر به شماخی که پایتخت بود وارد شد، شیروانشاه جشن ازدواج چندتن از پسرانش را برپا کرده بود؛ شیروانشاه نماینده حیدر را به عزت و حرمت تمام پذیرفت و به او خلعت، اسب و سلاح بخشید و او را در معیت یکی از اهالی شیروان به خدمت شیخ باز فرستاد. بدین‌تمهید حیدر دریافت که اوضاع و احوال برای حمله به شیروان مساعد است. او با نماینده فرخ‌یسار به تندی و تحقیر رفتار کرد و به او دستور داد به اربابش بگوید که شیخ حیدر برای گرفتن انتقام خون پدرش به آن دیار آمده است. حیدر حتی تاریخ دقیق روزی را که به شماخی قرار بود برسد نیز یادآور شد.^۱

اما چون پیک شیروانشاه را پای پیاده روانه کرده بودند او فقط چند روز قبل از موعد مقرّر به پایتخت شیروان رسید و به‌همین دلیل پیام شیخ موجب ناراحتی و پشیمانی بسیار گردید. ولی چون سپاهیان از خدمت معاف بودند و آوازه پرخاشجوئی و جسارت شیخ نیز همه‌جایا فراگرفته بود علی‌العموم به فکر فرار افتادند. به‌این دلیل فرخ‌یسار چاره‌ای دیگر نداشت جز اینکه در اسرع وقت دارو ندار و حرمسرای خود را به گلستان که قلعه‌ای مستحکم نزدیک پایتخت بود بفرستد و خود با معدودی از سربازان به دفاع از حصارهای شهر بپردازد، درست

به همان طریق که مدتی پیش از آن کالویو آنس در طرابوزان در برابر هجوم شیخ جنید مقاومت کرده بود. باری يك روز بعد دشت اطراف شماخی از صوفیان صفوی که بر روی خرقة‌های آبی خود زره پوشیده بودند و کلاه‌های به رنگ سفید و قرمز بر سر داشتند موج می‌زد.^۱

شیروانشاه بیهوده کوشید تا راه قلعه گلستان را ببندد ولی او از طرف حیدر به داخل قلعه رانده شد، درحالی که قزلباشها اهالی شهر را که در آتش می‌سوخت از دم تیغ بیدریغ می‌گذراندند و مرتکب فجایع بیشمار می‌گردیدند.^۲

دخالت سلطان یعقوب

شیخ حیدر دیگر به محاصره قلعه گلستان پرداخت. اسم این ناحیه برای ایران امروز نیز دارای خاطره‌ای ناگوار است: در همین نقطه در سال ۱۸۱۳ (= ۱۲۲۹ ه. ق.) قراردادی بین روسیه و ایران بسته شد که بر اثر آن دولت ایران ناگزیر شد از مقداری از خاک خود چشم پوشد.

شیخ توپهای خود را به کار انداخت و منجنیق و سایر وسایل تضييق را هم وارد عمل ساخت. در این پريشانی شیروانشاه به نزد سلطان یعقوب کس فرستاد و از او کمک خواست. نوشته شیروانشاه در گزل‌دره واقع در نزدیکی قم به دست سلطان یعقوب رسید؛ او تصمیم گرفت که ضد خویشاوند یاغی خود وارد عمل شود. بلافاصله دست به کار شد و با

۱ - تاریخ عالم آرای امینی ، صفحه b ۱۴۴

۲ - تاریخ عالم آرای امینی ، صفحه b و a ۱۴۵

فرستادن قسمتی از لشکریان به عنوان پیش قراول به سرکردگی ولی آقا ایشیک آغاسی از طریق سلطانیه به اردبیل لشکر کشی کرد.^۱ هنگامی که شاه در هفتم ژوئن ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه. ق.) بدانجا رسید، حکمران ناحیه به نام عمر بیگ چاکرلو به حضور او رسید. ترکمنان آق قویونلو از فرصت استفاده کردند و به چیدن علیق از مزارع پربرکت اردبیل پرداختند؛ اما یعقوب فرمان داد که تمام خسارات از این قبیل را از اموال خاصه جبران کنند.^۲ او خود نیز مانند ابوسعید و پدرش اوزون حسن در بقعه صفوی یعنی جائی که خدیجه و دخترش مارتا به سرپرستی پسران شیخ، علی، اسمعیل و ابراهیم می پرداختند سکنی گزیدند.

اندکی پس از این یعقوب از طریق حاجب مخصوص خود آگاه شد که حیدر از خبر نزدیک شدن آق قویونلو متوحش شده، خرابه‌های در حال اشتعال شماخی را ترک گفته و قصد دارد از راه دربند به مناطق چرکس نشین بگریزد. شاه بدون کمترین تأخیری از اردبیل به راه افتاد؛ هنگامی که به مسافت یک روز راه از اردبیل دور شده بود منشی مخصوص شیروانشاه به اردوگاه سپاهیان او وارد شد.

در این حیص و بیص ماجرای محاصره گلستان به کجا منجر شده بود؟ در این باره گزارش منشی دولتی شیروان یعنی شرف‌الدین حسین که خوشبختانه فضل‌الله مورخ در باری آنرا در اثر خود بازگو کرده است به کمال خوبی ما را از حقیقت امر آگاه می‌کند. هرگاه این عالم

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه‌های ۱۴۶ a تا ۱۴۷ b

۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۴۸ a

جسور عالیقدر که به امیر خود اخلاص فراوان داشت نبود ما هرگز به حقیقت وقایعی که در نواحی دوردست قفقاز رخ داد و تأثیرات و عواقب آن حتی در روزگار ما نیز مشهود است پی نمی‌بردیم. به کمک این مرد عالم می‌توانیم خود از نزدیک ناظر و شاهد آن حوادث باشیم و مقدمات و اوضاع و احوالی را که باعث به روی کار آمدن دولت مقتدر صفویان شد به خوبی ادراک کنیم.

در آن هنگام که حیدر قلعه گلستان را در حلقه محاصره گرفته بود فرماندهان گروه‌های سپاهیان شیروانی به‌دور هم گرد آمدند تا با قوایی افزون‌تر به مقابله با شیخ بپردازند. اما چون در این نبرد با مردی روحانی سر و کار داشتند پیش از اقدام، موافقت علمای شیروان را با کار خود جلب کردند. توسط یک نفر جاسوس شیروانشاه را که در محاصره بود از گرد آمدن سپاه و همچنین تاریخ دقیق اقدام خود آگاه کردند.^۱

در این مورد هم باز تفوق دستگاه خبرگیری و جاسوسی صفوی آشکار شد: این جاسوس به دست افراد تحت فرمان حیدر اسیر شد و وی از ماجرا آگاه گردید. حیدر بدون فوت وقت تصمیم گرفت به‌طور موقت دست از قلعه گلستان بکشد و به مقابله با این لشکر آزادی‌بخش برود.

شیروانشاه این‌ماجرا را به‌جین دشمن خود تعبیر کرد؛ اغوا شد، از گلستان بیرون آمد و به تعقیب دشمن خود پرداخت. اما در میان راه این خبر دهشتناک به او رسید که حیدر یکی از لشکرهای شیروان

را که برای رهایی او آماده کار بود نابود کرده است و برای سوختن قلعه گلستان باز گشته است. بنابراین فرخ یسار چاره‌ای ندید جز اینکه معجلاً به قلعه سلوط که در آن حوالی واقع بود برود^۱.

به هر حال این لشکر آزادی بخش تا اندازه‌ای شیروانشاه را یاری کرده بود زیرا هرگاه حیدر دست از گلستان بر نمی‌داشت او نمی‌توانست جان سالم از آن به در برد و هرگاه محاصره بیشتر به طول می‌کشید به زودی شیروانشاه به‌چنگ حیدر می‌افتاد. در بحبوحه شادمانی حیدر از پیروزی بر لشکریان شیروان ناگهان خبر رسید که سلطان یعقوب در رأس قوای آق‌قوینلو به جنگ با او آمده است. حال دیگر فکر تسخیر گلستان کاری عبث می‌نمود؛ تنها راه چاره آن بود که از جانب شمال از طریق دربند و ایالت ساحلی طبرسران راه گریزی بجوید.

آنچه گفته شد تا اینجا گزارش منشی دولتی سلطان یعقوب یعنی شرف‌الدین حسین بود. اما چون حیدر در سال قبل (۱۴۸۷ = ۸۹۲ ه. ق.) به دربند حمله ور گردیده بود قوای محافظ آن ناحیه مانع عبور شیخ شد^۲؛ در نتیجه شیخ به قوای دربند حمله ور شد و در عرض چند روز قسمت اعظم برج و باروهای شهر را ویران کرد و اهالی را به خاک هلاک افکند. درحین این نبردها شیخ توسط یکی از فرماندهان خود به نام قره‌پیری بیگ (از قبیله قاجار) مطلع شد که یک لشکر مقتدر تر کمن که توسط قوای گرجی تقویت شده تحت فرمان امیر اعظم

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۴۹

۲ - بازرگان و نیزی، صفحه ۱۸۵

سلیمان بیگ بیژن اوغلو و شاهزاده ابراهیم بن جهانگیر (فرد اخیر قدری پس از لشکر کشی به درود زندگی گفت) در چهاردهم ژوئن ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه. ق.) به راه افتاده است، طول کسوه ساوالان را در نور دیده، از رود کُر گذشته و به سرزمین‌های ویران شیروان رسیده است. در آنجا نیز فرخ‌یسار که به علت خروج حیدر از قلعه سلوط بیرون آمده با لشکریان خود به قوای تر کمن پیوسته است.^۱

در این اوضاع و احوال بود که شیخ حیدر ناگزیر شد که از در بند دست بکشد و در جهت جنوب به مقابله با دشمن که به سرعت تمام به او نزدیک می‌شد برود.

مرگ حیدر

در مرز طبرسران، در دامنه کوه البرز نزدیک روستای درنت در چهارشنبه نهم ژوئیه ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه. ق.) کار به جنگی کشید^۲ که در آن قزلباشهای صفویه «مانند شیر جنگیدند» و ثلث قوای متحد تر کمن و شیروانی را در هم کوبیدند. حیدر شخصاً سردار لشکر یعقوب، سلیمان بیگ را که حتی در دوره اوزون حسن به عنوان یک مرد جنگی و فاتح قلعه بدلیس در کردستان شهرت داشت با یک ضربه نیزه از روی زین بلند کرد اما از کشتن او خودداری ورزید. گویا شیخ نیز مرگ نزدیک خود را پیش‌بینی کرده بود. در واقع نیز در بحبوحه

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحات ۱۵۰a تا ۱۵۱b؛ احسن التواریخ، قسمت

نهم، صفحه ۱۵۶b؛ بازرگان و نیزی، صفحه ۱۸۶

۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۵۲a؛ این منبع موثق‌تر است از سلسله‌النسب

صفویه که سی‌ام ژوئن را ذکر می‌کند (صفحه ۶۷).



مقبره شیخ حیدر در خیابان نزدیک اردبیل
عکس از موزه ایران باستان

جنگ تیری که به خطا رفته بود به او اصابت کرد. شیخ از اسب به زمین افتاد و صوفیان او را در میان گرفتند تا او را به جایی امن ببرند؛ اما قسمت پیشتاز قوای آق‌قوینلو حلقهٔ محافظین او را شکست و بدین ترتیب حیدر به دست دشمنان خود افتاد. علی آقا که در بان (قاپچی) سلطان یعقوب بود سر شیخ را از بدن جدا ساخت و آنرا به نزد امیران ترکمن برد. قزلباشها در کمال یأس و با دلی دردمند به جنگ ادامه دادند آنهم آنطور که «هر گز هیچ لشکری پس از مرگ سردارش»^۱ ننگیده‌است؛ اما به هر حال دیگر جنگیدن آنها نمی‌توانست در نتیجه و پایان کار تأثیری داشته باشد.

امیران پیروزی خود را به سلطان گزارش دادند و سر حیدر را به نزد او فرستادند؛ سر حیدر در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه. ق.) به آنجا رسید، پس از آن به پایتخت مراجعت کردند. به فرمان یعقوب جمجمهٔ شیخ مقتول را در اوایل ماه اوت در کوه‌های تبریز گرداندند و آنگاه آنرا به بی‌حرمتی تمام از موضعی آویختند. کسی این سر را ربود و مخفی کرد تا اینکه فرزند حیدر، شاه اسمعیل مؤسس سلسهٔ صفوی در سال ۱۵۰۲ (= ۹۰۷/۸ ه. ق.) پیروزمندانه به پایتخت آق‌قوینلو وارد شد. کسی که سر را مخفی کرده بود و از پیروان صفویه بود جمجمه را به خدمت شاه اسمعیل آورد و پاداش شایانی دریافت کرد.^۲

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۵۶ b

۲ - احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۵۷ a؛ تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحات

۱۵۷ a و b

جسد حیدر را قزلباشها در حال ماتم شستند و در کفن پیچیدند و در دهکده الفندیار در ناحیه دهکندی واقع در ولایت طبرسران دفن کردند. هنگامی که شاه اسمعیل پس از تقریباً بیست و دو سال (۱۵۰۹ = ۸/۵۹۰۷ ق.) دومین لشکر کشی خود را به شیروان کرد در طبرسران امر به نبش قبر پدرش کرد و بقایای او را به اردبیل برد و در آنجا در حوالی خیاو در آرامگاه باشکوهی به خاک سپرد (رجوع کنید به تصویر)^۲.

•

۱ - قاضی احمد قمی در خلاصة التواریخ، صفحه ۱۸ b
 ۲ - تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۶؛ احسن التواریخ، قسمت دهم، صفحه ۱۰۹ و همچنین de Morgan i, Pl. xlix

ادوارد براون می نویسد^۱ «هیچ چیز نمی توانست از وضع سه پسر شیخ حیدر که در این لحظه به دست دشمنان پدر افتاده بودند یأس آورتر باشد». زیر اسلطان یعقوب بلافاصله پس از پیروزی، قسمتی از ترکمن ها را به اردبیل فرستاد. صوفیان مقیم اردبیل قبلاً سلطان علی پسر ارشد حیدر را به جانشینی او انتخاب کرده بودند. همان طور که در تواریخ فارسی این دوره ذکر کرده اند این سه «شاهزاده» با مادرشان مارتا (عالمشاه بیگم) در همان پائیز سال ۱۴۸۸ (= ۸۹۳ ه.ق.) به ایالت فارس فرستاده شدند.

در آنجا حکم شیراز موسوم به منصور بیگ پرناک آنها را تحویل گرفت و همه را در قلعه ای واقع در شهر قدیم ساسانی اصطخر زندانی کرد. تازه چهار سال و نیم بعد این شاهزاده خانم و پسرانش توانستند از این قلعه آزاد شوند^۲.

۱ - در موضع مزبور، جلد چهارم، صفحه ۴۸

۲ - تاریخ عالم آرای عباسی صفحات ۱۶ و ۱۷؛ احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۵۷۲؛ حبیب السیر خواندمیر، جلد سوم، صفحات ۳۳۲ و ۳۳۳

مرگ سلطان یعقوب

در آخر سال ۱۴۹۰ (= ۸۹۵/۶ ه.ق.)، هنگامی که پسران شیخ تقریباً دوسال در اصطخر به سر آورده بودند، سلطان یعقوب که هنوز به سی سالگی نرسیده بود مرد.

فضل الله مورخ درباری می نویسد^۱ که سلطان یعقوب در طول دوازده سال سلطنت خود همواره از بیماری های صعب و خطرناک مصون مانده بود؛ اما هوای قره باغ که او در آنجا قشلاق کرد چندان بد و آلوده بود که هر روز تعدادی در آن دیار جان می سپردند. سلطان یعقوب در اثر ضعف و نفاقت می خواست به تبریز باز گردد اما درباریان او را از این کار مانع شدند. در زمان مرگ مادرش ساجوق شاه بیگم (اول نوامبر ۱۴۸۹ = ۸۹۴ ه.ق.) نیز او دچار بیماری شده بود اما معالجات مؤثر واقع شد و وی بر اثر عرق کردن شفا یافت. اما این بار دیگر مزاج او بر بیماری فایق نشد و بدین ترتیب در ۲۴ دسامبر ۱۴۹۰ (= ۸۹۶ ه.ق.) در قره اغیج بدرود حیات گفت.

اما توصیف بازرگان و نیزی^۲ که به روایات شفاهی رایج در سال ۱۵۰۹ (= ۹۱۴/۵ ه.ق.) مربوط می شود برخلاف اینست. طبق گفته های او جریان بدین قرار بوده است:

یعقوب دختر یکی از بزرگان ایرانی را به زنی گرفته بود^۳ و این

۱ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحات ۲۲۰b تا ۲۲۴a

۲ - هاکلیوت (Hakluyt)، صفحه ۱۸۳/۴

۳ - در آنجیوللوی جعلی (Pseudo-Angiolello)، صفحه ۹۹ او را «فرمانروای

←

زن بی اندازه شهوتران بود و به یکی از نجبای درباری دلباخته بود. وی برای آنکه بتواند به معشوق خود برسد و او را بر تخت سلطنت بنشانند در صدد بود که به هر طریق سلطان یعقوب را از سر راه خود بردارد. پس از اینکه او مطلب را با معشوق خود در میان نهاد زهری کشنده برای شوهرش فراهم ساخت. یعقوب که عادت داشت در آبی خوشبو استحمام کند يك بار با پسر هشت یا نه ساله خود از چهار بعد از ظهر تا غروب آفتاب در حمام ماند. هنگامی که از حمام خارج شد و به اطاقهای زنان که در مجاورت حمام قرار داشت رفت در آنجا زن بد طینت با جام طلائی پر از زهری که در آن فاصله خود مهیا کرده بود به استقبال سلطان یعقوب شتافت. این زن به خوبی می دانست که شاه پس از خروج از حمام عادة چیزی برای نوشیدن می خواهد. باری او برای اینکه نیت سوء خود را عملی سازد بیش از هر موقع دیگر با یعقوب مهربانی و عشوه گری کرد. اما چون کاملاً بر خود مسلط نبود چهره اش پریده رنگ می نمود و این عارضه با در نظر گرفتن طرز رفتار غیر عادی او موجب بدگمانی سلطان شد. به همین دلیل سلطان امر کرد که او از آن شربت بنوشد و زن نیز که می دانست مرگ حتمی در پی این کار است چاره ای جز اطاعت امر شاه نداشت. پس از اینکه زن بد طینت از آن شربت نوشید بقیه را به شوهرش داد و سلطان و پسرش نیز باقیمانده شربت را نوشیدند. این زهر چندان کشنده بود که جملگی در نیم شب مردند. روز بعد خبر مرگ ناگهانی پادشاه، همسر و پسرش در همه جا پیچید.

→ سان موترء نامیده اند و محتمل است که مراد از سان موتر همان شماخی باشد؛ و این مطلب با این حقیقت که یعقوب داماد خلیل شیروان شاه بود مطابقت دارد.

تا این جا گزارش بازرگان و نیزی بود. پسر یعقوب که در اینجا مورد بحث است به هر حال نمی‌تواند بایستقر باشد که در آن اوان پنج سال داشت و بعد نیز به طور موقت جانشین پدر شد؛ از آن گذشته این پسر مراد هم نمی‌تواند باشد که باز در آن موقع نه‌ماهه بود. سایر پسران یعقوب نیز در تواریخ فارسی تعداد نشده‌اند. از طرف دیگر مسلم است که یعقوب از ازدواج با شاهزاده خانم شیروانی دارای یک دختر نیز بود به نام تاجلو خانم که بعدها به عقد شاه اسماعیل درآمد.^۱

رویه‌مرفته تا چه مقدار می‌توان به داستان قتل سلطان یعقوب باور داشت مطلبی است که فعلاً مورد بحث ما نیست. از طرفی جوانی وقوت مزاج یعقوب تا اندازه‌ای مؤید این داستان است و از جانب دیگر تفصیلات مورخ در باری که باز به طور حتم در آن اوضاع و احوال ناگزیر یا متمایل به اختفای بعضی حوادث بوده است با آنچه گفته شد مبیانت دارد.

نگاهی به دوران سلطنت یعقوب

می‌توان گفت مجموعاً دوران سلطنت یعقوب آرام و بیشتر وقف تحکیم مبانی حکومت و امور داخلی سرزمینی بود که مرزهایش با مرزهای زمان مرگ اوزون‌حسن تفاوتی نکرده بود. حتی در زمان حیات پدر نیز پیش‌بینی کرده بودند که تاج و

۱- خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی، صفحه ۶۶b: آنجیوللوی جعلی در دوره انتشارات انجمن‌ها کلیوت، صفحه ۱۰۶؛ وحاشیه نمره ۳ در صفحه ۴۵ اثر زیر: Babinger, *Marino Sanuto's Tagebücher*

تخت به یعقوب خواهد رسید. مثلاً در نبرد ترجان (دوازدهم ماه اوت ۱۴۷۳ = ۸۷۸ ه. ق.) اوزون حسن فرار را برقرار ترجیح داد و تمام نقاره‌خانه‌ها (که داشتن آن در مشرق‌زمین از امتیازات امراست) در جنگ از بین رفت. تنها نقاره‌خانه‌ای که بر جای ماند متعلق به یعقوب بود و همه این امر را نشانه آن دانستند که یعقوب در آینده به سلطنت خواهد رسید.^۱

از شخصیت یعقوب متأسفانه برخلاف اوزون حسن، تصویر روشن و دقیقی در دست نداریم زیرا در طول دوازده سال سلطنت وی پای هیچ اروپائی به مملکت او نرسید. منابع شرقی^۲ او را شاعر نواز و ادب‌دوست شمرده‌اند و گفته‌اند که او بسیاری از دانشمندان را - که تقریباً همه ایرانی بودند - به دربار خود جلب کرد؛ او شراب را خوار نمی‌داشت و عمری را به خوشی گذراند.

از نظر سیاسی طغیان شیخ حیدر برای زمامداری او بزرگ‌ترین تهدید محسوب می‌شد؛ قیام‌های محلی و همچنین یورش مماليك مصری (۱۴۸۲ = ۸۸۷ ه. ق.) با موفقیت تمام سرکوب شد.^۳ در سال ۱۴۷۹ (= ۸۸۳/۴ ه. ق.) یعقوب به کرمان و در سال‌های ۱۴۸۵ (= ۸۹۰ ه. ق.)، ۱۴۸۶ (= ۸۹۱ ه. ق.) و ۱۴۸۹ (= ۸۹۴/۵ ه. ق.) به گرجستان، در سال ۱۴۸۷ (= ۸۹۲/۳ ه. ق.) به گیلان و در سال ۱۴۸۸ (= ۸۹۳/۴ ه. ق.) به مازندران لشکر کشید. در سال ۱۴۸۷ (= ۸۹۲/۳ ه. ق.) نیز

۱ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۵۰۸

۲ - صحائف‌الاکبار منجم‌باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۶

۳ - Weil, Gustav V, 341

به زیارت مکه شتافت. از اینها گذشته گسیل داشتن نمایندگان به نزد دول بیگانه (هرات، قاهره، استانبول) و پذیرفتن سفرای آنها و همچنین اعتناء به ترسل و نامه نگاری های دولتی از وقایع و خصوصیات دوران زمامداری او محسوب است^۱. هر چند تبریز پایتخت او بود باز او در کار مملکتداری به مرکز ایران توجه خاص داشت. اما مرگ او سر آغاز دوران زوال قدرت آق قویونلو محسوب می شود و حتی آنرا تسریع کرده است.

نابسامانی کار سلطنت پس از مرگ یعقوب

پس از مرگ یعقوب ترکمن های آق قویونلو به دو دسته تقسیم شدند گروهی به آخرین پسر اوزون حسن که در آن هنگام در قید حیات بود و بیست و دو سال داشت به نام مسیح روی آوردند و بعضی دیگر به بایسنقر پسر یعقوب گرویدند. بایسنقر پیروز شد و بر تخت نشست. مسیح کشته شد و رستم، نوۀ دسپینا که با او همدست بود در قلعه النجق زندانی شد. اما بایسنقر کودک کی بیش نبود و ناراضی ها و از آن جمله امیر ایبه سلطان مقتدر (که قاعده اسم او باید مشتق از آی - بگ یعنی امیر ماه باشد) به رستم که از او بزرگتر بود روی آوردند. امیر ایبه زندان بان رستم را با خود همدستان کرد و رستم که از زندان آزاد شد به پایتخت حمله ور گردید. نزدیک مرند بین دو لشکر تلاقی روی داد. لشکریان بایسنقر به او پشت کردند و در نتیجه بایسنقر گریخت و نزد شیر وانشاه، عمو و پدر زن خود رفت در حالی که رستم پیروزمندانه

۱- تاریخ عالم آرای امینی در مواضع مختلف.

در تبریز بر تخت سلطنت نشست (۱۴۹۲ = ۸/۸۹۷ ه. ق.)^۱
 بهر تقدیر هنوز هم سلطنت و حکومت رستم مورد تهدید بایسنقر بود؛ بزرگان و سرکردگان آق‌قویونلو انجمن کردند و نتیجهٔ مباحثات و شورها این شد که بهتر از هر کار آنست که «شاهزاده» صفوی را از قید برهاند تا بتوانند با طرفداران و پیروان بسیار او به جنگ بایسنقر و شیر وانشاه بروند. ظرافت این طرح در آنجا بود که یاصغویان پر خاشگر بایسنقر را از بین می‌بردند - که در این صورت امرای آق‌قویونلو به هدف خود می‌رسیدند؛ و یاصغویان در نبرد با بایسنقر نابود می‌شدند - که در این حالت هم باز کار به دلخواه و مراد آق‌قویونلو تمام می‌شد.^۲

شیخ سلطان علی از اصطخر خارج می‌شود

بدین نحو در بهار سال ۱۹۴۳ (= ۸۹۸ ه. ق.) سلطان علی با مادرش مارتا و برادرانش اسمعیل و ابراهیم به‌طور رسمی وارد تبریز شد و چون پادشاهان، مورد اجلال و اکرام رستم قرار گرفت. با کمک پیروان و مریدانی که با شتاب تمام گرد سلطان علی جمع شدند او توانست در رأس لشکری که مرکب از ترکمن‌ها و صوفی‌ها بود سپاهیان بایسنقر را در دو برخورد به کلی نابود سازد و ضمناً در همان احوال با خاموش کردن آتش طغیان حاکم اصفهان، دوام سلطنت رستم را تضمین نماید.^۳

۱ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۷

۲ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۷؛ صحائف‌الآخبار منجم‌باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۶؛ و همچنین Ross, E.D, The early years of Sháh Ismáíl 8/9

۳ - راس (Ross) در اثر مذکور در فوق، صفحات ۹ تا ۱۲

پس هر گاه اعقاب اوزون حسن فقط با کمک‌های جنگی پیروان صفوی توانستند سلطه خود را بر سرزمین آق‌قویونلو تحکیم کنند ناگزیر این نتیجه حاصل می‌شود که صفویان منتظر رسیدن موقع و زمان مناسب بوده‌اند تا حکومت را از چنگ امرای آق‌قویونلو خارج کنند و به خود تخصیص دهند. جنید در برابر یکی از امرای محلی یعنی شیروان‌شاه خلیل تاب مقاومت نیاورد؛ حیدر می‌توانست با پسر او یعنی فرخ یسار به آسانی مقابله کند و بر او فایق شود اما صلاح کار را در این دید که با سپاهیان آق‌قویونلو کوتاه بیاید؛ سلطان علی به عنوان متفق رستم توانست با اقدامات خود دوام و بقای حکومت او را تأمین سازد اما در عوض مزد خدمت او را به بدترین وجهی با خیانت دادند؛ سرانجام، این اسمعیل بود که توانست فقط با اتکا به پیروان و طرفداران خود حکومت رو به زوال آق‌قویونلو را مضمحل سازد و ویرانه‌ها را به حکومت واحد ملی ایران مبدل سازد.

مرگ سلطان علی

سلطان علی فاتح به تبریز بازگشت و با استقبال رسمی رستم مواجه شد. پس از آن دربار را ترک گفت تا به عنوان جانشین پدرش حیدر کار هدایت شهر مذهبی اردبیل را به عهده بگیرد. بار دیگر بقعه کانون حوادث دینی و سیاسی شد. پیروان و مریدان گروه گروه به اردبیل روی آوردند و گویا درست همین امر موجب ناراحتی رستم گردید.

رستم توسط پیکی از شیخ خواست که در اواخر پائیز ۱۴۹۳ (= ۸۹۹ ه. ق.) به تبریز بیاید. شیخ به ظاهر مورد استقبال و احترام رستم قرار گرفت اما در واقع شبکه‌ای از جاسوسان او را احاطه کرده بودند

تا مانع ملاقات او با صوفیان طرفدارش بشوند.^۱

درباریان زمستان را درخوی به سر می بردند. پیروان سلطان علی از طرق مخفی برای پیشوای روحانی خود پول و وسایل مختلف می فرستادند و این امر از نظر رستم پوشیده نبود. رستم که در اثر سعایت‌ها و وصول اخبار مخفی کاملاً وحشت زده شده بود هنگام حرکت ازخوی و رفتن به اردوگاه تابستانی تصمیم گرفت به هر ترتیب شده صوفیان را از میان بردارد. یکی از ترکمن‌ها که سرسپردهٔ شیخ بود مقاصد رستم را به اطلاع سلطان علی رساند و سلطان علی با جلب موافقت معتمدین بسیار نزدیک صوفی خود در همان شب به اردبیل گریخت.

روز بعد هنگامی که رستم از ماجرا مطلع شد ایبه سلطان و پسر عمش حسین بیگ عالیخانی را به شتاب تمام به تعقیب شیخ فرستاد و گفت «اگر پای سلطان علی به اردبیل برسد که چنین مبادا... دیگر از یک لشکر ده هزار نفری ترکمن هم کاری ساخته نیست!»^۲

هنگامی که صوفیان فراری به دهکدهٔ شماسی در حوالی اردبیل رسیدند طبق روایت منابع، سلطان علی از مرگ قریب الوقوع خود آگاه شد. در نتیجه برادر کوچکتر خود ابراهیم را به حضور خواند، تاج حیدر را بر سر وی گذارد، او را به جانشینی خود منصوب کرد و در عین حال از اسراری که از اجداد خود به ارث برده بود مطلع ساخت. پس از این کار، هفت تن از صوفیان مورد اعتماد را برگزید که از آن جمله بودند حسین بیگ لالا، قره پیری بیگ قاجار، ابدال بیگ و

۱ - راس (Ross) در اثر مذکور در فوق، صفحات ۱۲ و ۱۳

۲ - تاریخ اسمعیل به نقل از راس، صفحه ۱۴

دده بیگ طالشی یعنی همه کسانی که در دوره شاه اسمعیل کبیر ازا کابر و اعظم حکومت شدند. شیخ علی برادران خود را به آنها سپرد و از آنها خواست که اسمعیل و ابراهیم را در امن و امان به اردبیل ببرند تا او خود بتواند به مقابله با تعقیب کنندگان خود بپردازد.

در مصادمه‌ای که بین طرفین رخ داد بدو آتفوق با سلطان علی بود؛ اما در حین تعاقب دشمن طرفداران سلطان علی سرگرم چپاول و غارت شدند در حالی که او با همراهانی اندک به تعقیب دشمن پرداخت تا به رودخانه‌ای رسیدند. سلطان علی بدبختانه با اسب خود به آب افتاد و چون پایش در رکاب گیر کرد در آب خفه شد.

شاهزاده خانم مارتا با اندوه فراوان دستور داد جسد پسر ارشدش را به اردبیل بیاورند و در اوایل تابستان سال ۱۴۹۴ (= ۸۹۹ هـ. ق.) جسد سلطان علی در جوار اجدادش به خاک سپرده شد.^۱

اسمعیل در اردبیل پنهان می‌شود

در باره اتفاقات و حوادث زندگی دو پسری که از شیخ حیدر به جا ماند، به خصوص اسمعیل به صورت اساسی فقط کتاب کمیایی که سردیس راس به تصحیح آن همت گماشته است و مؤلف آن تا کنون شناخته نشده اطلاعاتی به ما می‌دهد. مطابق این مرجع پس از مرگ سلطان علی سیر حوادث چنین بوده است:

شاهزاده خانم مارتا (عالمشاه بیگم) دوپسر خود را پس از ورودشان

۱- تاریخ اسمعیل به نقل از راس، صفحات ۱۴ و ۱۵؛ احسن التواریخ قسمت دهم، صفحه ۲ و بعد از آن؛ خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی، صفحه ۱۹۵

به اردبیل به بقعه فرستاد و خود دست به کار ترتیب مراسم تدفین پسرش سلطان علی شد. روزی پس از آن ایبه سلطان و ترکمن های تحت فرمانش به شهر وارد شدند و به جستجوی شاهزادگان پرداختند؛ بر اهالی ظلم ها کردند و دار و ندار مردم را به یغما بردند. اسمعیل از بیم آنان از بقعه خارج شد و در خانه قاضی احمد کاکلی که در آن نزدیکی بود پنهان گردید. این قاضی به مهربانی او را پذیرفت و سه روز تمام در خانه خود نگاهداشت.^۱

چون ترکمن ها تمام گوشه و کنار خانه ها را جستجو و زیر و رو می کردند به نظر قاضی چنین آمد که اسمعیل را به خانه زنی موسوم به خانجان ببرد. این زن، اسمعیل را که هفت ساله بود به مدت یک ماه تمام در خانه خود نگاهداشت و سرپرستی کرد. فقط عمه اسمعیل موسوم به پاشا خاتون که دختر شیخ جنید بود و با ترکمنی به نام محمدی بیگ ازدواج کرده بود گاه و بیگاه او را ملاقات می کرد؛ باستثنای پاشا خاتون احدی از اقامتگاه اسمعیل اطلاع نداشت، حتی مادرش. مادر اسمعیل را تا هنگامی که ایبه سلطان در اردبیل به سر می برد از روی قصد و عمد از محل او بی خبر گذاشته بودند زیرا این فرمانده جسور که در راه رسیدن به مقصود خود از توسل به هیچ وسیله ای خودداری نمی کرد از شکنجه دادن شاهزاده خانم مارتا نیز روی نگرداند اما او چون خود خبری نداشت نتوانست خفا گاه اسمعیل را فاش سازد.^۲

پس از سپری شدن چهار هفته، پاشا خاتون ترتیب انتقال اسمعیل

۱ - راس در موضع مزبور، صفحه ۳۵

۲ - راس در موضع مزبور، صفحه ۳۶

را به خانه زن دیگری داد به نام او به از طایفه ذوالقدر که پیشه‌اش زخم‌بندی و جراحی بود. این خانه در محله روملو یعنی اعقاب کسانی که با وساطت خواجه علی از اسارت تیمور آزاد شده بودند قرارداد داشت؛ اما از آنجا که به دلیل اصرار و ابرام بیش از حد رستم در نابود کردن این دو شاهزاده، این ناحیه شهر نیز توسط ترکمن‌ها مورد جستجو قرار گرفت او به بچه را به مسجد جمعه که در اردبیل در موضع مرتفعی قرار دارد برد. در آنجا این زن در مقبره‌ای به حراست اسمعیل پرداخت و ضمناً به مادر اسمعیل نیز پیمای فرستاد و او را از زنده بودن اسمعیل مطلع کرد. در آن مسجد یکی از صوفیان که در جنگ مصدوم و زخمی شده بود خود را مخفی کرده بود؛ هنگامی که او به اسمعیل را به صوفی مزبور نشان داد، صوفی به اطلاع اسمعیل رساند که هشتاد تن از صوفیانی که از چنگ ترکمن‌ها جان سالم بدر برده‌اند در کوهستان بغرو نزدیک اردبیل اقامت دارند و از دل و جان منتظر رسیدن فرمان‌های «پیشوای کامل» خود هستند.^۱

او به صوفی را راضی کرد که از مسجد خارج شود و یاران خود را از ماجرا آگاه کند؛ بلافاصله رستم بیگ قره‌مانلو که بر آن صوفیان سمت ریاست داشت با همراهان خود نیم شب به مسجد آمد، اسمعیل را همراه خود به کوه بغرو در روستای کرگان به خانه واعظی به نام فرخ‌زاد برد.

پس از آن چند تن از صوفیان که متنفذتر از دیگران بودند به شور نشستند تا دریابند کدام نقطه برای حفاظت اسمعیل از همه‌جا

مطمئن تر است و سرانجام همه به این نتیجه رسیدند که شاهزاده باید در اسرع وقت به رشت برود.

فرار اسمعیل به گیلان

از مدت‌ها پیش بین شوهر شاهزاده خانم پاشا خاتون (یعنی محمدی بیگ) و حاکم رشت امیره اسحق روابط حسنه و دوستانه برقرار بود. به زودی معلوم شد که چون امیرسلطان از فرار اسمعیل خبردار شده است دیگر در ننگ او دراردبیل مقرون به امن و صلاح نیست. پس به ناچار درابتدا شاهزاده را به گسکر که در ولایت گیلان واقع است بردند. هر چند که در گیلان تفوق آق‌قوینلو به رسمیت شناخته می‌شد باز در گسکر خاندانی امارت را به عهده داشت که تا مقدار زیادی مستقل بود.

حاکم گسکر امیره سیاوش شخصاً از اسمعیل استقبال کرد و او را تا هنگامی که توانست به مسافرت خود به رشت ادامه دهد در خانه خود جای داد^۱. امیره سیاوش تا نزدیکی رشت اسمعیل را بدرقه کرد و آنگاه به مقر خود بازگشت. اسمعیل پس از ورود به پایتخت گیلان غربی در «مسجد سفید» آنجا فرود آمد. ساختمان این مسجد چندان مورد پسند اسمعیل بود که او تقاضاهای امیره اسحق حاکم را دایر بر اقامت گزیدن در منزل او نپذیرفت؛ نزدیک آن مسجد زرگری دکان داشت به نام امیره نجم که از حراست و خدمت اسمعیل هیچ کوتاهی نمی‌کرد. بهر تقدیر اقامت اسمعیل در رشت دیری نپایید زیرا در آن دیار

نیز او را به قدر کافی در امن و امان نمی دیدند. حاکم لاهیجان واقع در مشرق گیلان اسمعیل را دعوت کرد که به نزد او برود؛ اسمعیل این دعوت را پذیرفت و بدین ترتیب کار گیا (یعنی امیر) میرزا علی برای او در لاهیجان روی مدرسه کی افریدون جائی تهیه دید.

در این حیص و بیص ایبه سلطان دراردیل دستور به توقیف او به زخم بند داد. چندان او را شکنجه کردند تا این زن ناگزیر به اعتراف ماوقع شد^۱. رستم از این گزارش چندان به خشم آمد که دستور داد زن بیچاره را در تبریز در بازار به ضرب خنجر بکشند. محمدی بیگ و سایر همدستان او نیز به حبس افتادند و سرانجام در برابر تأدیة جریمه ای نقدی به میزان سی هزار تنگه آزاد گردیدند.

اقامت اسمعیل در لاهیجان

امیر لاهیجان، کار گیا میرزا علی هر چه در قوه داشت در مراقبت و تربیت اسمعیل به کار برد و شخص استاد شمس الدین را که از اهالی لاهیجان بود به تعلیم او گماشت تا خواندن و نوشتن بدو آموخت و به او درس قرآن داد. حتی در این مدت هم پیروان صفوی از ارسال هدایا برای پیشوا و مرشد طریقت خود فروگذار نمی کردند و خود نیز به خدمت او می رسیدند اما اینها برای آنکه اسمعیل را درمخاطره نیندازند همواره بدون تأخیر به آسیای صغیر، قره داغ و اهر باز می گشتند و همه این کارها همیشه در حد اخفا بود. نجم زرگر رشتی به دنبال اسمعیل به لاهیجان هم آمد؛ برادران امیر نیز خواهان معاشرت با او بودند و بدین ترتیب

كودك خردسال به خود بالید و به جوان برومندی بدل شد.^۱

برادر اسمعیل یعنی ابراهیم و همچنین برادر ناتنی دیگر او به نام سلیمان که با او بود پس از مدتی اقامت در گیلان خواستار رفتن به اردبیل شدند. پس به ناچار آنها تاج دوازده ترك حیدر را از سر برگرفتند و به جای آن کلاه رایج تر کمنی را که مخصوص آق قوینلو بود بر سر گذاردند و آنگاه به اردبیل رهسپار شدند. پس از رفتن ابراهیم، اسمعیل بیمار شد و يكسال تمام بستری گردید تا سرانجام شفا یافت.

هر چند اسمعیل در نقطه دور افتاده ای همچون لاهیجان درسکوت و آرامش تمام رشد می کرد باز پناه دادن او برای امرای گیلانی خالی از مخاطرات و گرفتاریها نبود. ما در این مقال نمی خواهیم تمام سفرائی را که از دربار آق قوینلو به لاهیجان آمدند و نخست به صورت دوستانه و بعد به طرزی مصرانه و سرانجام به نحوی تهدید آمیز تحویل اسمعیل را می خواستند تعداد کنیم. کار گیاعلی میرزا سرانجام به این راه چاره که صوفیان هواخواه اسمعیل بدو پیشنهاد کردند متوسل شد: اودستور دادسبدی را که به طنابی بسته بود از درختی بیاویزند. شاهزاده اسمعیل را در این سبد گذاردند و طناب را کشیدند. آنگاه او در برابر نمایندگان رستم ظاهر شد و سوگند یاد کرد اسمعیل در خاک و سرزمین او بسر نمی برد.... پس از این کار، نمایندگان ناگزیر شدند خواه ناخواه از لاهیجان بروند؛ اما رستم به این سوگند دلخوش نشد بلکه می خواست به گیلان لشکر بکشد که به دست پسر عمش گوذه (یعنی کوتوله) احمدو

ایبۀ خائن تاج و سرخود را از دست داد^۱. این امر در سال ۱۴۹۷ (= ۹۰۲۳ ه.ق.) رخ داد.

زوال کار حکومت آق‌قویونلو که به صورت غیر قابل وقفه‌ای شروع شده بود از نظرتیزبین اسمعیل که شخصیت کامل و زودرس او یکی از جالب توجه‌ترین و بدیع‌ترین حوادث تاریخ جهان است پوشیده نماند. هنگامی که در آخر سال ۱۴۹۹ (= ۹۰۵ ه.ق.) او یعنی پسر بچه‌ای که هنوز سیزده سال تمام نداشت از لاهیجان خارج شد تا میراث جدش اوزون حسن را قبضه کند تاریخ حکومت روحانی اردبیل به پایان آمد و تاریخ دولت واحد ملی و ایرانی سلسله صفوی آغاز شد.

شرح و تفصیل اینکه چگونه اسمعیل از رهبری جمعی پیرو متعصب و وفادار به فرمانروائی سراسر ایران و بین‌النهرین رسید به جلد بعدی این کتاب موکول می‌شود. در اینجا تنها به این نکته اکتفا می‌کنیم که نظری اجمالی به میراث معنوی که از حکومت آق‌قویونلو به صفویه رسید بیفکنیم.



تاریخ فرهنگ و اصول حکومت آق‌قویینلو

آیین مملکت‌داری

مملکت تحت فرمان اوزون‌حسن چه از نظر اجتماعی و چه از نظر نژادی اصولاً به دو قسمت تقسیم می‌شد: یکی طبقه جنگجو و فرمانروا که از تر کمن‌های چادر نشین ترکیب می‌یافت و دیگر برزگران و پیشه‌وران و اهل علم و قلم که مقیم و مستقر و غالباً ایرانی بودند. مینورسکی می‌نویسد^۱ مسلم است که این فرمانروایان جدید نیز همچون اسلافشان یعنی سلجوقیان، مغول، تیموریها و قره‌قویینلو از نظر ایرانیان آشتی طلب قومی بیگانه بودند؛ در این میانه اهالی بومی فقط از نظر تعداد و فرهنگ بر قوم فرمانروا برتری داشتند و به همین جهت فاتحان جدید تر کمن ناگزیر به تدریج در ایرانیان مستحیل شدند. بدین ترتیب موجه به نظر می‌آید که اداره امور مملکتی مانند گذشته باز به دست ایرانیها بود؛ از چهار وزیر اوزون‌حسن یکی اهل کرمان بود و يك تن دیگر شیرازی و اگر از نام آنها قضاوت کنیم باید بگوئیم که دو تن دیگر نیز ایرانی بودند^۲. ازدو تن اخیر الذکر

1 - La Perse p. 11

شمس‌الدین زکریا در سال ۱۵۰۰ (= ۹۰۵ ه.ق.) به نزد شاه اسمعیل رفت و از طرف شاه اسمعیل به مقام وزیر اعظم منصوب شد.^۱

عمادالدین سلمان دیلمی وزیر دربار سلطان خلیل بود و از ژانویه ۱۴۷۸ (= رمضان و شوال ۸۸۲ ه.ق.) تا تاریخ مرگ فجیعش در ماه اوت (= جمادی الاولی) همان سال در اصفهان^۲ این سمت را به عهده داشت؛ موطن او دیلم با سایر ایالات جنوبی ساحل دریای خزر و همچنین کرمان واقع در شرق ایران از جمله مناطقی است که خون آریائی در آنها بیش از سایر جاها دوام یافته است. مراتب کاردانی و مهارت سلمان در امور دولتی و به خصوص مالی در مراجع موجود تأکید شده است.

در دوران کوتاه حکومت خلیل، قاضی علاء بیهقی در مقام صدر یا به عبارت دیگر مقتدای روحانیانی که به امور مربوط به موقوفات رسیدگی می کردند خدمت می کرد و همو بود که خبر مرگ اوزون حسن را در استانبول به باب عالی رساند^۳. در زمان سلطان یعقوب منصب صدارت به قاضی صفی‌الدین عیسی ساوجبلاغی داده شد و این همان کس بود که اوزون حسن او را به پیشنهاد مستوفی‌الممالک خواجه شکرالله (که خود باز ایرانی بود) به معلمی شاهزاده یعقوب گماشته بود^۴. اما چون یعقوب خود بر تخت سلطنت نشست دیگر نه تنها معلم او به سمت صدارت ارتقاء یافت بلکه در عین حال و کیل نیز شد که به زبان اداری امروزی مجموعاً به معنی چیزی در حدود نایب‌السلطنه است اما در این

۱- احسن التواریخ، قسمت دهم، صفحه ۵۴

۲- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۶۴۲

۳- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۶۴۵

۴- مرآت‌الادوار و مرقات‌الآخبار تألیف محمدلاری، صفحه ۲۲۹۲

مورد خاص گویا مراد آن بوده است که صفی‌الدین عیسی مقام وزارت دربار را نیز به‌عهده داشته است. اگر به خاطر داشته باشیم این همان کس است که در سال ۱۴۸۷ (= ۸۹۲/۳ ق.ه) در مراسم تحلیف حیدر شرکت جست و لابد به‌یاد هم داریم که این عهد وفاداری دیری نپائید. از سایر مناصب دولتی و درباری درمراجع موجود اینها یاد شده‌اند: یکی مهربرداری و دیگری میر آخوری. در زمان اوزون حسن منصب مهربرداری باشیخ علی بیگ بود که چون درعین حال حکمرانی حصن کیف را هم داشته محتملاً کُرد بوده است.^۱ اما گویا میر آخور اوزون حسن يك نفر تر کمن بوده است.^۲

بسط و تفصیل بیشتر دربارهٔ تشکیلات اداری در دوران حکومت آق‌قوینلو از آن جهت در این مقام میسر نیست که بسیاری از نکات و دقایق را هنگامی بهتر می‌توان روشن کرد که از تاریخ اصول حکومتی ایران به‌طور کلی و عمومی بحث در میان باشد.

امور مالی

تومان واحد بزرگ سکه رایج در آن زمان بود که البته ارزش دقیق آن را به سهولت نمی‌توان تعیین کرد. تومان در سال ۱۵۷۵ (= ۹۸۲/۳ ق.ه) تقریباً برابر با بیست دو کات تخمین زده می‌شود.^۳ اما قیمت تومان را در یکصد سال قبل از آن تاریخ از آنجا می‌توان

۱- تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۸۲b

۲- تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۸۳a

۳- رجوع کنید به صفحه ۵۶ کتاب زیر:

به تقریب دریافت که در نظر بگیریم یک امیر بزرگی یا صدساله یک هزار تومان حقوق می گرفته است.^۱

بر خلاف حکمرانان قره قویلو که به خصوص در زمان جهان شاه بر مالیات اراضی به مقدار زیاد افزوده بودند، فرمانروایان آق قویلو کوشیدند که در این نوع مالیات تعدیلی ایجاد کنند. به همین لحاظ اوزون حسن شخصاً قانونی در باره وضع و وصول مالیاتهای خاص اهالی ساکن و مستقر تهیه کرد که به نام او معروف شد (قانون نامه حسن بیعی) و این قانون چنان با درایت وضع شده بود که در مناطق تحت فرمان او و همچنین در دوران صفویه تا قرن شانزدهم رواج و اعتبار داشت.^۲

خلیل به هنگام رسیدن به سلطنت (۱۴۷۸ = ۸۸۳ ه. ق.) از ایالت ثروت خیز فارس خواست که مالیاتی درخور آبادانی و ثروت خود بدهد یعنی پنج هزار تومان تبریزی^۳، اما برادرش یعقوب که جانشین وی شد سعی کرد که از این مالیات بکاهد. در سال ۱۴۷۹ (= ۸۸۳/۴ ه. ق.) مالیات اراضی معوق عراق عجم که اصفهان پایتخت آن بود بخشوده شد. مستوفیان این مالیات را به هفتاد هزار تومان تخمین زده بودند!^۴

هنگامی که در سال ۱۴۸۷ (= ۸۹۳ ه. ق.) یعقوب مالیات ایالت گیلان را تعیین می کرد جانب اعتدال را نگاهداشت و برای آن ناحیه یک هزار و دویست تومان مقرر کرد.^۵

۱- تاریخ عالم آرای امینی، صفحات ۵۵b و ۶۷a

۲- شرف نامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۲۰

۳- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۶۴a

۴- تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۹۱a

۵- تاریخ عالم آرای امینی، صفحات ۱۲۶a-b

غیر از مالیات اراضی (خراج) در دولت آق قویونلو مالیات تجارت و پیشه‌وری (تمغا) نیز وجود داشت و این میراثی بود از زمان تیموریان که خود به عصر بت‌پرستی تاتارها راجع می‌شد. در سراسر قلمرو دین اسلام تمغا همه جا کاری برخلاف شریعت شمرده می‌شد؛ چه بسا که حکمرانان برای جلب رضایت خاطر علما و روحانیون این مالیات را لغو کردند و باز پس از مدتی چه کوتاه و چه دراز آنرا برقرار نمودند. در سال ۱۴۶۰ (= ۸۶۴/۵ ه. ق.) ابوسعید تیموری در سمرقند و بخارا تمغا را لغو کرد.

در ایران بهر تقدیر در دوره حکومت اوزون حسن و اعتقالبش مالیات تجارت و پیشه‌وری برقرار بود زیرا در فرمانی که درباره زیارت مکه از سلطان یعقوب در دست است و به سال ۱۴۸۶ (= ۸۹۱ ه. ق.) راجع می‌شود به وضوح از این مالیات اسم برده شده است.^۲ از این نشان (= اعلان) که توسط شخص فضل‌الله مورخ درباری انشاء شده است از زائرین به‌هنگام عبور از سرزمین‌های متعلق به آق قویونلو مالیات‌های زیر ساقط می‌شود:

الف - مالیات تجارت و پیشه‌وری (تمغا)

ب - عوارض گمرکی (باج)

ج - عوارض راه (راه‌داری)

در نتیجه نه تنها در این زمینه برای حکمرانان، فرماندهان و نظائر مالی دیوان شاهی فرمانهای صادر شد بلکه به متصدیان دریافت

۱ - Barthold - Hinz, *Ulug Beg und seine Zeit*, S. 160, 214

۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحات ۱۱۷۲و

مالیات تجاری (تمغاچی‌ها) که در ساختمانهای مخصوص خودشان (تمغاخانه) به کارها رسیدگی می‌کردند و همچنین به مأمورین گمرکی (باج‌دارها) و متصدیان دریافت عوارض راه (راهدارها) و از آن گذشته به نگهبانان راه‌ها و فرماندهان قلاع نیز دستورهای داده شد.

در دوره شاه اسمعیل به خصوص در وقایع سال ۱۵۱۰ (= ۹۱۵/۶ ه.ق.) از تمغا یاد می‌شود؛ بازرگان و نیزی گزارش می‌دهد^۱ که این رسم ناپسند که از مدت‌ها پیش در ایران رواج یافته در تبریز هم جاری است و بر طبق آن باید هر کاسبی که در بازار دکانی دارد روزانه دو تاشش اسپر و حتی گاه يك دو کات به عنوان مالیات پرداخت کند. میزان پرداخت بستگی به نوع کسب دارد. همچنین برای استادان هر حرفه‌ای بر حسب وضع و مقامی که دارند مبلغی مالیات مقرر است. طبق روایت همین راوی تعرفه گمرکی (باج) برای مسیحیان ده درصد و برای مسلمانان پنج درصد بوده است. اگر کالا به نقطه‌ای دیگر حمل می‌شد باز مبلغی کمتر به عنوان حق العبور به آن تعلق می‌گرفت^۲.

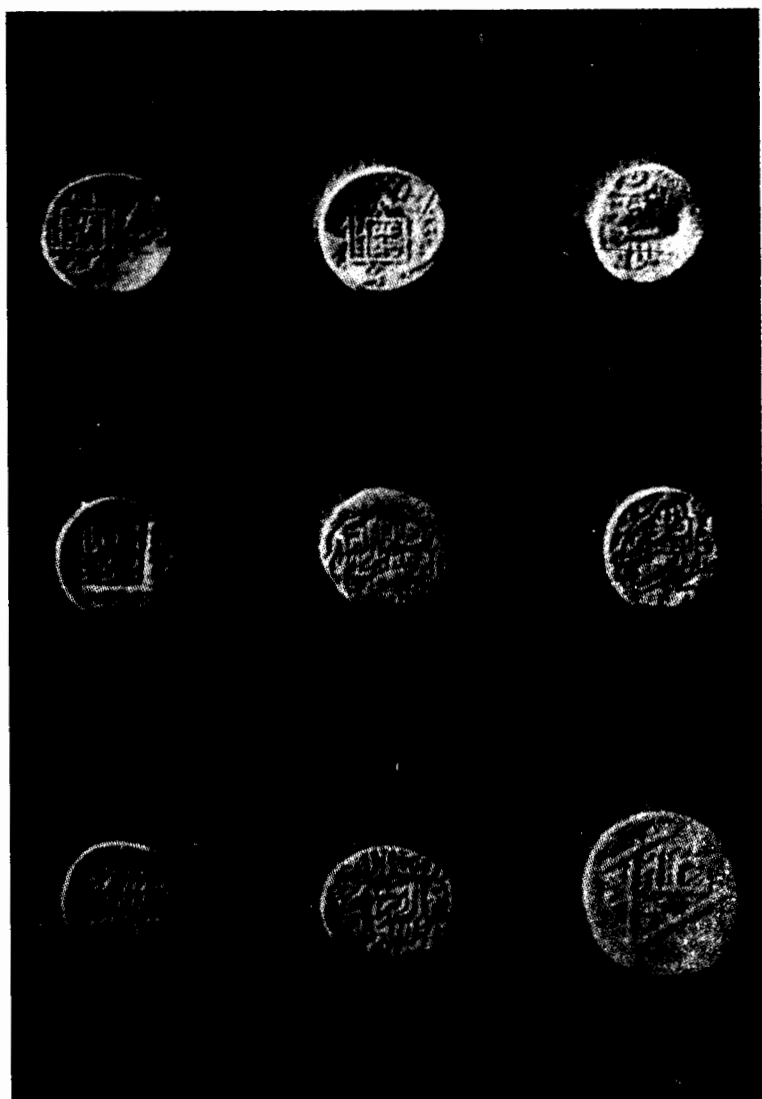
در باب سکه‌هایی که از طرف فرمانروایان آق قویونلو ضرب خورده است ما عبارات سکه‌های آنها را در اینجا با مختصر توضیحی نقل می‌کنیم:

سکه‌های اوزون حسن:

۱- یکی از سکه‌ها که اصلاً متعلق به شاه رخ پسر تیمور بوده و

۱- بازرگان و نیزی، قسمت دوم از جلد ۴۹ نشریات انجمن Hakluyt، صفحه ۱۷۲

۲- موضع مذکور در فوق، صفحه ۱۷۳



سکه‌های امرای آق‌قویونلو

(اوزون حسن، یعقوب، بایسنقر و رستم)

(تصاویر اصلی در سکه‌خانه موزه‌های دولتی برلین)

اوزون حسن آنرا با ضرب مهری برای قلمرو خود رایج و معتبر شناخته است، دارای چنین رقمی است:

عدل^۱

حسن بیگ

شیراز

(۷۲۰)

باید دانست که تاریخ این سکه مبتنی بر اشتباه است و در نتیجه اعتباری ندارد.

۲- باز سکه نقره دیگری که متعلق به شاهرخ است و با ضرب مهری برای قلمرو آق قویونلو معتبر شناخته شده است. رقم سکه مانند نمره يك است جز آنکه محل ضرب آن اردو ذکر شده است (تاریخ ۱۷۰۶ این سکه باز به کاری نمی آید؛ اینگونه خطاهای مهر تراشان هم تازگی ندارد). از اصطلاح «اردو» چنین بر می آید که اوزون حسن در لشکر کشی هایش يك «دستگاه قابل حمل ضرب سکه» با خود بر می داشته است.

۳- سکه نقره اوزون حسن بدون ذکر محل و سال ضرب:

السلطان الاعظم

حسن

خدا الله

[ملکه]

۱- عدل در اینجا به معنی رایج و معتبر است. (مترجم)

سکه‌های سلطان یعقوب:

۴ - سکه نقره که از طرف سلطان یعقوب بدان مهر رواج و اعتبار زده شده است:

عدل

سلطان ۸۹۲

یعقوب

یزد

۵ - سکه نقره:

السلطان العادل

تبریز

یعقوب خان

خلد الله

[ملك] ه

۶ - سکه نقره:

علی [عنه] مان

السلطان [ا] العادل

یعقوب

ضرب

بغداد

۷ - سکه نقره بایسنقر:

السلطان العادل

بایستقر

سلطان خان

خلدالله

ملکه

سنه

۸۹۵

۸ - سکه نقره سلطان رستم:

السلطان [۱] لعادل

رستم خان

خلدالله ملك [۴]

دکتر هلیگه^۱ یکی از اعضاء سکه خانه موزه های دولتی برلین مرا به نکته ای بسیار بدیع متوجه ساخت و آن اینست که آق قویونلو مانند تیمور یا تاتارهای کریمه دارای يك علامت رسمی بوده اند که برخلاف قره قویونلو آنرا تقریباً روی تمام سکه هایشان می توان دید و به این علامت نیز تمغا می گفته اند. این علامت که به صورت زیر است.



و بر آخرین سکه (سکه نهم، ردیف آخر دست راست) به خصوص به وضوح دیده می شود به احتمال زیاد در اصل برای مشخص کردن گله های احشام و احراز مالکیت، مورد استفاده قرار می گرفته است.

امور لشکری

اداره امور لشکری در دولت آق قوینلو همه مطلقاً تحت نظر پادشاه که فرماندهی کل قوا را در جنگ و صلح به عهده داشت انجام می گرفت. تنصیب حکام مناطق و نواحی (که اغلب از پسران فرمانروا بودند) و **داروغگان** که نماینده قدرت دولت و فرمانده قوای مسلح محلی بودند همه با نظر پادشاه بود و اینها همه خود را منحصرأ در برابر اومسؤول می دانستند. حکمداران ولایات موظف بودند به محض دریافت فرمان شاه با تعداد معینی از سواران و پیاده ها (متناسب با عایداتی که از اراضی تیول^۱ تحت اختیار خود داشتند) به شاه ملحق شوند؛ طبق گفته زنونو^۲ مزد لشکریان هر سال برای هر مرد با اسبش از چهل تا شصت دو کات بوده است که در دو موعد شش ماهه پرداخت می شده است.

در باره میزان قدرت جنگی اوزون حسن بار بار وارقام بسیار دقیقی به دست داده است. در سال ۱۴۷۴ (= ۸۷۸/۹ ق.ه.) از لشکریان اوزون حسن ممیزی بعمل آمد و بار بارو موقع را مغتنم شمرد و به کمک مستخدم خود آمار از قوای موجود تهیه کرد. بار بارو با مستخدمش طول و عرض

۱ - در ایران اصطلاح رایج برای زمینی که به شخصی واگذاری شود و آن شخص درازاء آن متعهد به دادن سرباز و سلاح می گردد تیول است اما اصطلاح سیورغال که ریشه ترکی شرقی دارد و از جانب مغول در ایران رواج یافته است به زمینی اطلاق می شود که به روحانیون یا اهل علم واگذار می گردد. مثلاً در یکی از فرمانهای شاه طهماسب ناحیه معینی که جزو تیول شاهزاده بهرام میرزا است به عنوان سیورغال به یکی از شیوخ منتقل می گردد (سلسلة النسب صفویه، صفحه ۱۰۵)

سر بازخانه و زرادخانه عظیم چهارگوشی را پیاده طی کرد. وی هرچه را می دید می شمرد و به ازاء هر پنجاه عدد، يك لوبیاء در جیب خود می گذارد. بدین ترتیب او تعداد سواران جنگجورا پانزده هزار ذکر می کند و بر این مقدار باید دوهزار تن غلام مسلح، چوپان، باربر و همچنین يك هزار تیرانداز و سه هزار پیاده مسلح به کمان را افزود، یعنی مجموعاً بیست و يك هزار نفر مرد جنگی. این جماعت در شش هزار چادر به سر می بردند؛ برای حمل و سایل زندگی و افراد خانواده سپاهیان (که اغلب به دنبال اردو در حرکت بودند) به سی هزار شتر و در حدود پنج هزار اسب بارکش و استر و دوهزار الاغ احتیاج بود. بار بارو تعداد زنان را ده هزار ذکر می کند که پنج هزار تن زن خدمتکار و کنیز را در آن به حساب نیاورده است؛ از این گذشته شش هزار کودک کمتر از دوازده سال و پنج هزار تن بیش از دوازده سال را باید در حساب وارد کرد. برای اینکه تصویر ما کامل باشد باید یاد آور شویم بیست هزار حیوان کوچک خانگی و دوهزار رأس گاو نیز همیشه همراه اردو بوده است^۱.

اینکه بار بارو می نویسد برای عبور از اردو نصف روز وقت لازم بوده است نباید موجب حیرت شود؛ مع هذا تعداد لشکریان واقعی خیلی کمتر از آن بوده است که در مغرب زمین تصور می کرده اند زیرا در مغرب قدرت جنگی اوزون حسن را طبق اخباری که زانو به دست داده بود در حدود يك صد تا دویست هزار تن حساب می کردند.

اسلحه سپاهیان بیشتر عبارت بود از کمان، شمشیر و سپر؛ باز بار بارو ر این زمینه ارقامی را ذکر می کند: ده هزار گلوله کمان، پنج هزار

سپر ولی فقط يك هزار نیزه^۱. تر کمن‌های متعین خودهای زیبا بر سر می‌گذارند و پیراهن‌های زره می‌پوشیدند؛ دوهزار رأس از اسبها نیز دارای برگستوانهایی بودند که صفحات کوچک آهن بر آنها کوبیده شده بود و طول آنها تا زمین می‌رسید. اسبهای جنگی کسانی که فرودست‌تر بودند برگستوانی داشتند که قسمتی از چرم و قسمتی از ابریشم یا نمد بود. قطر این برگستوانها به اندازه‌ای بود که تیر از آنها نمی‌گذشت^۲.

توپخانه اوزون حسن تقریباً در حکم هیچ بود؛ در لشکر کشی به پیرا از شهرهای مصر (بهار ۱۴۷۳ = ۸/۸۷۷ ه. ق.) در اردوی اوزون حسن فقط دو توپ (ballestrieri و bombarde) بوده است^۳. درباره‌ی کوششی که به کمک حکومت و نیز برای برطرف ساختن این نقیصه شد ماقبل^۴ به تفصیل بحث کرده‌ایم.

بناهای دوران حکومت تر کمن‌ها

در باب فعالیت‌های ساختمانی امرای آق‌قویونلو و به خصوص اوزون حسن و یعقوب اطلاعات موجود بسیار اندک است. مثلاً از مسجدی که اوزون حسن در تبریز ساخت تقریباً اطلاعی در دست نیست. البته این مسجد را با «مسجد کبود» (گوک جامع) اشتباه نباید کرد زیرا مسجد جامع از آثار جهان‌شاه رئیس قبیله قره‌قویونلو است که حتی در حال ویرانی نیز از با شکوه‌ترین بناهای محسوب می‌شود که به دست

۱- اثر مذکور در فوق، همان صفحات

۲- Contarini 76a; Barbaro, *Viaggio* 38a

۳ - Barbaro, *Lettere* 27



منظره‌ای از داخل مسجد کبود از آثار جهان‌شاه در تبریز

نصویر از جلد اول کتاب مأموریت علمی در ایران زیر نظر زاک دومرگان، صفحه ۳۲۸

معماران و استادان ایرانی ساخته شده است (به تصویر رجوع کنید). مسجد اوزون حسن گویا قدری خارج شهر در قریه صاحب آباد واقع بوده است. امرای آق قویونلو در اینجا دربار و دستگاهی داشتند. این ناحیه توسط نهری از خود شهر تبریز جدا می شده است^۱. طبق توصیف های بازرگان و نیز گویا در آنجا بنائی وجود داشته که از نظر عظمت و شکوه ممتاز بوده است. مسجد اوزون حسن در يك میدان با عظمت واقع بود که خلیل در ژانویه سال ۱۴۷۸ (= ۸۸۲ ه. ق.) و یعقوب در ژوئیه همان سال (= ۸۸۳ ه. ق.) در آنجا به تخت نشستند. این مسجد بسیار بزرگ بود و اطاقهای بسیاری داشت که همه با گچ بری و رنگ آمیزی های آبی-طلائی آراسته بود^۲. در سال ۱۵۳۵ (= ۹۴۱/۲ ه. ق.) مسجد حسن پادشاه، صحنه اعدام عجیبی شد: در آن روزها شاه طهماسب دستور داد تا دو تن جنایتکار را در يك قفس آهنین در فاصله بین دو مناره بیاویزند و بسوزانند^۳. در لشکر کشی سلطان مراد چهارم در يك صد سال بعد (۱۶۳۵ = ۱۰۴۴/۵ ه. ق.) از تمام ساختمانهای موجود تبریز فقط مسجد اوزون حسن سالم و دست نخورده باقی ماند^۴. در جانب مغرب میدان وسیع، دروازه بزرگ سفید رنگی بود و طاقی بروی آن زده بودند که باغ شاه در پس آن واقع بود و با گذشتن از آن به قصر پادشاهی راه می شد یافت. اینکه ساختمان این

۱ - بازرگان و نیز، صفحه ۱۷۳

۲ - همان مرجع، صفحه ۱۷۷

۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۱۷ (شرح این مطلب در صفحه ۱۱۸ عالم آرای عباسی آمده است. مترجم)

۴ - جهان نما، تألیف حاجی خلیفه، صفحه ۳۸۱

کاخ عجیب پر جلال که هشت بهشت نامیده می شد طبق اعتقاد بازرگان و نیزی از آثار اوزون حسن باشد مطلبی نیست که تا کنون به ثبوت رسیده باشد؛ محتملاً اوزون حسن بنای این کاخ را شروع کرده ولی اتمام آن در دوره یعقوب بوده است. زیرا طبق گفته فضل الله مورخ درباری تاریخ پایان ساختمان این کاخ در سال ۱۴۸۶ (= ۸۹۱ ه. ق.) بوده است.^۱ بازرگان و نیزی مشروحاً این کاخ را وصف می کند.^۲ طبق اظهار وی بر روی ساختمان مر کزی يك طبقه ای که مشتمل بر چهار اطاق و چهار رخت کن می شده قبه گرد باشکوهی قرار داشته است. «همه اطاقها به صورت های گوناگون باکشی و طلا کاری زینت شده است آنها به آن زیبائی که من برای وصفش کلمات لازم را به سهولت پیدا نمی کنم. این کاخ همان طور که قبلاً گفتم در وسط باغی بر مصطبه ای قرار دارد. در هر گوشه این مصطبه فواره ای به شکل اژدها از مفرغ گذارده اند. این فواره ها را به قدری بامهارت و هنرمندی ساخته اند که گوئی اژدهاها حان دارند. در داخل این کاخ بر طاق تالار بزرگ صحنه های از نبردهای متعدد اوزون حسن و همچنین شرفیابی نمایندگان باب عالی را به حضور اوزون حسن با طلا، نقره و رنگ آبی تصویر کرده اند. از آن گذشته مجالسی نیز از شکار اوزون حسن را که سوار بر اسب نمایانده شده است باسگها، بازها و از آن گذشته اتفاقات دیگر را رسم کرده اند. قالی بسیار بزرگ ابریشمین بر کف تالار گسترده شده است. تقریباً به فاصله برد يك تیر که از کمان رهانده باشد حر مسر ای يك طبقه ای قرار دارد که در ترك

۱ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحه ۱۱۵b

۲ - صفحه ۱۴۲ و بعد از آن

اطاقهای آن هزار زن را می توان جای داد. در يك جانب آن يك خانه يیلاقی بسیار مجلل ساخته اند و با کاشی های شفاف، به رنگ های طلائی و نقره ای آنرا آراسته اند. در این خانه ملکه و ندیمه هایش با سوزن دوزی خود را سر گرم می کنند. خود باغ دارای سه در ورودی است روبه شمال، جنوب و مشرق (در شرقی همان طور که ذکر شد به میدان باز می شود)».

به مسجد اوزون حسن که ذکرش رفت مدرسه ای عالی برای طلاب علوم ضمیمه بود که اوزون حسن را در صحن باغ آن دفن کرده اند. این بنا که نیز از آثار اوست مدرسه نصریه نامیده می شود.^۱ در نزدیکی این مدرسه باز مسجد مقصودیه^۲ واقع است که در دوره مقصود فرزند دسپنا ساخته شده است. طبق اظهار فضل الله^۳ سلطان یعقوب در تبریز هم مسجدی ساخته است که مسجد نصریه نامیده شده است. اما این وجه تسمیه موجب ظن می گردد و ما را به یاد نام مدرسه اوزون حسن و لقب او ابونصر می اندازد. پس نکند در این مورد یعقوب که پس از مرگش در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۴۹۰ (= یازدهم صفر ۸۹۶ ه. ق.) در مسجد مزبور به خاک سپرده شد یکی از آثار ناتمام پدرش را به اتمام رسانده باشد.

در میدان صاحب آباد که تا کنون به صورت مکرر ذکر آن به میان رفت به جز يك قصر کوچک تر که پادشاهان آق قوینلو از ایوان آن

۱ - مرآت البلدان، جلد اول، صفحه ۳۴۱؛ سیاحت نامه اولیا چلبی، جلد

دوم، صفحه ۲۰۱ و همچنین: Wilson, 65

۲ - شرف نامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۲۱

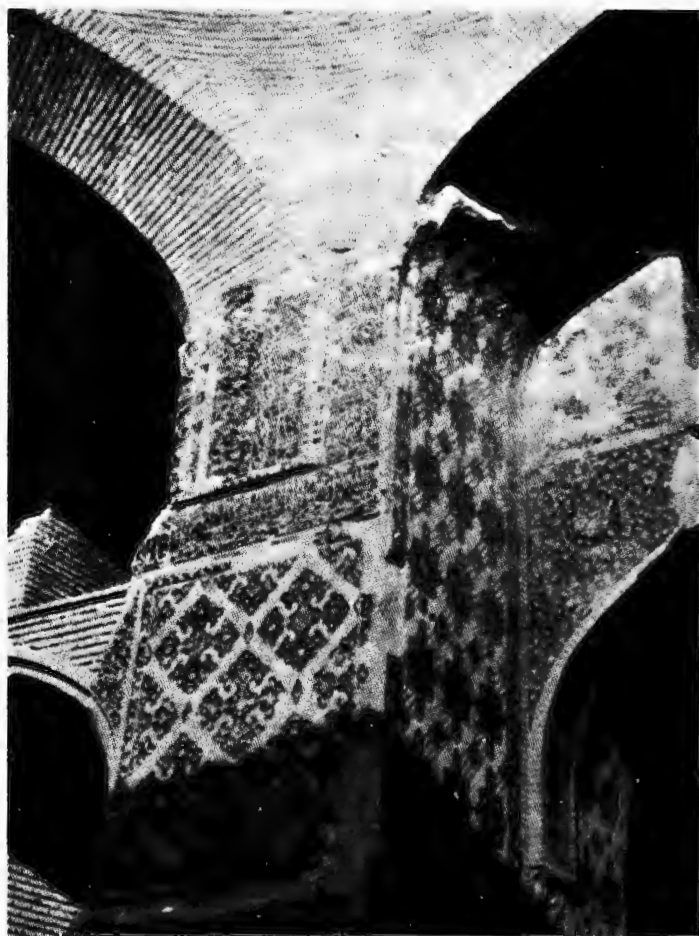
۳ - صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸

مسابقات و بازیها را تماشا می کردند و یا سفرای خارجی را در آنجا به حضور می پذیرفتند؛ يك بیمارستان بزرگ هم وجود داشت که فقط يك دیوار حدفاصل آن و مسجد اوزون حسن بود. مقدم بر این بیمارستان سکوئی تعبیه کرده بودند و سرتاسر آنرا زنجیر مستحکمی از آهن کشیده بودند به صورتی که هیچ آسیبی نه به بیمارستان و نه حتی به دیوار آن می توانست نزدیک شود. در دوران اوزون حسن و یعقوب به شهادت بازرگان و نیزی بیش از هزار تن مستمند و بیمار در این بیمارستان که اطاقهای وسیعش باقالی مفروش بود زندگی می کردند. تزیینات داخل این بیمارستان بهتر از تزیینات مسجد بوده است. در سفره خانه مجاور که به فقرا اختصاص داشت به خرج دربار به تهیدستان غذا داده می شد. این تأسیسات اجتماعی که برای آن عصر امری تازه و غیر عادی شمرده می شد با مرگ یعقوب برچیده شد. بر آنچه گفتیم باید بیمارستانی را نیز که جهانگیر برادر اوزون حسن در ماردین بنا کرد مزید کنیم. بار بارو در سال ۱۴۷۴ (= ۸۷۸/۹ ه.ق.) سر راه خود هنگامی که از قبرس عازم تبریز بود در همین بیمارستان مورد پذیرائی قرار گرفت^۱.

از بناهای دینی که به اوزون حسن منسوب است دو مسجد دیگر (در ابهر و ترجان)^۲ و دو کلیسای ارمنی(!) را در ارزنجان می توان نام برد که از آن دو کلیسا یکی به نام سیمیون و دیگری بنام یحیی تعمید

۱ - Barbaro, *Viaggio* 28 b.

۲ - جواهر الاخبار منشی بوداق، صفحه ۲۷۱ b؛ سیاحت نامه اولیا چلبی، جلد دوم، صفحه ۲۰۱



تصویر جدیدی از مسجد کبود تبریز
(عکس از موزه ایران باستان)

دهنده است.^۱ از این‌ها گذشته نزدیک چهارصد زاویه، رباط و خانقاه از تأسیسات او به‌شمار می‌آید.^۲

این نیز شایسته تذکار است که اوزون‌حسن آب و هوا و منظره ترجان را چنان می‌پسندید که خیال داشت در آن ناحیه شهری به نام حسن آباد بنا کند و مسجد ترجان نیز که هم اکنون ذکر آن را کردیم شاهی است بر تصمیم او در طرح و بنای چنین شهری؛ پس از شکست دوازدهم اوت ۱۴۷۳ (= ۸۷۸ ه.ق.) البته دیگر تحقق چنین مقاصدی امکان پذیر نبود.^۳

در تبریز دیگر میدان بازار زیبایی که به قیصریه موسوم بود از آثار اوزون حسن است. این میدان هشت گوشه و بسیار وسیع بود و در آنجا کالای گرانها مانند جواهر، پارچه‌های کمیاب و غیره فروخته می‌شد.^۴ حصار حسن قلعه نیز به فاصله دو روز پیاده‌روی در مشرق ارزروم که بر کوهی سنگی بنا شده بود شهرت بسیار یافت.^۵ در دوره اوزون حسن قلعه‌هایی نیز در نخجوان، قویلو حصار، ارزروم و همچنین سلماس مرمت و تکمیل شد؛ زیرا حدس مینورسکی^۶ به نظر من کاملاً درست و ممکن می‌آید. به گمان مینورسکی کتیبه آسیب دیده‌ای که خانیکوف آن را در آنجا (یعنی سلماس) در گورچین قلعه (یعنی قلعه

۱ - زنو به نقل از برشت (Berchet)، صفحه ۱۳۴

۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۲۱

۳ - سیاحت نامه اولیا چلبی، جلد دوم صفحه ۲۰۲

۴ - سیاحت نامه شاردن، جلد دوم، صفحه ۳۲۲ (چاپ پاریس سال ۱۸۱۱)

۵ - سیاحت نامه اولیا چلبی، جلد دوم، صفحه ۲۴۹؛ و همچنین

Tavernier 1, 21

۶ - در حاشیه نمره ۳۲ صفحه ۲۳ کتاب: *La Perse*

کبوتر) خواند متعلق به اوزون حسن است. این کتیبه بر تخته سنگی که در آبهای دریاچه ارومیه پیش آمده تعبیه شده است.^۱

سرانجام يك پل سنگی که در شمال اردروم به روی فرات زده شده و شبخونهای سریع آق قوینلو را به گرجستان ثروتمند ممکن می ساخته است و همچنین ضرابخانه ای در ارزنجان نزدیک خانقاه درویشان مولوی نیز به اوزون حسن منسوب است. مدفن پسر جلال الدین رومی در همین خانقاه واقع است.^۲

در پایان این مقال شایسته است از بناهایی که به سلجوق شاه بیگم همسر اوزون حسن منسوب است نیز به اجمال یادی بکنیم. این زن چه در دوره حیات اوزون حسن و چه در زمان فرمانروائی پسرش یعقوب در امور مملکتی نفوذ کلام داشت و تازمان مرگش در سال ۱۴۸۹ (= ۸۹۴/۵ ق.هـ.) از حیثیت و اعتباری بسیار برخوردار بود. توسعه بنای مسجد جمعه تبریز به خصوص از آثار خیر اوست و او در این کار از بذل مال بسیار و تحمل مشکلات و سختی ها خودداری نورزید. در محل قدیم قبله این مسجد، قبه رفیعی برپا ساخت و آنرا با کاشی های رنگین آراست.^۳

۴ معارف و علوم در دربار آق قوینلو

یکی از مهمترین علمای مشرق زمین در آن عصر علی قوشچی

۱ - رجوع کنید به مجله *Caucase*، چاپ تفلیس سال ۱۸۵۲، شماره ۲۲

۲ - سفرنامه اولیاچلی، ترجمه هامر (Hammer)، صفحات ۱۸۷ و ۲۰۲

۳ - تاریخ عالم آرای امینی، صفحات ۲۱۶b تا ۲۱۸a

منجم سمرقندی هنگامی که اوزون حسن در ذروه قدرت و شوکت خود بود مدتی یعنی سالهای ۷۲ - ۱۴۷۰ (= از ۸۷۴/۵ تا ۸۷۶/۷ ه.ق.) را در دربار او به سر برد.

علی قوشچی در دستگاه الغ بیگ، نوه تیمور و جانشین شاهرخ رشد کرده بود. پدرش محمد در آنجا سمت قوشچی داشت. الغ بیگ^۱ بیشتر به عنوان دانشمند شهرت یافته است تا شاه به خصوص رصدخانه او در سمرقند و زنجی که به فرمان او و با همکاری خودش تهیه شد باعث شهرت او گردید. هنگامی که همکار دانشمند الغ بیگ مرد او علی قوشچی را به همکاری اختیار کرد. علی قوشچی از الغ بیگ که متولد سال ۱۳۹۴ (= ۷۹۶/۷ ه.ق.) بود جوانتر بود. در مقدمه زیج، الغ بیگ درباره او می نویسد: «پس به اتفاق فرزند ارجمند علی بن محمد قوشچی که در حوادث سن و عنقوان شباب قصب السبق در مضمار فنون علوم بنوعی ر بوده^۲...». علی قوشچی برای الغ بیگ تنها مردی دانشمند نبود بلکه بهترین دوست او نیز به شمار میرفت تا به جائی که پادشاه هیچ رازی را از او پنهان نمی کرد^۳.

بلافاصله پس از مرگ الغ بیگ (بیست و پنجم یا بیست و هفتم اکتبر ۱۴۴۹ (= ۸۵۳ ه.ق.) رصدخانه او از کار بازماند؛ علی قوشچی آخرین منجم مهم شرق اسلامی از سمرقند خارج شد. مراجع ذکر می کنند که او بیش از هر چیز می خواست به زیارت حج برود و در تبریز

۱ - Barthold - Hinz

۲ - Sedillot, Prol. 290 (عین متن در این جا نقل گردید. مترجم)

۳ - Barthold - Hinz, S. 165

به خدمت اوزون حسن برسد؛ اما این امر ممکن نیست قبل از ۱۴۷۰ (= ۵/ ۸۷۴ ه.ق.) رخ داده باشد. بهر حال پادشاه از ابراز حد اعلای عنایت در حق دانشمندان دریغ نداشت.^۱

در سال ۱۴۷۱ (= ۶/ ۸۷۵ ه.ق.) یا ۱۴۷۲ (= ۷/ ۸۷۶ ه.ق.) اوزون حسن او را به سفارت به دربار سلطان محمد فاتح فرستاد. سلطان، علی قوشچی را با احترام هر چه تمامتر پذیرفت اما از بازگشتن او به تبریز مانع شد. علی قوشچی در لشکر کشی سلطان محمد ضد آق قوینلو در ۱۴۷۳ (= ۸/ ۸۷۷ ه.ق.) او را همراهی کرد و در بازگشت به استانبول کرسی تدریس در مدرسه ایاصوفیه با حقوق روزانه دویست آقچه (= چهل مارک) بدو سپرده شد. وی در سال ۱۴۷۴ (= ۹/ ۸۷۸ ه.ق.) در استانبول جهان را بدرود گفت و در ایوب به خاک سپرده شد.^۲

اوزون حسن با گشاده دستی ها و بذل و بخشش های بسیارش می کوشید تا تعداد زیادی از دانشمندان را به دربار خود جلب کند؛ البته هم بدان علت که در بارش در رقابت با هرات، استانبول و قاهره حتی المقدور مجلل و شکوهمند جلوه کند و هم بدان سبب که واقعاً خودش به مسائل علمی دلبسته بود.^۳ از علمائی که در واقعه ترجان به دست محمد فاتح افتادند از مولانا محمد شریخی (که به بعدها در ادرنه دفتر دار و قاضی شد)، محمد منشی شیرازی و امام علی فقیه در کتابها ذکر شده

- ۱ - صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۶۴؛ «تاریخ» تألیف سنان جلیبی معروف به بهشتی، صفحه ۱۸۶؛ شرف نامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۲۴
- ۲ - شقایق نعمانیه تألیف تاش کوپروزاده، صفحه ۱۸۲؛ مرئی التواریخ، صفحه ۴۶۳ و همچنین: Brockelmann II, 234f.
- ۳ - تاریخ حیدری تألیف حیدر ابن علی حسین رازی، صفحه ۵۷۵

است.^۱ در این مورد باز مذکور است که عثمانیها کتابخانهٔ اوزون حسن را که از نسخ خطی کثیری تشکیل می‌شد به یغما بردند.^۲ عبدالحی نیشابوری که خوشنویس و منشی دیوانی ابوسعید تیموری بود پس از پیروزی اوزون حسن در دشت مغان در ۱۴۶۹ (= ۸۷۳/۴ ه.ق.) در ظل عنایت او قرار گرفت و تا پایان زندگی در دربار آق قویونلو ماند.^۳

اوزون حسن مورخی نیز در خدمت داشت به نام مولانا ابوبکر طهرانی که از محارم نزدیک او به شمار می‌رفت. این مورخ اثری داشت تحت عنوان «تاریخ سلاطین ترکمان» که متأسفانه از بین رفته است.^۴ این کتاب حتی به دست خواند میر که چند ده سالی پس از او می‌زیست نیز نرسید^۵ اما گویا منجم‌باشی و حسن روملو از آن استفاده کرده باشند. امکان هم دارد که اثر مولانا ابوبکر همان کتاب دیار بکریه باشد که مورخ دربار یعقوب، فضل‌الله روزبهان اصفهانی از آن یاد کرده است.^۶ یافت نشدن این مأخذ یکی از موجبات مهم آن است که اوزون حسن تا کنون مورد توجه محققان قرار نگرفته است.

جلال‌الدین محمد ابن اسعد دوانی (متولد ۱۴۲۷ = ۸۳۰/۱ ه.ق. در کازرون و متوفی به سال ۱۵۰۲ = ۹۰۷/۸ ه.ق. یا ۱۵۰۳) قاضی و مؤلف مشهور نیز با دربار بی ارتباط نبود. کتاب اخلاق جلالی او

۱ - «تاریخ» تألیف سنان چلبی ملقب به بهشتی، صفحه ۲۰۰b

۲ - مرئی التواریخ، صفحه ۴۶۱

۳ - Huart 213

۴ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۴؛ رشحات عین‌الحیات تألیف علی ابن حسین واعظ الکاظمی، صفحه ۸۷b

۵ - جلد سوم، صفحه ۳۳۰

۶ - تاریخ عالم‌آرای امینی، صفحه ۱۳b

که امروز هم در مشرق زمین محبوبیت و شهرت دارد و در زمینه اخلاق عملی است به دستور خلیل، پسر اوزون حسن و نایب السلطنه فارس تألیف شد. این کتاب در مقدمه به فرمانروای آق قویونلو اتحاف شده است.^۱

در این مقام باید به تفصیل بیشتر از مورخ دربار سلطان یعقوب که تا کنون به کرات از او یاد کرده ایم سخن بگوئیم. او که خود شاهد قوت گرفتن نهضت صفوی بوده است اثر ممتع و مفید تاریخ عالم آرای امینی را که از مآخذ اصلی تحقیقات تاریخی این دوره است برای ما به یادگار گذاشته است. این عنوان با امینی که لقب مؤلف بوده است ارتباط دارد. اسم کامل نویسنده فضل الله بن روزبهان مشهور به خواجه ملا است. او اصفهانی بوده^۲ و گویا پدر او ابتدا در آن دیار به شغل دیوانی مهمی منصوب بوده ولی بعد از آن شغل کناره گرفته است. دائی او به نام خواجه اسمعیل ساعدی نیز دارای منصبی عالی بوده است؛ وی که در بغداد در سلك ملازمان پیر بوداق سمت صدارت داشت در طغیان او ضد پدرش جهانشاه شرکت نکرد. اوزون حسن پس از شکست قره قویونلو دائی فضل الله را به دیوان اوغورلو محمد در شیراز فرستاد تا اینکه خواجه اسمعیل در دربار سلطان حسین بایقرا که از پادشاهان هنر دوست تیموری بود

۱ - رجوع کنید به فهرست نسخه های خطی فارسی موجود در بریتیش میوزیوم تألیف ریو (Rieu)، جلد دوم، صفحات ۴۴۲b تا ۴۴۳a؛ این اثر تحت عنوان: *Practical philosophy of the Muhammadan people* توسط W F. Thompson در سال ۱۸۳۹ جزء سلسله انتشارات ترجمه آثار شرقی در لندن به طبع رسیده است؛ طبع این اثر توسط محمد کاظم شیرازی هم در سال ۱۹۱۱ در کلکته انجام پذیرفته است.

۲ - اطلاعات مربوط به دقایق زندگی فضل الله روزبهان از مواضع مختلف کتاب تاریخ عالم آرای امینی گرفته شده است.

در هرات به سمت منشی گری منصوب شد . اما فضل الله که در حدود سال ۱۴۵۰ (= ۸۵۴ ه. ق.) متولد شده بود در جوانی چند بار به خجاسفر کرد و درمراکز مقدسه به خصوص در مدینه با روحانیون و علما جشر و نشر داشت. در سال ۱۴۷۲ (= ۸۷۶ ه. ق.) وی در بغداد به خدمت شاهزاده مقصود، پسر اوزون حسن و دسپینا، رسید . پس از بازگشت به عراق عجم در مدرسه شیراز به مطالعه و تحصیل مشغول شد و در آنجا چند کتاب دینی به زبان عربی و یک کتاب به زبان فارسی تألیف کرد.

در سال ۱۴۸۶ (= ۸۹۱ ه. ق.) فضل الله سفری به آذربایجان کرد و در ژوئیه (= ماه شعبان) همان سال به اردوی تابستانی آق قوینلو در سهند رسید . در همانجا در حضور سلطان یعقوب زمین ادب بوسید و کتاب پارسی خود را به او تقدیم داشت. یعقوب بدو تکلیف کرد که مقدمه کتاب یعنی قسمتی را که به ستایش خدا مخصوص است بخواند تا دریابد در نگارش چه اندازه مایه دارد . این قسمت مورد پسند خاطر شاه واقع شد و شاه بدوامر کرد که اثری در باب تاریخ دوره زمامداری او تألیف کند. فضل الله وقایع دوره خود را بر حسب آنچه خود می دانست نوشت و درباره حوادث قبل از آن عصر روایات شفاهی را مأخذ کار خود قرار داد. فضل الله می کوشید در اثر خود همواره این قاعده و اصل را رعایت کند که تنها به ذکر «وقایع و حوادث حقیقی» پردازد. این تاریخ در زمان فرمانروائی بایسنقر یعنی بین سالهای ۱۴۹۰ تا ۱۴۹۳ (= ۸۹۵ تا ۸۹۸ ه. ق.) به پایان رسید.

فضل الله در عین آنکه به سمت «مورخ دربار» منصوب شد به دیوان

نیز راه یافت و در آنجا نیز مانند دائی خود در دربار هرات منشی شد. هنگامی که در پائیز سال ۱۴۸۷ (= ۸۹۲ ه.ق.) فرستاده حسین بایقرا با نامه‌ای که به قلم دائی فضل‌الله بود به تبریز رسید، سلطان یعقوب نیز خواهرزاده نویسنده یعنی فضل‌الله را به تهیه جواب آن نامه مأمور کرد. بعدها هنگام طغیان صفویه که ذکر آن به تفصیل در اثر فضل‌الله آمده است او در ملازمت سلطان یعقوب به اردبیل رفت. گزارش او در باره بنای مستحکمی که شیخ حیدر در میان باغی به ساختن آن فرمان داده است شهادت عینی خود اوست.

در باره وقایع زندگی فضل‌الله پس از زوال آق‌قویونلو مامی دانیم او که سنی و در نتیجه از دشمنان سرسخت صفویه بود به ترکستان رفت و در آنجا در سال ۱۵۰۸ (= ۹۱۳ ه.ق.) در ملازمت محمد شیبانی که خان ازبك بود در سومین لشکر کشی ضد «قزاقها» شرکت جست. بین راه بیمار شد و به سغناق رفت. در سپتامبر ۱۵۰۹ (= نیمه جمادی الاولی تا نیمه جمادی الاخری ۹۱۵ ه.ق.) اثر تاریخی دیگری را که در بخارا به نام مهمان نامه بخارا شروع کرده بود به پایان برد. در این اثر وقایع آن دوره ترکستان غربی توصیف شده است.^۱ وی در خدمت ازبکها بود که در سیزدهم آوریل ۱۵۲۱ (= جمادی الاولی ۹۲۷ ه.ق.) در بخارا مرد.^۲

هرگاه زندگی این مورخ که تا کنون تقریباً ناشناخته بود در

۱ - تنها نسخه خطی این کتاب در استانبول است. رجوع کنید به نسخه‌های خطی تاریخی فارسی در کتابخانه‌های استانبول تألیف تاور (Tauer)، صفحات

۴۸۱-۳

۲ - احسن التواریخ، قسمت دهم، صفحه ۱۷۴

اینجا نسبة به صورت مشروح توصیف شد از آن رو بود که «جنگاورپهای قدرتمندان» از نظر تاریخ تمدن و فرهنگ اهمیت قاطع ندارد بلکه اخبار مربوط به پیشگامان تحولات فکری یا موجدین واقعی فرهنگ و به عبارت دیگر دانشمندان، هنرمندان، شاعران، مبردان سیاست، روحانیان، پیشه‌وران و برزگران از این نظر ارزش خاص دارد. سرنوشت این مورخ درباره‌ی از بسیاری جهات روشنگر اوضاع روزگار اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی (= اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری) در شرق نزدیک است، او که يك ايراني پاك‌نژاد، يك تاجيك اصفهانی بود به امرای ترك آق قوینلو و همچنین به ازبکها که به هم نژادان و مردم مملکت او تحکم می کردند و آنها را تحت فشار می گذاردند با کمال صداقت و صمیمیت خدمت می کرد بدون اینکه تحت تأثیر عقاید سنی بتواند طلوع نهضت صفوی را پیش بینی کند و به حقیقت جنبشی که راه را برای تجدید حیات ایران می کوبید و هموار می کرد آگاه شود.

يك مورخ دیگر نیز در ابتداء در دربار یعقوب خدمت می کرد و البته در آن دوران فقط یکی از منشیان دیوانی بود ولی بعدها در اثر نگارش تاریخ سلاطین عثمانی به فارسی متکلف و پرطمطراقی مشهور شد. سخن از ادریس بدلیسی است که کُرد بود و مذهب سنی داشت. او در سال ۱۴۸۵ (= ۸۹۰ ه. ق.) از طرف سلطان یعقوب نامه تیریکی خطاب به سلطان بایزید دوم تهیه کرد که باعث جلب توجه و تحسین وی گردید. ادریس نیز هنگامی که اسمعیل دولت صفوی را تأسیس کرد (۱۵۰۱ = ۹۰۷ ه. ق.) مهاجرت کرد اما همچون فضل الله به شرق نرفت بلکه

در استانبول به باب عالی روی آورد^۱.

از شعرای ایرانی که طالب تقرب به سلطان یعقوب شدند و به این فیض رسیدند می‌توان بابا فغانی شیرازی و از او گذشته اهلی شیرازی را نام برد که با هرات نیز روابط حسنه داشت. در دوره سلطان حسین بسایقرا برای رشد علم و هنر و ادب در هرات زمینه بسیار مساعدی فراهم بود؛ سرانجام باید بنائی را ذکر کرد که در عین حال هم شاعر زبردستی بود و هم خوشنویس و موسیقی‌شناس ماهری. اما زبان تندى داشت و سرانجام نیز با نوشتن هجویه‌ای برای میرعلیشیر نوائی شاعر و سیاستمدار برجسته تیموری شهرتی به هم زد و به همان سبب نیز ناگزیر به فرار از هرات شد. او در دربار سلطان یعقوب کتاب «بهرام و بهروز» خود را تألیف کرد؛ پس از مرگ سلطان یعقوب هنگامی که محمد شیبانی هرات را تصرف کرد او باز به هرات بازگشت^۲. چنین به نظر می‌آید که تنها آن عده از شعرا به پایتخت آق قویونلو روی می‌آوردند که به‌علتی در هرات توفیق نمی‌یافتند.

هر چند اوزون حسن از گشاده دستی و ابراز عواطف خود به شعرای پارسی هرگز دریغ نمی‌ورزید - البته با در نظر گرفتن این حقیقت که زبان محاوره دربار او ترکی آذربایجانی بود - هرگز ما شاعر نامداری در زمره ملازمان او نمی‌بینیم. البته ملاقاتی که جامی از اوزون حسن کرد از این اصل مستثنی است.

این شاعر که در زمان حیات خود همه‌جا مورد احترام و اکرام

۱ - Babinger, GOW 45/6; Mehmet Sükrü, *Das Hest Bibist des Idris Bitlisi*, in: *Der Islam*, Bd. 19 (1931), S 131-157

۲ - Huart 212/3; Krymskij 138

بود و یکی از گویندگان نادر ایران است که در مغرب زمین نیز شناخته شده است در اوت ۱۴۷۲ (= ربیع الاول ۸۷۷ ه. ق.) از هرات به راه افتاد تا به زیارت مکه برود. به هنگام بازگشت، درست روزی به حلب رسید که اوزون حسن نزدیک تر جان شکست خورد (۱۲ اوت ۱۴۷۳ = ۸۷۸ ه. ق.). آنگاه جامی از طریق پیرا به آمد سفر کرد. محمد بیگ، حاکم آمد به علت برقراری جنگ، سیصد نفر ترکمن همراه او کرد و جامی در حمایت این ترکمن‌ها در هفدهم اکتبر ۱۴۷۳ (= ۸۷۸ ه. ق.) به تبریز وارد شد. اوزون حسن نزدیک ترین محارم خود - یعنی قاضی و مورخ خود ابوبکر طهرانی و درویش قاسم شقادل (؟) - را به استقبال او فرستاد؛ سایر بزرگان و اعظم مملکت به دنبال این دوتن بودند. شاعر با حد اعلای احترام و اجلال نزد فرمانروا هدایت شد. اوزون حسن او را به مهر بانی تمام پذیرفت، بخشی شاهانه کرد و از او صمیمانه خواست که در دربارش بماند. با وجود اینها جامی فقط ده روز در آنجا ماند و آنگاه به این بهانه که می خواهد یک بار دیگر مادر کهنسال خود را ببیند به هرات بازگشت.^۱

دیانت در دربار اوزون حسن

اینکه در قرن پانزدهم (= قرن نهم ه. ق.) در آسیای صغیر دین رحال تغییر و تحول بود و در اثر مشکلات ناشی از جنگ و فقر اقتصادی حاصل از آن، این تغییر و تحول بالفعل تقویت و تسریع می شد امری است

که از نظر محققان آلمانی مکتوم نمانده است و آنها بارها بدان پرداخته اند. این تحول که موجب ظهور و طلوع سریع دولت صفوی شد سایه خود را بر زندگی روزمره دربار اوزون حسن نیز افکنده بود. در اینجا هدف ما تحقیقات مربوط به تاریخ مذاهب نیست بلکه فقط می خواهیم به ذکر آنچه مربوط به بحث اصلی کارماست پردازیم.

منشی بوداق در اثر^۱ خود می نویسد: بسیاری از علمای دین در ملازمت امیر حسن بیگ بودند و همواره بحث از فقه، سخنان پیغمبر و تفسیر قرآن بود. اوزون حسن حتی قبل از رسیدن به قدرت به معاشرت با شیوخ و حکما اهمیت بسیار می داد.

روایت يك مأخذ دیگر^۲ مناسبات اوزون حسن را با روحانیون به نحو خاصی مطرح می کند و ما از این روایت به خوبی به تمایلات دینی این مرد و به وضع خاصی که در مقابل مسائل ایمانی اتخاذ کرده بود پی می بریم.

در این کتاب چنین آمده است: چنین گویند که اوزون حسن به قرائت قرآن رغبت تمام داشت و با ساده دلی تمام که از صفات ترکان است درباره هر نکته و مطلب به تفکر و تأمل می پرداخت. او روزی حاصل افکار پیریشان خود را به منشی تقریر کرد. اثر مکتوب را به زیبایی تذهیب و تجلید کردند. پس از آنکه وی همه علماء را به حضور طلبید، کتاب را در دست گرفت و قطعاتی از آن را به صدای بلند خواند.

۱- برگ ۲۶۹b

۲- مرآت الادوار و مرقات الاخبار تألیف محمد ملقب به مصلح الدین لاری انصاری، صفحات ۲۲۸b تا ۲۲۹a

حضار از شنیدن مضامینی که قرائت شده بود غرق حیرت شدند؛ اما هیچ کس جسارت نکرد عقیده خود را ابراز کند مگر مولانا علی فرمه. اصفهانی که از علماء و روحانیون محترم و با نفوذ روزگار خود بود. او گفت آنچه شنیده شد جز مطالب نامربوط و گزافه نیست و سخنانی از این قبیل پایه و اساسی ندارد. اوزون حسن ناگزیر پرسید مگر او دیوانه شده است که در چنین مجمعی این سخنان نسنجیده را می گوید؟ مولانا علی فرمه در پاسخ گفت هیچ دیوانه نیست و محرک او در آن گفته غیرت و حمیت دین است و کسانی نیز که در آنجا ایستاده اند همه می دانند که حق با او است ولی برای اینکه خاطر سلطان را نرنجانند از تصدیق این معنی ابا دارند زیرا رعایت آداب درباری را از پاساداری حق و حقیقت گرامی تر می شمارند.

حسن بیک از علمای حاضر پرسید که آیا این ادعا حقیقت دارد همه تصدیق کردند که آری او راست می گوید؛ هر گاه مولانا درشت و بی ادبانه سخن گفته است از آنرو بوده که می خواسته امیر را آگاه گرداند که کتب فقهی نیز مانند قرآن کریم به زبان عربی است و بدون وقوف به عربی و تسلط کافی بر این زبان به درستی از مطالب فقهی و دینی آگاه نمی توان شد و در غیر این صورت در نوامیس و قوانین دین خطا و تناقض عارض آدمی می گردد.

این شایسته توجه است که اوزون حسن در قبال این وضع روحانیون، دیگر در صحت افکار و تصورات دینی خود پافشاری نکرد و از این هم گذشته دستور داد ابریق ولگن بیاورند و در حضور همه نوشته کتاب را شست.

از مجموع این داستان چنین برمی آید که اوزون حسن در باطن به آیین درویشان رغبت داشت و ما بر این مدعی دلایل بسیار داریم. درست است که در مورد شیخ جنید پای مسائل سیاسی در میان بود ولی باز بی جهت نبود که اوزون حسن به آن اندازه به صفویه روی خوش نشان می داد؛ بی جهت نبود که یکی از نزدیکترین کسان و محارم اوزون حسن درویش قاسم شقادل بود؛ بی جهت نبود که او چهار هزار زاویه و خانقاه در سرزمین خود برپای کرد. نحوه دادرسی اوزون حسن نیز بر آنچه گفته شد شاهی است. باز منشی بوداق می نویسد: «هنگامی که او نماز صبح خود را به پایان می رساند طبل های عدالت به علامت تشکیل شدن دیوان به صدا در می آمد. پس از آن وی خود می آمد، خر قه ای درویشی در بر می کرد و شالی پشمین به کمر می بست؛ سینه خود را با پوست خامی که حاشیه ای از پوست بره داشت می پوشاند. با این شکل بر تخت می نشست و شاهزادگان و امراء در چپ و راست او می ایستادند. او هر مسکین یا درویشی را که شکایتی داشت به حضور می خواند، به مطلب او گوش فرا می داد و با يك کلمه درباره آن موضوع حکم می کرد. چون در چنین اجتماعات درباری همواره منشی های درباری نیز حضور داشتند فرمان امیر فوراً تحریر می شد و تسلیم متقاضی می گردید. این فرمان ها اعتبار بلاقید و شرط داشت و هرگز تغییری در آن داده نمی شد».

اینکه اوزون حسن شخصاً به آیین صفویان گرویده بود و اینکه او طبق ذکر یکی از وقایع نگاران ایرانی^۲ از پیروان شیخ جنید بوده

۱- برگ ۲۶۹ b

۲- تاریخ حیدری، صفحه ۵۷۴۲؛ تاریخ اسمعیل، صفحه ۱۴b

است به حق می تواند مورد تردید قرار گیرد. بیشتر می توان پذیرفت که او به مشایخ و درویشها علی العموم عنایتی داشته است نه تنها به صفویه. البته صفویه به علت نفوذ سیاسی خود بر سایر فرقه‌ها ترجیح داشته‌اند. مثلاً از کسی به نام صوفی شیخ دده عمر از ناحیه آیدین واقع در غرب آناتولی چنین مذکور است که اوزون حسن او را به تبریز خواند و به دلخواه همسرش سلجوق خاتون در حق او ملاطفت بسیار کرد؛ پدر سلجوق خاتون تکه‌ای در اختیار شیخ گذارده بود که از بناهای مادر متدین جهان‌شاه در تبریز بود.^۱

اگر بتوان جرأت کرد و از آنچه گفته شد نتیجه گرفت که اوزون حسن شخصاً به صوفیگری و از آن طریق به تعالیم شیعی نزدیک بوده از طرف دیگر این نیز قطعی است که او مذهب شیعی نداشته است زیرا دشمن او جهان‌شاه و قره قویونلو بدین اعتقاد بوده‌اند (آق قویونلو عموماً اهل تسنن بوده‌اند). زیرا هنگامی که در بهار سال ۱۴۶۴ (= ۸۶۸ ه. ق.) حسن علی پسر جهان‌شاه در حین بازگشت از عربستان به اوزون حسن پناهنده شد (پدرش او را در سال ۱۴۵۹ = ۸۶۳/۴ ه. ق. تبعید کرده بود) و علناً در دربار دیار بکر «بی‌دینی» خود را نشان داد. مثلاً این باعث ناراحتی و حیرت همگان شد که حسن علی نه نمازهای واجب را می‌گذارد و نه پس از مواقعه غسل می‌کرد. اوزون حسن او را از کشور خویش راند.^۲ در پایان این مقال شایسته است که شمه‌ای نیز به مناسبات اوزون حسن با مسیحیت به پردازیم. تردیدی در این مطلب نیست که اوزون

۱ - شقائق نعمانیة تألیف احمد ابن مصطفی تاش کوپروزاده ، صفحه ۲۸۲

۲ - احسن التواریخ ، قسمت نهم، صفحه ۱۰۴b

حسن در برابر مسیحیت بردباری و گذشت از خودنشان می‌داد؛ به یاد بیاوریم ازدواج او را با دسپینا خاتون یا کمک‌کی را که او به بنای کلیسای ارمنی کرد. در مغرب زمین نه تنها او را مردی می‌دانستند که در قبال دین مسیح از خود اغماض بسیار نشان می‌دهد بلکه او را یکی از دوستان مسیحیت می‌شمردند. در اثر اتحادی که او با ونیز داشت و خصوصیتی که با عثمانیها از خود نشان می‌داد «اوسون کاسانو»^۱ یا «آسام بک»^۲ در اروپا در حدود سال ۱۴۷۰ (= ۵/۸۷۴ ه. ق.) دارای شخصیتی رومان‌تیک شده بود و در باره‌اش داستانهای عجیب و غریبی نقل می‌کردند. در یکی از منابع به زبان لاتینی^۳ نه تنها چنین مذکور است که اوزون حسن دوست مهربان مسیحیت است (*Cristianorum amicissimus*) بلکه به روی شانه راست خود علامت صلیبی هم دارد (*Crucem in humero dextro deferens*)! اما در عوض این نیز مایه تعجب بسیار است که پنج بار غارت شدن گرجستان مسیحی بدست اوزون حسن در اروپا به هیچ وجه موجب سوء شهرتی برای او نگردید و حتی تزلزل و تردیدی هم در بنیان این اعتقاد ایجاد نکرد که او طرفدار و دوستدار مسیحیان است. در حقیقت باید گفت که اوزون حسن در قبال دین مسیح فقط اغماض داشت ولی از این حد پارا فراتر نباید گذاشت.

۱- Ussun Cassano

۲- Assambeck

۳- *Codex Latinus Monacensis* 18770, Bl. 192



نگاهی به گذشته

ما توانستیم علی‌الاجمال با میراث فرهنگی که اوزون حسن از خود برای صفویان به یادگار گذاشت آشناشویم. این میراث رویهمرفته چندان اساسی و جامع‌الاطراف نبود که بتوانیم بگوئیم نضج فرهنگی و مدنی ایران در دوره صفویه در قرن شانزدهم (= قرن دهم ه.ق.) منحصرأ بر آن پایه و شالوده بوده است.

برای روشن کردن وضع تعلیم و تربیت و آداب و رسوم در دولت اوزون حسن باید بگوئیم عدم تسلط او بر خراسان اهمیت قاطع داشت؛ زیرا پس از غلبه بر ابوسعید کوشش او برای دست یافتن بر مشرق خراسان چنانکه می‌دانیم باشکست مواجه شد. خراسان در آن دوران مرکز و مهد فرهنگ درخشان ایران بود و فرمانروایان آق‌قویونلو با تمام تلاشی که کردند نتوانستند چیزی برابر بادربار باشکوه تیموری درهرات ایجاد کنند. هر گاه مطلب را از این دیدگاه خاص مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که انضمام خراسان به دولت صفوی شاه اسمعیل واقعهای است که از نظر تاریخ فرهنگ تأثیر بسیار داشته است. نیروهای ملی ایران در دوره صفویان در تمام عرصه‌های زندگی فکری و هنری به نحوی کاملاً متفاوت از آنچه در دوره نفوذ بیگانگانی مانند اوزون حسن

و پسرانش می‌توانست جلوه‌کنند مجال ظهور و بروز یافت.

حوادث مربوط به تسلط ترکمانان در قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) از نظر تنوع، کثرت و ارتباطات متقابل آن چنان صحنه‌رنگارنگی ایجاد کرده‌است که ما نمی‌توانیم ادعا کنیم در این اثر حتی به‌صورتی نسبتاً کامل به‌شرح و توصیف آن پرداخته باشیم. اما آرزوی دست یافتن به کمال به‌ندرت ممکن است به‌کوششی که هدف آن نشان دادن تنوع در لباس وحدت است توأم گردد. اینکه نیمه دوم قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) برای ایران اصولاً دوره تغییر و تحول به‌شمار می‌رود مانع بزرگی در راه تجسم جامع و مانع اوضاع این‌زمان است. اما این عصر به‌خصوص از آن جهت اهمیت بسیار دارد که باز راه را برای اعتلاء و ترقی ملی ایران و بالنتیجه شکفتگی فرهنگی قوم ایرانی که از نژاد آریائی است هموار می‌کند.

تعليقات

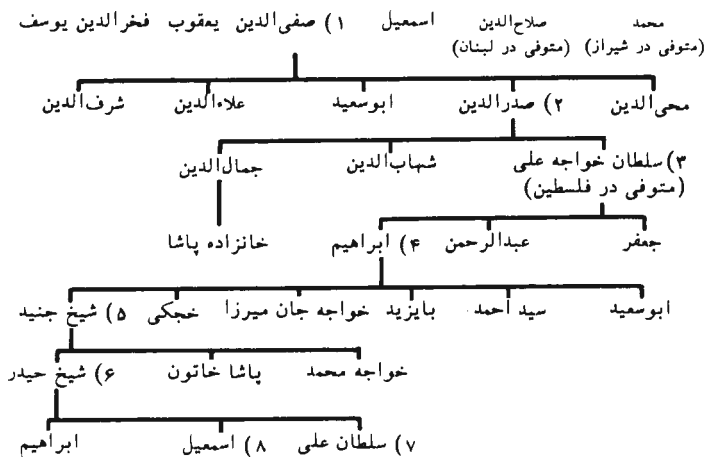
(۱) -- شجره نامه صفويه :

علي ابن ابي طالب - امام حسين - امام زين العابدين - امام محمد باقر -
امام جعفر صادق - امام موسی کاظم - سید ابوالقاسم حمزه -- سید
ابوالقاسم محمد - سید محمد اعرابی - سید احمد - سید اسمعیل - سید
محمد - سید جعفر - سید ابراهیم - سید محمد - حسن - محمد -
شرفشاه - محمد - فیروز شاه زرین کلاه - عوض الحافظ الخوآص -
محمد الحافظ -- شیخ صلاح الدین رشید - قطب الدین -- سید صالح -
شیخ امین الدین جبرائیل - شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحق .

(۲) -- تاریخ عباسی تألیف جلال الدین محمد منجم یزدی ، صفحه ۲b ؛ در آنجا چنین آمده است: سید فیروزشاه زرین کلاه از یمن خارج شد زیرا شمس الدوله و (فخر) الدین تورانشاه ابن ایوب این سرزمین را تسخیر کرد ؛ در سال ۵۶۹ (= ۱۱۷۳/۴ میلادی) در محلی به نام رنگین مستقر گردید . در واقع نیز تورانشاه ، برادر صلاح الدین در فوریه سال ۱۱۷۴ (= رجب ۵۶۹ هـ . ق .) حکومت سلسله ایوبی را در یمن مستقر ساخت (ابن الاثیر ، جلد یازدهم ، صفحه ۲۶۰ و بعد از آن) . رنگین (چنانکه از سلسله النسب صفویه ، صفحه ۱۱ برمی آید) در

کنار کوهستان مستور از جنگل گیلان قرار داشته است؛ فیروزشاه که صاحب رمه بسیار بود به خصوص این ناحیه را که مرتعی بسیار غنی است انتخاب کرده است.

پسر او به نام عوض به اسفر نجان در حوالی اردبیل نقل مکان کرد؛ نواده او کلخوران را به عنوان مقر خود تعیین نمود. شیخ صفی که بعدها اردبیل را مقر دائمی شیوخ صفوی قرار داد در همین کلخوران به دنیا آمد (سلسله النسب صفویه، صفحات ۱۲ تا ۱۷).



(۳) - طرح تاریخ قبیله قره قوینلو

شرح و تفصیل در باره طایفه قره قوینلو (که بارانی نیز نامیده می شود) در حوصله این مختصر نیست به خصوص که ولادیمیر مینورسکی ضمن مراسله ای به من اطلاع داده است که قصد دارد در دوره اوقاف گیب اثر مبسوطی در باره سرنوشت قره قوینلو و آق قوینلو منتشر سازد.

بنابر این ، در این جا به ذکر اهم مطالب برای تکمیل کتاب خود اکتفا می‌ورزیم (بیشتر این اطلاعات از مراجع ذیل مأخوذ است : صحائف الاخبار تألیف منجم باشی ، جلد سوم ، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۲ ؛ جهان آرا تألیف احمد بن محمد القاضی ملقب به غفاری ، صفحات ۳۶b تا ۳۸a ؛ نخبه التواریخ و الاخبار تألیف محمد بن محمد الدینوری ، صفحه ۴۴). بهارلوها در داخل قبیله قره‌قوینلو تیره مخصوصی بودند که بعدها در شمار برجسته‌ترین طرفداران و هواخواهان نهضت صفوی درآمدند. اولین پیشوای مشهور قره‌قوینلو بایرام‌خواجه بود که شهرهای موصل و ارجیش را نیز تصرف نمود . در سال ۷۸۲ (= ۱۳۸۰ میلادی) پسرش قره‌محمد به جانشینی او رسید . او در سال ۷۹۲ (= ۱۳۹۰ میلادی) مرد و پسرش قره‌یوسف جانشین وی شد.

قره یوسف

قره یوسف در آذربایجان فرمان‌راند و تبریز پایتخت وی بود. او از دست تیمور به سلطان ایلدرم بایزید پناه برد اما تازه پس از مرگ تیمور توانست از صدماتی که در اثر هجوم تاتارها متحمل شده بود بیاساید. در سال ۸۰۹ (= ۱۴۱۲ میلادی)^۱ او بر فرمانروای شیروان به نام شیخ ابراهیم و پادشاه گرجستان موسوم به قسطنطین (کستانتین) پیروز شد؛ در سال ۸۲۲ (= ۱۴۱۹ میلادی) عراق عجم را به قلمرو خود ضمیمه ساخت . در ذوالحجه ۸۲۳ (= دسامبر ۱۴۲۰ میلادی) هنگامی که

۱ - سال ۸۰۹ ه . ق . با سال ۱۴۰۶/۷ میلادی مسیحی مطابق است . گویا اشتباه چاپی رخ داده باشد. (مترجم)

شاهرخ تیموری بالشکری جرّار از خراسان قصد او را داشت مرگ او را در ربود. وی صاحب شش پسر بود: پیربوداق، اسکندر، جهانشاه، شاه محمد، اسپان و ابوسعید.

قره اسکندر

چون پیربوداق بلافاصله پس از پدر جهان را به‌درد گفت ابتدا قره اسکندر جای‌نشین‌اوشد. او در ۲۷ رجب ۸۲۴ (= ۲۸ ژوئیه ۱۴۲۱) با شاهرخ جنگید اما از او شکست خورد و ناگزیر از فرار شد. پس از بازگشت شاهرخ او باز آذربایجان را متصرف گردید؛ در سال ۸۲۸ (= ۱۴۲۵ میلادی) او بر حاکم اخلاط و در سال ۸۳۰ (= ۱۴۲۷ میلادی) بر حکمران کردستان پیروز گشت. در هفدهم ذوالحجه ۸۳۲ (= ۱۷ سپتامبر ۱۴۲۸ میلادی) با شاهرخ که باز به جنگ او آمده بود درگیر شد و مجدداً شکست خورد و به روم گریخت در حالی که برادر او ابوسعید توسط شاهرخ به حکمرانی تبریز منصوب گردید. باز قره اسکندر مراجعت کرد، ابوسعید را شکست داد و قلمرو او را متصرف شد.

جهانشاه

در سال ۸۳۸ (= ۱۴۳۵ میلادی) شاهرخ برای سومین بار از خراسان بازگشت و در ماه اوت (= احتمالاً محرم) همین سال جهانشاه را به نیابت سلطنت آذربایجان منصوب کرد. اما چون برادر جهانشاه

سال بعد از روم باز گشت در آخر ثویثه ۱۴۳۶ (= صفر ۸۴۰ ه. ق.) در صوفیان نزدیک تبریز کار به جنگ انجامید. قره اسکندر شکست خورد و به حصار النجق که در آن نزدیکی بود عقب نشینی کرد. در همین قلعه بود که او در بیست و پنجم شوال ۸۴۱ که با ۲۱ آوریل ۱۴۳۸ برابر است (به تبعیت از قول غفاری در جهان آرا، صفحه ۳۸۵؛ در النجوم الزاهره، جلد ششم، صفحه ۸۵۵ ذوالقعدة آمده است. ابتدای ذوالقعدة ۸۴۱ مصادف است با ۲۶ آوریل ۱۴۳۸ مسیحی) به دست پسرش شاه قباد به قتل رسید.

جهان شاه انتقام قتل قره اسکندر را گرفت و چون هیچک از برادران دیگر او شاه محمد واسپان در آن زمان در قید حیات نبودند (این هر دو یکی پس از دیگری به حکمرانی بغداد رسیده بودند) دیگر او در کار حکومت خود معارضی نداشت.

(۴) - اجداد اوزون حسن.

قاضی غفاری (برگ ۳۹۵) شجرة النسب اوزون حسن را با پنجاه و دو واسطه به اغوزخان می رساند (از طریق چهارمین پسر او، گک خان). ولین فرمانروای آق قویونلو که، سوای نام و نشان مختصر اطلاعی هم از احوال او داریم کسی بود (طبق نوشته جنابی در «تاریخ»، صفحه ۱۱۵۱) به نام علاءالدین ابن تورعلی بیگ که توانست (هر چند به صورت وقت) موصل را تسخیر کند (رجوع کنید به مرئی التواریخ، صفحه ۴۸). پس از وی برادرش فخرالدین قتلو (یا قتلغ) بیگ به حکومت سید. پس از مرگ فخرالدین پسرش بهاءالدین عثمان بیگ قره یلوک ریاست قبیله آق قویونلو رسید. (نام این قبیله را به تبعیت از نام

بزرگترین پسر گک خان بایندری هم می گویند).

(۵) - عثمان بیگ

هنگامی که تیمور لنگ در سال ۱۴۰۰ (= ۸۰۲/۳ ه. ق.) به آسیای صغیر آمد عثمان بیگ به او اظهار انقیاد کرد و در لشکر او در سوریه و آناتولی (کلاویخو، صفحه ۱۳۴) جنگید و به ازا خدمت خود فرمانروائی سرزمین دیاربکر را از تیمور گرفت. عثمان بیگ این سرزمین را تملک کرد و حکام سرزمین های مجاور را نیز راند. پس از مرگ تیمور، عثمان بیگ از موقع استفاده کرد و هنگامی که قره یوسف ابن محمد (۷۹۲ تا ۸۲۳ ه. ق. = ۱۳۹۰ تا ۱۴۲۰ میلادی) با ابوبکر ابن میرانشاه نواده تیمور در حال مصاف بود در حدود سال ۱۴۰۸ میلادی (= ۸۱۰/۱۱ ه. ق.) رها را گرفت و ماردین را محاصره کرد (صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحات ۱۵۵/۶ و ۱۴۹). در سال ۸۳۱ (= ۱۴۲۸ میلادی) عثمان بیگ حاکم سیواس و توقات را به نام قاضی برهان الدین احمد و در سال ۸۳۹ (= ۱۴۳۵ میلادی) فرمانروای حلب و دمشق را به نام ملک عادل جکم و فرمانروای ماردین را به نام ملک ظاهر عیسی («تاریخ» تألیف مصطفی جنایی، صفحه ۱۱۵b) را شکست داد.

هنگامی که اسکندر ابن قره یوسف از قبیله قره قوینلو ناگزیر شد برای سومین بار از برابر شاهرخ تیموری که از مشرق ایران به طرف او روی آورده بود بگریزد و به روم روی آورد عثمان بیگ در حوالی ارز روم به مقابله با او شتافت (تاریخ حیدری، ص ۵۷۳b). در حین جنگ او از ناحیه سرزخم هولناکی برداشت و از اسب فروافتاد؛

او را به ارز روم بردند و در همانجا بود که در هشتاد سالگی مرد و توسط پسرش شیخ حسن به خاک سپرده شد (ماه صفر ۸۳۹ = آخر اوت ۱۴۳۵ مسیحی) (جهان آرا ، صفحه ۴۰۵؛ احسن التواریخ ، قسمت نهم ، صفحه b ۴۸). اسکندر ارز روم را تصرف کرد و دستور داد تا قبر را نبش کنند و سر از تن جسد جدا سازند . آنگاه سر جسد را با سر اجساد بسیاری از خانواده «زالوی سیاه» به قاهره به دربار پادشاه مماليك فرستاد؛ سلطان ملك اشرف دستور داد تا سه روز تمام آن سر را از دروازه زویله بیاورند (نوامبر ۱۴۳۵)^۱ (النجوم الزاهرة ، جلد ششم ، ص ۷۴۰؛ «تاریخ» اثر مصطفی جنبی ، ص ۱۱۵b).

(۶) - علی بیگ

هنگامی که عثمان بیگ قره ایلوک در ۱۴۳۵ (= ۸۳۹ ه.ق.) مرد هفت پسر از او به جای ماند (بایزید با پدر در ارز روم کشته شده بود): ملی (در دیار بکر)، حمزه (در کماخ)، یعقوب (در ارزنجان)، محمود در دیار بکر) ، محمد ، قاسم و شیخ حسن (رجوع کنید به شجرهٔ تانوادگی در آخر این مقال ؛ عاشق پاشا زاده در تواریخ آل عثمان ، فحیه ۲۴۷ ؛ طبق اظهار بهشتی در «تاریخ» ، صفحه ۱۸۵b عثمان پسری م به نام مراد داشته است).

بدو علی جانشین پدر شد. وی جهانگیر ، ارشد پسران خود را در بد گذاشت و پسر کوچکتر خود حسن (اوزون حسن) را به عنوان وثیقهٔ اداری خود به قاهره فرستاد. اما چون سلطان ملك اشرف با آق قویونلو سر بی مهری بود (قره عثمان يك بار [۱۴۰۶ = ۸۰۸/۹ ه.ق.] در - برابر است با ربیع الثانی و جمادی الاولى سال ۸۳۹ هجری قمری. (مترجم)

لشکر کشی به ماردین سپاه مصری را شکست داده بود، احسن التواریخ تألیف حسن روملو، قسمت نهم، صفحه ۵ b) این شاهزاده جوان را زندانی کرده در همان موقع يك لشکر دولت مماليك به طرف آمد به راه افتاد، جهانگیر اسیر شد و او را به قاهره نزد برادرش اوزون حسن فرستادند. علی بیگ با اندوه و ناراحتی بسیار به خرپوت رفت تا با قره اسکندر بجنگد، اما سال بعد (۱۴۳۷ = ۸۴۰/۱ ق.) به آمد باز گشت (احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحات a ۵۰ تا ۵۱ b).

به هر تقدیر کمی پس از این واقعه سلطه او بر قبیله آق قویونلو دچار تزلزل شد؛ برادرش حمزه (باز در سال ۱۴۳۷ = ۸۴۰/۱ ق.) از ماردین به دیار بکر آمد، علی بیگ و محمود را راند (اکتبر = ربیع الثانی، طبق النجوم الزاهره، جلد ششم، صفحه ۷۵۷)، محمود را به آمدن نزد خود اغوا کرد و او را کور ساخت. محمود نزد فرمانروای قره قویونلو (جهانشاه) گریخت و علی بیگ به سلطان مراد دوم پناه برد. او پسران خود اوزون حسن و اوئیس (ظاهراً شاهزادگانی که در قاهره به زندان افتاده بودند مجدداً آزاد شده بودند) را برای گرفتن کمک نزد سلطان ملك اشرف فرستاد (صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۵۶؛ احسن التواریخ حسن روملو، قسمت نهم، صفحه a ۵۲). جهانگیر که پسر ارشد بود در حصن منصور در حوالی حلب ماند (السلوک لمعرفة دول الملوك تألیف مقریزی، صفحه b ۱۵۴) و هنگامی که عمو (یا دایی) او یعقوب در نیمه ماه ژوئن ۱۴۳۸ (= ذی الحجه ۸۴۱ ق.) ناگزیر شد دروازه های ارزنجان را به روی سپاه مصر بگشاید، او از طرف سلطان جدید (برسبای) به حکومت همان دیار منصوب شد (السلوک لمعرفة دول الملوك تألیف

مقریزی، صفحه ۱۴۷ a، برای سایر جزئیات رجوع کنید به صفحات ۸ / ۲۰۷ جلد پنجم اثر Weil)

در این اثنا علی بیگ، اسکلیب را از طرف سلطان عثمانی به تیول گرفته بود؛ بعدها به حلب رفت، سلطان جقمق مستمری برای او تعیین کرد و از حمزه نیز خواست تا قدری از اراضی متصرفی خود را به برادرش واگذارد. علی بدین طریق سرزمین ادره‌ها را به دست آورد که پس از مرگ او در سال ۱۴۴۱ (= ۸۴۴ ه.ق.) در حلب (احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۵۳ a)، از طرف اوزون حسن به تصرف درآمد. حمزه سه سال پس از آن جهانگیر برادر حسن را از حصن منصور به ماردین خواند و در حال مرگ او را به جانشینی خود معین نمود (تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحه ۲۴۸؛ طبق گزارش منجم باشی در صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۵۶ حمزه در آمد مرد؛ در النجوم الزاهرة جلد هفتم، صفحه ۲۹۶ آمده است که حمزه در ماه رجب ۸۴۸ که برابر بانیمة دوم اکتبر ۱۴۴۴ است مرد).

(۷) - طبق گزارش جنابی («تاریخ»، صفحه ۱۱۹ b) و مراجع مصری (النجوم الزاهرة، جلد هفتم، صفحه ۲۰۱ و حوادث الدهور فی مدی الايام والشهور تألیف ابن تغری بردی، صفحه ۷۹) جهان شاه رئیس قره قوینلو، در بهار (ژوئن ۱۴۵۰ = جمادی الاولى و جمادی الثانی ۸۵۴ ه.ق.) شهرهای دیار بکر و ماردین را از چنگ جهانگیر خارج کرد. جهانگیر به حلب گریخت. سلطان جقمق يك لشکر کمکی بدانجا فرستاد تا از شیخون قره قوینلو جلوگیری کند. اوایل آوریل ۱۴۵۱ (= ربیع الاولی ۸۵۵ ه.ق.) در قاهره مطلع شدند (حوادث الدهور تألیف

این تغری بردی، صفحه ۱۰۴) که جهانگیر برادرش حسن (یعنی اوزون حسن) را به جنگ عمویش که او هم به همین نام بود فرستاده است. اوزون حسن شب هنگام برای این شیخ حسن ابن قره ایلوک و همه سپاهی که از طرف قره قوینلو در اختیار او قرار داده شده بود شبیخون زد، او را شکست داد و آنگاه به آمد نزد جهانگیر بازگشت.

از این گزارش روشن می شود که اوزون حسن باشکست دادن شیخ حسن برادرش را از مهلکه خطرناکی رها نیده است؛ در بهار ۱۴۵۲ (= ۸۵۶ ه. ق.) جهان شاه ناگزیر شد از دیار بکر به تبریز مراجعت کند و به عقد صلح با جهانگیر تن در دهد (حوادث الدهور، صفحه ۱۲۷). از عموی دیگر او به نام قاسم در مراجع ما دیگر ذکر نیست؛ ظاهراً او ناگزیر شده که رها را که روزی به کمک لشکر سلطان مصر گرفته بود به او پس برادر اوزون حسن تسلیم کند. شاید منظور منجم باشی (در صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۵۷) قاسم باشد نه شیخ حسن؛ طبق آن موضع قاسم بیگ با از دست دادن حرم، رمه و همه وسایل از مقابل اوزون حسن گریخته است. اما برادرزاده دلیر او حرم را رها نیده و به عموی خود تحویل داده است.

(۸) - منجم باشی در صحائف الاخبار، جلد سوم، صفحه ۱۵۷ و جنبای در «تاریخ»، صفحه ۱۱۶ و عاشق پاشا زاده در تواریخ آل عثمان، صفحه ۲۴۸ و منشی بوداق در جواهر الاخبار، صفحه ۲۶۹ چنین ذکر کرده اند. مطابق حوادث الدهور باید این واقعه به سال ۸۵۶ (= ۱۴۵۲ میلادی) اتفاق افتاده باشد. در آنجا ذکر شده که اوزون حسن پس از تسخیر شهر کلید را نزد سلطان جقمق به قاهره فرستاده است،

پادشاه نیز از این عمل سپاسگذاری نموده، این پیروزی را تأیید کرده و باز کلید را برای اوزون حسن پس فرستاده است.

(۹) - اقدامات اوزون حسن پس از تسخیر آمد

راجع به حوادث سالهای ۵۸ - ۱۴۵۴^۱ فقط از صحائف الاخبار منجم‌باشی (جلد سوم، صفحات ۹ - ۱۵۷) است که ما اطلاعات دقیقتری در اختیار داریم. هنگامی که جهانگیر به رها نزد او پس رفت، اوزون حسن ضد هر دو برادر خود لشکر کشید. این دو به ماردین گریختند و در نتیجه اوزون حسن توانست رها را تسخیر کند. آنگاه در کار محاصره ماردین شد تا اینکه مادرش سارا خاتون دخالت کرد و اوزون حسن را وادار به مراجعت از آمد ساخت. پس از آن گاه گاه دستبردهائی به قلمرو قره‌قوینلو زده می‌شد (غارت اطراف ارزروم، آونیک، و بایبورد و محاصره ناسرا انجام ارزنجان).

در سال بعد (قاعده در ۱۴۵۵ = ۸۵۹ ه. ق.) مجدداً اوزون حسن به ارزنجان لشکر کشید؛ در این جنگ بود که از اسب زمین خورد و یک پایش شکست. هنگامی که بیمار و بستری بود برادرش جهانگیر قیام کرد، اطراف آمد را غارت کرد تا اینکه بالاخره مجبور به اظهار انقیاد شد. او کوشید نزد فرمانروای قره‌قوینلو بگریزد اما پس از مذاکرات و اقدامات طولانی که ابتکار آن باز با سارا خاتون بود ناگزیر شد از برادر خود اطاعت کند. جهانگیر به ماردین و اوزون حسن به آمد باز گشتند.

همین ماجرا برای سومین، چهارمین و پنجمین بار تکرار شد.

آخرین قیام جهانگیر از همه خطرناک‌تر بود: هنگامی که اوزون‌حسن در اردوی زمستانی قره‌داغ (جنوب غربی دیاربکر) اقامت داشت جهانگیر از فرمانفرمای قره‌قوینلو تقاضای فرستادن قوای کمکی کرد. جهان‌شاه یکی از سرداران خود را به نام رستم بیگ به همراه فوجی نیرومند از سر بازان ترکمن برای کمک به او فرستاد. اوزون‌حسن در این احوال در حال محاصره کردن برادر یاغی خود درماردین بود. هنگامی که قشون کمکی نزدیک می‌شد اوزون‌حسن تا فرات به استقبال آن‌شتافت؛ رستم بیگ به چنگ اوزون‌حسن افتاد به فرمان اوزون‌حسن سر از تنش جدا کردند. یک حمله دیگر نیز که به سرکردگی علی‌شکر بیگ قره‌قوینلو بود به همین نهج دفع شد. ولی شکر بیگ و پسرش پیرعلی درحصاری زندانی شدند و هفتصد اسیر کشته شدند.

این جنگ (دوم) اوزون‌حسن با قره‌قوینلو مصادف با ماه مه سال ۱۴۵۷ (= ۸۶۱ ه.ق.) می‌شود (النجوم الزاهره، جلد هفتم، صفحه ۴۸۵). اوزون‌حسن بدون فوت وقت قاصدی با خبر فتح به دربار سلطان اینال به قاهره فرستاد. این قاصد در شوال ۸۶۱ (= ماه اوت و سپتامبر ۱۴۵۷ مسیحی) به آنجا وارد شد و مقداری از سلاح‌های گرانبهای را که به غنیمت به چنگ آمده بود به سلطان ممالیک که از این واقعه خوشنود بود هدیه داد (حوادث الدهور، صفحه ۳۰۲).

به دنبال این اقدامات اوزون‌حسن بار دیگر به ماردین رفت و جهانگیر را محاصره کرد؛ کمی پس از سقوط قلعه بازدر اثر وساطت سارا خاتون کار به آشتی انجامید و دامنه این آشتی تا به سومین برادر

اوزون حسن یعنی او یس که در رها بود و سر به طغیان برداشته بود نیز کشیده شد. پسر جها نگیر، علی خان میرزا به عنوان گروگان به دست اوزون حسن افتاد.

اوزون حسن بلافاصله به ارزنجان رفت و در همان سال ۱۴۵۷ (= ۸۶۱ ه.ق.) سرانجام شهر و قلعه هر دو سقوط کرد. پس از آنکه او برادرش خورشید بیگ را به حکومت ارزنجان منصوب کرد در حالی که غنائم فراوان به چنگ آورده بود و مورد تحسین و احترام همگان بود به آمد بازگشت. وی در سال بعد امرای قره قوینلو را که در آنجا اسیر بودند با بزرگواری خاص و با هدایای فراوان نزد جها نشاه به تبریز بازگرداند (احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۸۳b تا ۸۴b).

(۱۰) - روتق کار جهان شاه

جهان شاه پس از تحکیم حکومت مطلقه خود (رجوع کنید به نمره ۳ تعلیقات) قلمرو فرمانروائی خود را با تجاوز به سلاطین تیموری توسعه داد و از آذربایجان علی الدوام به طرف جنوب و مشرق پیشروی کرد. در سال ۱۴۵۲ (= ۸۵۶ ه.ق.) عراق عجم را متصرف شد و اهالی اصفهان را قتل عام کرد؛ در سال ۱۴۵۳ (= ۸۵۷ ه.ق.) - یعنی در سال تسخیر قسطنطنیه توسط سلطان محمد دوم و فتح دیار بکر به دست اوزون حسن - ایالات فارس و کرمان نیز به دست او افتاد. در فارس پسرش پیر بوداق را به نیابت سلطنت خود منصوب کرد.

پس از مرگ ابوالقاسم بابر تیموری، وی به خیال تصرف خراسان افتاد و پس از فتح مازندران، در ماه شعبان ۸۶۲ (= ژوئن ۱۴۵۸) موفق به تسخیر هرات شد و شش ماه نیز در آن دیار ماند.

در این فاصله جهان‌شاه از رهایی و طغیان پسرش حسن‌علی که به فرمان خودش در آذربایجان زندانی بود و همچنین از حرکت ابوسعید تیموری بالشکریانی بسیار از ترکستان مطلع شد.

در این اوضاع و احوال درهرات به سرعت قرارداد صلحی منعقد شد که طبق آن جهان‌شاه از خراسان صرف‌نظر کرد اما سایر فتوحات او در ایران مورد تأیید قرار گرفت. اوایل ماه صفر ۸۶۳ که با واسطه دسامبر ۱۴۵۸ مسیحی مطابق است جهان‌شاه ازهرات به راه افتاد و به سرعت به آذربایجان شتافت و در آنجا قیام فرزندش را که در قلعه ماکو سگ‌گرفته بود سرکوب کرد. اورهایی خود را از این محاصره مرهون دخالت یکی از عموهای یاغی اوزون حسن (محمود بیگ) و یکی از امرای کرد به نام عرب‌شاه بود. اقدامات این دوتن باعث شد که وی به حکومت تبریز برسد. پدرش می‌خواست حسن‌علی را پس از تصرف قلعه به دار بیاویزد اما زوجه او به نام خاتون جان بیگم سبب شد که حسن‌علی (که فرزند خاتون جان بیگم نیز نبود) فقط از مملکت رانده شود. حسن‌علی به عربستان رفت و بعدها (در بهار ۱۴۶۴ = ۸۶۸ ه.ق.) از همانجا به خدمت اوزون حسن رسید و مورد احترام بسیار او قرار گرفت (صحائف الاخبار منجم‌باشی، جلد سوم، صفحه ۱۵۲ و مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی، صفحات ۲۷۹ a تا ۲۸۴ b و شرفنامه بدلیسی، جلد دوم، صفحه ۱۰۸ و «تاریخ» اثر جنابی، صفحه ۱۱۹ b و جهان‌آرا تألیف قاضی غفاری، صفحه ۳۸ b و حبیب‌السیر خواندمیر، جلد سوم، صفحه ۲۳۰ و احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحات b - ۹۶ a و b ۱۰۴).

چند سال بعد پیر بوداق پسر جهان‌شاه که پیش از آن به علت

نافرمانی از فارس به بغداد منتقل شده بود یاغی شد و آخر سال ۸۶۹ مطابق با اوت ۱۴۶۵ مسیحی جهان‌شاه بغداد را در محاصره گرفت. پسر دیگر جهان‌شاه یعنی حسن علی نیز پس از آنکه به فرمان اوزون حسن از آمد تبعید شد به بغداد آمده بود. بغداد که در اثر قحط و امراض و اگیر ضعیف شده بود پس از یک سال سقوط کرد. پیر بوداق به وعد و وعید پدر در باره عفو دل خوش کرد. اما در تاریخ دوم ذی القعدة ۸۷۰ مطابق با شانزدهم ژوئن ۱۴۶۶ به دست برادرش محمدی کشته شد و محمدی از طرف جهان‌شاه به حکومت رسید. حسن علی نیز مجدداً به قلعه ما کوفر ستاده شد (جهان آراء قاضی غفاری، صفحه ۳۸ b و «تاریخ» اثر مصطفی جنابی، صفحه ۱۱۹ b و صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۵۳ و شرفنامه بدلیسی، جلد دوم، صفحات ۱۱۳/۴ و حبیب السیر خواندمیر، جلد سوم، صفحه ۲۳۴ و احسن التواریخ حسن روملو، قسمت نهم، صفحه ۱۰۵ a).

در سال بعد بود که با آق قویونلو جنگ قطعی رخ داد (۱۴۶۸ مسیحی = ۸۷۲/۳ ه. ق.).

(۱۱) - ذیلاً اطلاعاتی که فالمرایر (صفحه ۲۷۳ و بعد از آن) و هامر (جلد دوم، صفحه ۵۴ و بعد از آن) درباره نبرد اوزون حسن با سلطان محمد دوم داده اند در بعضی درموارد تکمیل می شود.

پس از تسخیر شاپین - قره حصار به دست اوزون حسن در سال ۱۴۵۸ (= ۸۶۲/۳ ه. ق.) فتح قویلو حصار که باز هم در نقطه ای غربی تر واقع بود به منزله پاسخی بود به گسیل داشتن بی حاصل سفیر در سال ۱۴۵۹ (= ۸۶۳/۴ ه. ق.). این امر هنگامی اتفاق افتاد که حاکم

عثمانی این شهر به نام حسین بیگ از شهر خارج شده بود. در بهار سال ۱۴۶۱ (= ۸۶۵ ه. ق.) سلطان محمد به لشکر کشی خود بر ضد «اتحاد مثلث» دست زد. پس از آنکه با تسخیر شهر درکانی در ناحیه فیلیوپولیس تاوان شهر سینوب را که از چنگ اسمعیل خارج شده بود گرفت («تاریخ» تألیف سنان چلبی معروف به بهشتی، صفحه a ۱۷۱)، بلافاصله به قویلو حصار که در مرز قلمرو اوزون حسن واقع بود روی آورد. جار علی بیگ حاکم شهر که از طایفه آق قوینلو بود ناچار به تسلیم آن گردید.

ترکمن‌ها در حوالی کماخ گرد آمدند و تا رسیدن قوای کمکی در پس تخته سنگها سنگر گرفتند. اوزون حسن بدو برادرزاده خود یوسف بیگ را به همراه جار علی بیگ و امیر بیگ موصولو با قسمتی از قشون به پیش فرستاد. اینها در زد و خوردی که روی داد دوست تن از عثمانیها را کشتند. چند روز بعد اوزون حسن پسر عموی خود خورشید بیگ را با قسمت اعظم سپاهیان آق قوینلو در دامی که در کوهستان منزور نزدیک ارزنجان گسترده بود گذاشت. بیگلربیگی انادولو (= اناطولی) به نام گدیک احمد پاشا با قوای فراوان پیش تاخت و سرانجام با وجود دامی که برای او تعبیه کرده بودند در این جنگ تفوق یافت.

پس از این واقعه اوزون حسن صلاح کار خود را در این دید که با گسیل داشتن مادرش سارا خاتون به همراه حاکم چمشگزک که کرد بود و حسن نام داشت به دربار سلطان محمد، باب مذاکره و مصالحه را بگشاید. اینها توانستند صلح خاصی را برقرار کنند اما سلطان که

بلافاصله از طریق بایبورد عازم طرا بوزان شد جانب حزم را نگاهداشت و این دو تن را نیز با خود برد.

مراجع: صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۰ و احسن التواریخ حسن روملو، قسمت نهم، صفحات a ۹۴ تا b ۹۵ و تواریخ آل عثمان تألیف عاشق پاشا زاده، صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۱ و «تاریخ» اثر روحی چلبی، صفحات a ۱۴۱ تا b ۱۴۲ و تاج التواریخ تألیف سعدالدین معروف به خواجه افندی، صفحه ۴۷۶ و بعد از آن و «تاریخ» اثر محمد همدی موسوم به صولاق زاده، صفحه ۲۲۳ و از منابع اروپائی آثار زیر:

- ۱-Ducas: *Ducæ Michaelis Ducæ Nepotis Historia Byzantina, recognovit et interprete italo addito supplevit* Immanuel Bekkerus, Bonn, 1834. P. 342-3
- ۲- Chalcocondyles: *Laonici Chalcocondylæ Atheniensis Historiarum Libri Decem, ex recognitione* Immanuelis Bekkeri, Bonn 1843. P. 481 - 3.

(۱۲) - جزئیات کارمطیع ساختن کردستان به دست اوزون حسن

تقریباً بدین قرار بود:

یکی از امرای کرد به نام عمر بیگ بن حسن بیگ فرمانروای ترجیل و عتاق چندان با اوزون حسن بر سر مهر بود که مملکت خود را به او بخشید^۱ و دختر خود را به زنی به او داد و این دختر بود که اولین

۱ - یادداشت مترجم:

در صفحه ۲۵۰ جلد اول شرفنامه چنین آمده است: و بعد از او عمر بیگ بن حسن بیگ قایم مقام او شد و او معاصر اوزون حسن بایندوری بسود و حسن بیگ او را به غایت اعزاز و احترام نموده دختر او را به حباله نکاح خود درآورد و ناحیه مهرانی و نوشاد را بر ترجیل و عتاق الحاق نموده ارزانی فرمود و

پسر اوزون حسن را به نام زینل به دنیا آورد. تصرف اراضی مزبور به علل گوناگون باید قبل از سال ۱۴۵۵ (= ۸۵۹ ه. ق.) صورت پذیرفته باشد. بعدها (پس از ۱۴۶۷ = ۸۷۱/۲ ه. ق.) اوزون حسن حکومت بدلیس را به پدربزرگش منتقل کرد؛ پس از مرگ او حکومت این ناحیه به پسرش بوداق بیگ رسید (شرفنامه بدلیسی، جلد اول، صفحه ۱/۲۵۰).
اول سال ۱۴۶۲ (= ۸۶۶ ه. ق.) اوزون حسن قلعه حصن کیف را که ملک خلف مشهور به جف سرخ با سر سختی از آن دفاع مینمود محاصره کرد. یکی از برادر زاده های این فرد خاندان ایوبی فریب تر کمن ها را خورد و خیانت کرد. او ملک خلف را در حمام کشت و بدین ترتیب قلعه در ذی القعدة ۸۶۶ (= اوت ۱۴۶۲) ساقط شد. یکی از برادران مقتول به نام زین العابدین و تمام امرای حصن کیف به قتل رسیدند. بقیه سپاهیان به اسارت در آمدند و به آمد فرستاده شدند؛ اوزون حسن پسر خود سلطان خلیل را به حکومت حصن کیف منصوب کرد (شرفنامه بدلیسی، جلد اول، صفحه ۵/۱۵۴ و النجوم الزاهرة تغری بردی، جلد هفتم، صفحه ۷۱۲ و همچنین صفحات ۱۲ و ۱۳ کتاب Behnsch که ذکر آن قبلاً گذشت).

سر انجام اوزون حسن به محاصره سعد (یا سرعت) پرداخت در

→ چون حسن بیگ را از آن دختر پسری به وجود آمد در هنگامی که بعضی از بلاد کردستان را مسخر گردانید امارت عتاق و ترجیل به آن پسر ارزانی فرمود و دارایی و ضبط و سیانت بدلیس در عهده اهتمام عمر بیگ کرد.
با قدری دقت آشکار می شود که در شرح فوق همه جامنظور از حسن بیگ اوزون حسن است و بنا بر این اوزون حسن «ناحیه مهرانی و نوشاد را بر ترجیل و عتاق الحاق نموده ارزانی فرمود» نه عمر بیگ بن حسن.

خالی که یکی از امرایش به نام کورخلیل بیگ قلعه هیشام را از چنگ فرمانروای خود موسوم به امیر احمد که نابینا بود خارج ساخت (صفحه ۱۳ کتاب Behnsch).

پس از شکست قره قوینلو اوزون حسن در سال ۱۴۶۸ (= ۸۷۲/۳ ق.ه.) یکی از ورزیده ترین سرداران خود را به نام سلیمان بیگ بیژن اوغلو مأمور کرد که قلعه بدلیس را بگیرد. فرمانده آنجا به نام امیر ابراهیم بن حاجی محمد سه سال تمام از قلعه دفاع کرد؛ در بهار محاصره کنندگان خیمه و خرگاه خود را برپا می کردند و در اواخر پائیز مجدداً باز می گشتند. هنگامی که امیر ابراهیم در اثر قحط و شیوع بیماری بین مدافعین ناگزیر شد به مذاکره تن در دهد، اوزون حسن مهر انگشتی خود را به علامت اینکه اودرامان است برای وی فرستاد. امیر کرد بلافاصله قلعه را تسلیم کرد و به تبریز رفت تا به اوزون حسن عرض خدمت کند. اوزون حسن نیز برای او در شهر قم وظیفه ای مقرر داشت (شرفنامه، جلد اول، صفحات ۳۸۷ تا ۳۹۰).

همزمان با محاصره بدلیس تسخیر سرزمین حکاری نیز صورت گرفت؛ ملک عزالدین شیر، امیر جولامرگ پایتخت حکاری به دست امرای طایفه آق قوینلو موسوم به صوفی خلیل و عربشاه بیگ به قتل رسید (شرفنامه، جلد اول، صفحات ۹۲/۳).

سرانجام در آن عهد (در حدود ۱۴۷۰ = ۸۷۴/۵ ق.ه.) ایالت کردی جزیره نیز به دست شخص اوزون حسن مسخر شد و ضمن این جنگ بود که اغلب اعیان بختی کشته شدند؛ کک محمد به اسارت

به عراق عجم رفت و قلمرو حکومت او به يك نفر تر كمن لایق به نام چلبی بیگ وا گذار گردید (شرفنامه، جلد اول، صفحه ۱۲۳؛ منشآت السلاطین تألیف فریدون احمد، جلد اول، صفحه ۲۷۰ و همچنین صفحه ۱۴ کتاب Behnsh که ذکر آن قبلاً گذشت).

(۱۳) - اقدامات اوزون حسن در گرجستان.

تفصیل نخستین لشکر کشی (۱۴۵۸ = ۸۶۲/۳ ه. ق.) قبلاً ذکر شد.

در باره دومین لشکر کشی (۱۴۶۳ = ۸۶۷/۸ ه. ق.) که فقط مراجع گرجی آنرا ذکر می کنند اطلاعات ما متناقض است. محتملاً وضع داخلی گرجستان در آن اوقات (البته توأم با سستی و روش تسامح آمیز امرای گرجی در واقعه حمله سلطان محمد دوم به طرابوزان) علت این لشکر کشی بوده است: در سال ۱۴۶۲ (= ۸۶۶/۷ ه. ق.) گیورگی هشتم پادشاه گرجستان در نبردی که در نزدیکی چیخوری رخداد تمام اراضی غربی خود را از دست داد. این اراضی به تصرف بگری امیر ایمرتی در آمد. فرمانروای گوزیا (غوری)، لیپارتی امیر مینگرلی و حاکم ابخازی با بگری متفق بودند. بگری در همان سال در کوتائیس تاجگذاری کرد ولی گیورگی هشتم پادشاه شکست خورده، باقوارقواره (قرقره)^۱ دوم اتابک زمسخه که تعهدات خود را در باره تیول انجام نداده بود به معارضه پرداخت و به همین دلیل اتابک زمسخه ناگزیر شد

۱ - یادداشت مترجم:

مینورسکی در ترجمه مختصر تاریخ عالم آرای امینی نوشته Qwarqware در زبان گرجی نام چندتن از اتابکان زمسخه است. این نام غورغوره هم ضبط شده است. رجوع شود به صفحه ۵۰ ترجمه کتاب عالم آرای امینی به نام Persia.

به ایمرتی بگریزد .

تنها در سال بعد (۱۴۶۳ = ۸/ ۸۶۷ ه. ق.) بود که قرقره توانست با اوزون حسن متفق بشود و با کمک او گیورگی هشتم را که پادشاهی ناتوان بود برکنار سازد و باز فرمانروای زمسخه بشود . ظاهر امر اینست که اوزون حسن شخصاً در این لشکر کشی شرکت نکرده بلکه فقط سرداران خود را به نام درویش گیلکی و تیمور بیگ فرستاده است . این دو تن کار تیل و سمختی را با خاک یکسان کردند (رجوع شود به آثار زیر :

۱ - Brosset I, 688, II, 382, 686

۲ - *Chronique géorgienne*, p. 4

۳ - Allen 133 - 7

سومین لشکر کشی در بهار سال ۱۴۶۶ (= ۸۷۰ ه. ق.) اتفاق افتاد . وزون حسن قلعه اخال تسخه را فتح کرد و تمام مسلمانانی را که به دست گرجیان اسیر شده بودند آزاد ساخت و آنگاه با غنائم فروان آهنگ از گشت به ارزروم کرد و از ارزروم بار دیگر سرزمین واقع بین ره حصار و ترجان را مطیع و متقاد ساخت (صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۰، احسن التواریخ، قسمت نهم، صفحه ۱۰۸ b) . منظور اوزون حسن از چهارمین لشکر کشی (۱۴۷۲ = ۷/ ۸۷۶ ه. ق.) به گرجستان این بود که وسایل و اسباب لازم را برای جنگ با ثمانیها که در همان سال شروع شد فراهم سازد و سر بازان خود را با این روزی سهل الوصول دارای اعتماد به نفس کند و در عین حال از آرامش ضاع در پشت سر خود مطمئن گردد . ظاهراً اوزون حسن در بادی امر به سخره روی آورد؛ بسیاری از مسیحیان را - از روحانی و راهب گرفته تا

افراد عامی - از دم تیغ بی دریغ گذراند و حتی تر کمن های اوشمایل حضرت مریم را نیز از اتسکر باخود به یغما بردند (رجوع کنید به: Brosset II, 322).

هدف از لشکر کشی پنجم (۱۴۷۷ = ۸۸۱/۲ ه. ق.) تأدیب «حکام» گرجستان بود که بلا فاصله پس از شکست اوزون حسن از سلطان محمد دوم (۱۴۷۳ = ۸۷۷/۸ ه. ق.) سر به نا فرمانی بر داشته بودند. درباره این اقدام ما از طریق گزارش بارباروی و نیز از خود شخصاً شاهد این وقایع بود تقریباً اطلاعات دقیقی در اختیار داریم. اوزون حسن با در حدود بیست هزار تن سوار و شش هزار عقبه دار از تبریز به طرف شمال غرب به راه افتاد و چنین شایع کرد که به جنگ ترکها می خواهد برود. پس از پنج روز طی طریق به طرف ناحیه دریای سیاه پیچید. طلایه سپاه به کمک تبر و آتش از میان جنگل ها راه می گشود تا اینکه به تقلیس رسیدند. تقلیس تقریباً بدون جنگ و جدال تسلیم شد (تنها در سمختی کار به زد و خورد کشید و بس). قسطنطین (کستانین) سوم با جلال بسیار مورد پذیرائی قرار گرفت در حالی که بگرتی به در شه گریخت. اوزون حسن آنگاه در مخران اردو زد و از آنجا نیروهائی از سراسر کارتیل تا تیانتی فرستاد و از همین جا بود که گیورگی اول از کاختی با ارسال هدایا و غلامان فرمانبری خود را تأیید کرد.

پس از اینکه غنائم فراوانی به دست افتاد، اوزون حسن با بگرتی پادشاه ایمرتی و قرقره، اتابک زمسخه در قبال دریافت شانزده هزار دوکات قرارداد صلح بست، شاه قسطنطین سوم را با نیروی اشغالی تر کمن در تقلیس گذاشت و مراجعت نمود. او که ناگهان بیمار شده

بود اواخر سال ۱۴۷۷ (= ۸۸۲ ق.) به تبریز بازگشت در حالی که پنج هزار تن اسیر با خود همراه داشت (رجوع کنید به صحائف الاخبار منجم باشی، جلد سوم، صفحه ۱۶۴؛ جهان آرای قاضی غفاری، صفحه ۴۱ a و همچنین منابع اروپایی زیر:

۱- Barbaro, *Viaggio* 52a-53a

۲- Brosset II, 1 P. 13 & 148

۳- Behnsch P. 16

(۱۴) - روابط اوزون حسن و مصر از طرف وایل (Weil) در جلد پنجم تقریباً به صورتی مفصل تشریح شده است به طوریکه ما در اینجا به فضیحات تکمیلی در باره چهار حمله آق قوینلو به سرزمین ممالیک اکتفا می‌ورزیم.

اولین لشکر کشی به این مطلب ارتباط داشت که در پایان سال ۱۴۶۹ (= ۸۶۶ ق.)، حاکم دمشق نزد اوزون حسن گریخته بود. اوزون حسن در فوریه ۱۴۶۲ (= جمادی الاولی ۸۶۶ ق.) نزد سلطان به مقدم بدون حصول نتیجه‌ای برای او وساطت کرد. در ماه ژوئن همان سال احتمالاً در ذوالحجه ۸۶۶) اوزون حسن افراد تر کمن را به سرکردگی پسرش به عنوان کمک تحت اختیار حاکم دمشق گذاشت و این قوا تا پراپش تاختند؛ با وجود اینها تسخیر سوریه عملی نگردید. در ششم اکتبر سال ۱۴۶۲ (= محرم ۸۶۷ ق.) اوزون حسن ضمن مراسله‌ای در قبال ده هزار دینار و قلعه خرپوت به سلطان پیشنهاد صلح کرد. اما سلطان این پیشنهاد را نپذیرفت و در بیست و دوم دسامبر ۱۴۶۳ (= ربیع الثانی ۸۶۸ ق.) جانم در رها در گذشت (النجوم الزاهره، جلد هفتم، صفحات ۷۰۴، ۷۰۶ و ۷۷۳؛ حوادث الدهور، صفحات ۸/۱۷ و

۴۲۵ و ۴۳۴ والنزهة السنيه في ذكر الخلفاء والملوك المصريه تأليف الطولوني، صفحات a و b ۵۶).

لشکر کشی دوم: اواسط ماه مه ۱۴۶۴ (= رمضان ۸۶۸ ه. ق.) در قاهره مطلع شدند که قسمتی از قوای کردهای پازوکی گر گر را تصرف کرده اند. در نوزدهم ژوئن ۱۴۶۴ (= شوال ۸۶۸ ه. ق.) سفیر اوزون حسن کلیدهای شهر گر گر را که توسط اینال، اتابک حلب محاصره شده بود و هنوز در تملك اوزون حسن قرار نداشت به سلطان خشقدم تسلیم کرد. این کلیدها از جانب کردها به رؤسای قبیله آق قوینلو داده شده بود. اما تسلیم واقعی خود قلعه تازه در دسامبر ۱۴۶۸ (= جمادی الاولی و جمادی الآخر ۸۷۳ ه. ق.) واقع شد. اوزون حسن در تاریخ هیجدهم فوریه ۱۴۶۵ (= جمادی الآخری ۸۶۹ ه. ق.) بار دیگر در قاهره در قبال تحویل گر گر، خربوت و ده هزار دینار را مطالبه کرد؛ باز سلطان زیر بار نرفت و بار دیگر اوزون حسن ناگزیر شد از نقشه خود دست بکشد؛ اما برای اینکه تاوان از دست رفتن گر گر را بگیرد به جنگ با اعلان ذوالقدر حاکم بلستین رفت و با خدعه خربوت را از چنگ او خارج کرد.

برای اینکه از سلطان خشقدم در این مورد استمالتی شده باشد او امیر موسی ترکمان حاکم رها را به قاهره فرستاد. امیر موسی در تاریخ شانزدهم فوریه ۱۴۶۶ (= آخر جمادی الثانی ۸۷۰ ه. ق.) به قاهره رسید. اوزون حسن مادر خود سارا خاتون را نیز به قاهره فرستاد. سارا خاتون در هشتم مارس (= رجب ۸۷۰ ه. ق.) به قاهره رسید و کلیدهای خربوت را به سلطان تقدیم داشت. خشقدم به این ابراز انقیاد صوری

دل خوش داشت (حوادث الدهور، صفحات ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۰ تا ۴۹۴، ۵۰۰ تا ۵۰۱، ۵۰۷ تا ۵۰۸، ۵۱۳ تا ۵۱۵).

از سومین لشکر کشی اوزون حسن به سوریه در اثر وایل (جلد پنجم، صفحه ۳۴۰) به اختصار یاد شده و به همین جهت در اینجا به تفصیل بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت. این اقدام بالشکر کشی بزرگ عثمانیها ارتباط دارد و هدف آن این بوده است که اوزون حسن به دریای مدیترانه و ناوگان ونیزی دست یابد.

در نوامبر سال ۱۴۷۲ (= جمادی الثانی ۸۷۷ ه. ق.) در قاهره مطلع شدند که نیروی اوزن حسن کختا و گرگرامتصرف شده است. سلطان نیز در دسامبر (= رجب) همان سال لشکری را به فرماندهی امیر یشبک الدوادار به بیرا که در محاصره نیروی آق قویونلو بود فرستاد. بر اثر یبک هائی که یا کوپو پادشاه قبرس که از زیر دستان پادشاه ممالیك بود به بیرا فرستاد ماز وضع محاصره این شهر بادقت تمام مطلع هستیم. یشبک در حدود نه هزار تن از ممالیك و بیست و پنج تاسی هزار نفر از قوای دیگر و همچنین توپ قلعه کوب، گلوله کمان سنگین و سایر انواع توپ در اختیار داشته است. در هشتم آوریل ۱۴۷۳ (= ذی القعدة ۸۷۷ ه. ق.) سفیر قبرس به دیدن شهر بیرا توفیق یافت؛ تمام اطراف و حومه شهر به دست سربازان اوزون حسن ویران شده بود. تصور این سفیر این است که سربازان اوزون حسن دارای تجهیزات بدی بوده اند؛ هنگامی که نیروی محاصره شده خواسته است از قلعه به بیرون حمله کند سربازان اوزون حسن خیلی بد جنگیده اند. همچنین این فرستاده نقبی را که محاصره شدگان برای معارضه با نقب اوزون حسن زده بودند و تقریباً

تا پای دیوار قلعه رسیده بود شخصاً دیده بود. علیرغم فراوانی خیمه‌ها تعداد سربازان تر کمن اندک بوده است و دوادار به اندازه کافی کشتی در اختیار داشته است تا بتواند از طریق رود فرات آذوقه به قلعه برساند. بدین دلایل بود که قوای اوزون حسن - اوظاهر آکار محاصره را به دو تن از پسران خود وا گذاشته بود و این هر دو در جنگ زخم برداشتند بدون اخذ هیچ نتیجه‌ای در تاریخ نهم آوریل ۱۴۷۳ (= ذی القعدة ۸۷۷ ه.ق.) بادر نور دیدن طول فرات باز گشتند (بدایع الزهور فی وقایع الدهور تألیف ابن ایاس، جلد دوم، صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۴؛ تاریخ قایت بای، صفحه ۱۴a و همچنین دو اثر زیر از منابع اروپائی:

۱ - Behnsch 14,

۲ - Barbaro, *Lettere* 14, 26/27

علت چهارمین و آخرین لشکر کشی اوزون حسن به سوریه در ژوئیه سال ۱۴۷۵ (= ربیع الثانی ۸۸۰ ه.ق.) طغیان پسرش اوغور لومحمد بود و اوقوای پسرش را با کلیه نیروهای کمکی حلب درهم شکست؛ اتابک حلب به نام اینال الحاکم نیز کشته شد. سلطان قایت بای از این اتفاق سخت به هراس افتاد؛ ولی اوزون حسن بدون توسل به اقدام جنگی دیگری به قلمرو خود باز گشت (بدایع الزهور، جلد دوم، صفحه ۱۵۹). در باره سایر جزئیات سیاست امرای آق قویونلو در قبال مصر رجوع شود به صفحه ۲۱ تحقیق اساسی مینورسکی (*La Perse*) (۱۵) - موضوع هدفن شیخ جنید و شیخ حیدر بسیار در هم و مبهم است.

در باره جنید این احتمال هست که جسد او را به اردبیل منتقل

نکرده باشند. البته متولیان بقعه از قرن هفدهم (= قرن یازدهم ه.ق.) به این طرف موضعی را به عنوان قبر جنید نشان داده اند؛ در حالی که زاره (صفحه ۱۲) طبق اطلاعات به دست آمده در محل، یکی از چهار تابوتی را که خارج از بقعه شیخ صفی در داخل مقبره قرار دارد متعلق به شیخ جنید می داند، برزین (Berezin) در صفحه ۲۴ می نویسد شیخ جنید و شیخ حیدر بدون اینکه از یکدیگر مشخص باشند در گورستان پشت مسجد دفن شده اند.

اما وقتی در نظر بگیریم که بقعه شیخ حیدر در خیابو نزدیک اردبیل واقع است (دومورگان، جلد اول، لوحه ۴۹) مطلب از این هم پیچیده تر می شود. زاره معتقد است (صفحه ۲۳) که این بنا به نیمه دوم قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) راجع می شود.

هرگاه کلیه اطلاعات مندرج درمراجع و همچنین سایر اوضاع و احوال را در نظر داشته باشیم حل مطلب به صورت زیر از همه محتمل تر می آید :

«ضریح های چوبی بدون زینت و کوتاهی^۱ که در بقعه شیخ صفی جلوی ضریح شکوهمند او قرار دارد و یکی از آنها دارای نقره کاری است (به اصطلاح مفرغ موصل . قرن سیزدهم تا چهاردهم) استخوانهای دو برادر کهنتر شیخ صفی یعنی یعقوب و فخرالدین را در خود جای داده اند (سلسلة النسب صفویه ، صفحه ۳۶) . دو تابوت دیگر را که در عقب قرار دارند قاعده^۲ باید متعلق به شیخ صدرالدین (پسر

۱- Sarre S. 12

۲- یاد داشت مترجم :

مطلب فوق در صفحه ۲۸ کتاب سلسلة النسب صفویه مندرج است نه در صفحه ۳۶.

صفی) و شیخ ابراهیم (نتیجه صفی) دانست زیرا نوۀ او خواجه علی در فلسطین مدفون است (با استناد به قاضی احمد، صفحه ۱۵۲ در خود بیت المقدس در جوار مدفن مسیح، آنهم در ژانویه ۱۴۲۹^۱ به خاک سپرده شده است).

جنید به احتمال زیاد باید در قوربال (یا قورنال) یعنی جایی که در سال ۱۴۶۰ (= ۵/۸۶۴ ه.ق.) شهید شد، به خاک سپرده شده باشد. در مورد حیدرنا گزیر باید چنین فرض کرد که در سال ۱۵۱۰ (= ۶/۹۱۵ ه.ق.) در بقعۀ واقع در خیاو دفن شده است. احتمال اینکه جسد او را بعدها به اردبیل منتقل کرده باشند اندک است.

درباره سلطان علی پسر ارشد حیدر چنین بهما خبر رسیده است که جسد او در سال ۱۴۹۴ (= ۹۰۰/۸۹۹ ه.ق.) به فرمان شاهزاده خانم مارتا (عالمشاه بیگم) به اردبیل منتقل گردید (رجوع کنید به اثر Ross، صفحه ۱۵)؛ دومین پسر او شاه اسمعیل اول برای خود در بقعه، مقبرۀ خاصی دارد. شاه طهماسب (متوفی در ۱۵۷۶ = ۴/۹۸۳ ه.ق.) بدو در مشهد به خاک سپرده شده بود اما از بکان به گور او بی حرمتی کردند؛ در عوض اسمعیل دوم و محمد خدا بنده باز در اردبیل دفن شده اند.

```

graph TD
    A[نور علی] --- B[علاء الدین]
    A --- C[فخر الدین قتلغ]
    C --- D["(۱) عثمان بیگ قره ایلوک"]
    D --- E[علی (۲)]
    D --- F[حمزه]
    D --- G[یعقوب]
    D --- H[محمود]
    D --- I[قاسم]
    D --- J[شیخ حسن]
    E --- K["(۴) جهانگیر"]
    E --- L["(۵) اوزون حسن اویس"]
    K --- M[علیخان]
    K --- N[مراد]
    K --- O[ابراهیم]
    L --- P[زینل]
    L --- Q[اوغورلو محمد]
    L --- R[خلیل (۶)]
    R --- S["(۹) رستم"]
    R --- T["(۸) بایسنقر"]
    R --- U[علی]
    R --- V[الوند]
    S --- W["(۱۱) مراد"]
    S --- X["(۹) رستم"]
    Q --- Y["(۱۰) گوده احمد"]
    Q --- Z[محمود]
    J --- AA[یوسف]
    J --- AB["(۱۳) الوند"]
    I --- AC["(۱۲) محمد"]
    I --- AD["(۷) یعقوب"]
    AD --- AE["(۱۱) مراد"]
    AD --- AF["(۸) بایسنقر"]
    
```

(۱) بایرام خواجه
 (۲) قره محمد
 (۳) قره یوسف
 ابوسعید اسبان شاه محمد جهانشاه (۵) اسکندر پیر بوداق (۴)
 الوند شاه قباد
 ابو یوسف محمدی پیر بوداق (۶) حسن علی ابوالقاسم حمزه
 ابراهیم

فهرست مآخذ شرقی

۱ - احسن التواریخ، تألیف حسن روملو. قسمت نهم. نسخه خطی شماره ۲۸۷ کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد. رجوع شود به:

Catalogue des Manuscrits et Xylographes Orientaux de la Bibliothèque Imp. Publique de St. Pétersbourg, St. Petersburg, 1852, p.277/8

قسمت دهم همین کتاب: چاپی، تحت عنوان:

A Chronicle of the early Safawis, vol.I (Persian Text), edited by C. N. Seddon, Baroda 1931.

۲ - جواهر الاخبار، تألیف منشی بوداق قزوینی. نسخه خطی شماره ۲۸۸ کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد. به خط مؤلف. (رجوع شود به *Catalogue*، صفحه ۲۷۸)

۳ - سلسله النسب صفویه، تألیف شیخ حسین ابن شیخ ابدال زاهدی. چاپی: انتشارات ایران شهر، شماره ۶، برلین ۱۹۲۴ (= ۱۳۴۳ ه.ق.)

۴ - تاریخ اسمعیل، مؤلف آن معلوم نیست. نسخه خطی کتابخانه دیوان هند در لندن. رجوع کنید به ستون ۲۱۳ کتاب زیر:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office by Hermann Etbé, Oxford 1903, Nr. 536

۵ - تاریخ عالم آرای امینی، تألیف فضل الله ابن روزبهان الاصفهانی.

نسخه خطی شماره ۴۴۳۱ کتابخانه فاتح در استانبول. رجوع کنید به صفحه ۴۸۱ از جلد سوم کتاب F. Tauer که ذکر آن در مآخذ غربی همین کتاب آمده است. پروفیسور ریتر نسخه عکس این اثر را به لطف خود برای من تهیه کرد.

۶- مطلع السعدین ومجمع البحرين، تألیف عبدالرزاق ابن اسحق سمرقندی. نسخه خطی به نشانی Ms. orient. 8°3404 کتابخانه پرسی دولتی برلین (در مجموعه تازه‌ای که این کتابخانه خریداری کرده است يك نسخه از جلد دوم این اثر یافته می‌شود. رجوع کنید به صفحات ۱۸۱/۳ جلد اول فهرست نسخ فارسی که ریو فراهم آورده است).

۷- (نسخ) جهان آرا، تألیف احمد ابن محمد القاضی معروف به الغفاری. نسخه خطی نمره ۸۳۷ کتابخانه ملی وین (رجوع کنید به صفحات ۷۲/۳ از جلد دوم: G. L. Flügel, *Katalog*)

یادداشت مترجم:

در فهرست فلوگل نام این کتاب «جهان آرا» ضبط شده و مؤلف یادآور گردیده است که با حساب ابجد از «نسخ جهان آرا» تاریخ تألیف کتاب یعنی سال ۹۷۱ حاصل می‌شود. این اثر مشتمل است بر سه کتاب، هر يك موسوم به نسخه و به همین دلیل مجموع هر سه را نسخ نیز نامیده‌اند. در ستوری نیز در صفحه ۱۱۶ قسمت اول از جلد اول *Persian Literature* شرحی به همین مضمون هست. در ترجمه حاضر از این کتاب گاه به صورت «نسخ جهان آرا» و گاه به صورت «جهان آرا» نام برده شده است.

۸- شرفنامه، تألیف شرف ابن شرف الدین بدلیسی با این مشخصات:

Scheref-Nameh ou Histoire des Kourdes par Scheref, Prince de Bidlis, publiée.... par V. Véliaminof-Zernof, Bd. I-II, St. Petersburg 1860 & 1862.

۹- تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندرمنشی، چاپ طهران ۱۳۱۴ ه.ق.

۱۰- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تألیف غیاث الدین ابن همادالدین معروف به خواندمیر. چاپ سنگی. طهران ۱۲۷۱

۱۱- تاریخ حیدری، تألیف حیدر ابن علی حسینی رازی. جلد دوم از نسخه خطی به نشانی زیر: (Nr. 418) Ms. orient. Fol. 17B در کتابخانه دولتی پروسه برلین. رجوع کنید به صفحات ۴۰۸/۱۱ از فهرست پرچ (W. Pertsch, Verzeichniss)

۱۲- تاریخ گیلان و دیلمستان، تألیف میر ظهیرالدین ابن سید نصیرالدین مرعشی. چاپی، به همت رابینو، رشت ۱۳۳۰.

۱۳- لب التواریخ، تألیف امیر یحیی ابن عبداللطیف قزوینی. ترجمه لاتینی با این خصوصیات:

Lubb-it Tavarich seu Medulla Historiarum auctore Ommia jabbia, Ad-Ullatifi Filio, Kazbiniensi; interpretibus e persico Gilberto Gavlmno et Antonio Gallando, in: A. F. Büsching, Magazin für die neue Historie und Geographie, 17. Theil, Halle 1783, S. 5-180

۱۴- مرآت البلدان، تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله. چاپ سنگی، جلد اول. طهران ۱۲۹۴

۱۵- مرآت الادوار و مرقعات الاخبار، تألیف محمد معروف به

مصلح‌الدین لاری انصاری، نسخه خطی بریتیش میوزیوم به نشانی Add.7480 (فهرست نسخ خطی فارسی، تألیف چارلز ریو، جلد اول، صفحات ۷/۱۱۵).

۱۶- تاریخ عباسی، تألیف جلال‌الدین محمد منجم یزدی. نسخه خطی به نشانه 367 Elliot در کتابخانه بادلیان اکسفورد. رجوع کنید به صفحات ۳/۱۵۲ کتاب زیر:

Sachau-Ethé, *Catalogue of the Persian... Manuscripts in the Bodleian Library*, Part I, Oxford 1889, Nr. 288.

۱۷- تذکرة الشعرا، تألیف دولتشاه ابن علاءالدوله بختیشاه الغازی. چاپی با خصوصیات زیر:

The Tadhkiratu' sh-Shu'ard ("Memoirs of the Poets...") of Dawlat-sháh bin' Alá'u'd-Dawla Bakhtisháh of Samargand, edited by Edward G. Browne (*Persian Historical Texts*, vol. 1), London-Leyden 1901

۱۸- رشحات عین‌الحیات، تألیف علی ابن حسین واعظ الکاظمی. نسخه خطی کتابخانه پروسی دولتی برلین با این نشانی Sprenger 811 رجوع کنید به صفحه ۴/۵۶۳ فهرست زیر:

W. Pertsch, *Verzeichnis*, Nr. 600

۱۹- خلاصة التواریخ، تألیف قاضی احمد ابن میرمنشی ابراهیمی حسینی قمی، جلد پنجم. نسخه خطی منحصر به فرد در کتابخانه دولتی پروسی برلین به نشانی 2° 22 02 (مجموعه جدید سال ۱۸۹۵). رجوع کنید به اثر زیر:

W. Hinz, *Eine neu entdeckte Quelle zur Geschichte Irans im 16.*

Jahrhundert, in: ZDMG Bd. 14, Heft 3/4, Leipzig 1935. S. 315-328

مآخذ ترکی

۱- صحائف الاخبار، تألیف احمد ابن لطف الله معروف به منجم باشی. چاپی: جلد سوم، استانبول ۱۲۸۵. رجوع کنید در مآخذ غربی همین کتاب به:

F. Babinger, GOW 234/5

۲- تواریخ آل عثمان، تألیف درویش احمد معروف به عاشق پاشا زاده. چاپی به همت علی بیگ استانبول ۱۳۳۲. تمام اشاراتی که در متن این کتاب به تواریخ آل عثمان شده مربوط به همین چاپ است. ضمناً به چاپ جدید این کتاب نیز که به کوشش فریدریش گیزر (F. Gieses) صورت گرفته است و مشخصات آن نیز به قرار ذیل است رجوع کنید:

Die aliosmanische Chronik des 'Asikpasazade, Leipzig 1929

و همچنین رجوع شود به:

F. Babinger, GOW 35/7

۳- تاریخ، تألیف مصطفی جنابی. این اثر که در اصل به زبان عربی تحریر شده و در تاریخ عمومی جهان است توسط شخص مؤلف به زبان ترکی ترجمه گردیده است. نسخه خطی شماره ۸۵۳ کتابخانه ملی وین. رجوع کنید به آثار زیر:

Flügel, *Katalog* II, 85

F. Babinger, GOW 108/9

۴- نخبه التواریخ و الاخبار، تألیف محمد ابن محمد الادرنوی. چاپی، سه قسمت در یک مجلد، استانبول ۱۲۷۶. رجوع کنید به:

F. Babinger, GOW 182/3

۵ - تاریخ، تألیف سنان چلبی معروف به بهشتی. نسخه خطی منحصر به فرد لندن، بریتیش میوزیوم با نشانی Add. 7869 رجوع کنید به فهرست کتب ترکی، تألیف ریو، صفحه ۴۴ و بعد از آن و همچنین: F. Babinger, GOW 43/5. بابینگر نسخه عکسی خود را با کمال محبت در اختیار من گذاشت.

۶ - منشآت السلاطین، تألیف فریدون احمد. چاپی، جلد اول، چاپخانه دولتی استانبول ۱۲۶۴. رجوع کنید به:

F. Babinger, GOW 106/8

۷ - تاریخ، تألیف روحی چلبی. نسخه خطی کتابخانه بادلیان افسفورد به نشانی Marsh. 313 (رجوع کنید به Uri, Catal. 1,303). نسخه عکسی این کتاب متعلق به بابینگر بود و وی با کمال محبت آن را در اختیار من گذاشت. رجوع کنید به: GOW 42/3

۸ - تاج التواریخ، تألیف سعدالدین معروف به خواجه افندی. چاپی، چاپخانه دولتی استانبول، جلد اول و دوم، ۱۲۷۹. رجوع کنید به:

F. Babinger, GOW 123/6

۹ - تاریخ، تألیف محمد همدی، معروف به صولاقزاده. چاپی، استانبول ۱۲۹۷. رجوع کنید به:

F. Babinger, GOW 203/4

۱۰ - النزهة السنیة فی ذکر الخلفاء و الملوك المصریه، تألیف حسن ابن حسین ابن احمد معروف به الطولونی. ترجمه از عربی به ترکی توسط عبدالصمد سیدی علی ابن داود الدیار بکری. نسخه خطی کتابخانه گوتا. رجوع کنید به:

۱- W. Pertsch, *Die Türkischen Handschriften der herzoglichen Bibliothek zu Gotha*, Wien 1864, Nr. 156, S. 128

2 - F. Babinger, *GOW* 58/9

۱۱- مرئی التواریخ، تألیف سلیمان ابن شمعدانى زاده محمد آغا.
چاپی، استانبول ۱۳۳۸. رجوع کنید به:

F. Babinger, *GOW* 306/7

۱۲- سیاحت نامه، تألیف اولیاچلبی. چاپی، جلد دوم، استانبول
۱۳۱۴. رجوع کنید به:

F. Babinger, *GOW* 219/222

ترجمه این کتاب تحت این عنوان صورت گرفته است:

Narrative of Travels in Europe, Asia, and Africa, in the 17th century by Evliya Efendi, Translated from the Turkish by the Ritter Joseph von Hammer, Bd. II, London 1850.

۱۳- شقائق نعمانیه، تألیف احمد ابن مصطفی تاش کوپروزاده.
چاپی، استانبول ۱۲۶۹. رجوع کنید:

F. Babinger, *GOW* 84/7

مآخذ عربی

۱- النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره، تألیف ابوالمحاسن
ابن تغری بردی، چاپ ویلیام پاپر (W. Popper)، جلد ششم، برکلی
۲۳ - ۱۹۲۰، جلد هفتم، برکلی ۱۹۲۹

۱- در مآخذ ترکی این نام به صورت طاش کوپری زاده یا طاشکپری زاده
ضبط شده است (مترجم).

- ۲ - حوادث الدهور فی مدى الايام و الشهور، تألیف ابوالمحاسن ابن تغری بردی، چاپ ویلیام پاپر، برکلی ۳۲-۱۹۳۰
- ۳ - بدايع الزهور فی وقایع الدهور، تألیف محمد ابن احمد معروف به ابن ایاس. چاپی. جلد دوم، قاهره ۱۳۱۱ (جلدششم از دوره انتشارات کتابخانه خدیویه مصر).
- ۴ - السلوك لمعرفة دول الملوك، تألیف تقی الدین احمد معروف به المقریزی. نسخه خطی شماره ۱۶۲۰ کتابخانه گوتا. رجوع کنید به: W. Pertsch, *Die arabischen Handschriften der herzogl. Bibliothek zu Gotha*, Bd. III, 3, Gotha 1881, S. 238
- ۵ - کامل التواریخ، تألیف ابن الاثیر. چاپی بامشخصات زیر: *Ibn - el - Athiri Chronicon quod perfectissimum inscribitur*, Band XI, hrsg. von C. J. Tornberg, Upsala 1851
- ۶ - کتاب تاریخ الملک الاشرف قایت بای، مؤلف مجهول. نسخه خطی بریتیش میوزیوم به نشانی Or. 3028 رجوع کنید به: Ch. Rieu, *Supplement to the Catalogue of the Arabic Manuscripts in the British Museum*, London 1894 Nr. 561, p. 353/4.

فہرست مآخذ غربی

- Allen, W. E. D., *A History of the Georgian People from the Beginning down to the Russian Conquest in the Nineteenth Century*, London 1932.
- Angiolello, Giovanni Maria: → Lerze' Donado da.
- Avalov, Z., *Zabytaja Variacija na znakomuju temu — Iz istorii vostochnago voprosa v XV stoletii*. (Eine vergessene Variation über ein bekanntes Thema — Aus der Geschichte der orientalischen Frage im XV. Jahrhundert), in: *Sbornik statej posvjascennyh Petru Berngardovicu Struve* (Festschrift für Peter Struve), Prag 1925, S. 241–252.
- Babinger, Franz, *Der Islam in Kleinasien*, in: *Ztschr. d. Dtsch Morgenländ. Ges.*, Bd. 76, Leipzig 1922.
- Babinger, Franz, *Die Geschichtsschreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leipzig 1927 (GOW).
- Babinger, Franz, *Marino Sanutos Tagebücher als Quelle zur Geschichte der Safawijja*, in: *A Volume of Oriental Studies presented to Professor E. G. Browne*, February 1922, Cambridge 1922, S. 28–50.
- Babinger, Franz, *Scheich Bedr ed-Din, der Sohn des Richters von Simaw. Ein Beitrag zur Geschichte des Sektenwesens im al osmanischen Reich*. Sonderabdruck aus *Der Islam*, Bd. i: Berlin/Leipzig 1921.
- Babinger, Franz, *Zur Geschichte der Sefewijja*, in: *Der Islam*, Bd. xii, Berlin 1922, S. 231/3.
- Barante, M. de, *Histoire des Ducs de Bourgogne de la Maison*

- Valois, 1364–1477*, Bd. viii, Paris 1925.
- Barbaro, Giosafat, *Lettere al Senato Veneto di Giosafatte Barbaro, Ambasciatore ad Usun-hasan di Persia, tratte da un codice originale dell' I. R. Biblioteca di Vienna e annotate per Enrico Cornet*, Wien 1852.
- Barbaro, Giosafat, *Viaggio del Magnifico messer Josaphat Barbaro, in: Viaggi fatti da Vinetia, alla Tana, in Persia, in India, et in Costantinopoli, Venedig 1545*. (Aldine.)
- Barthold, Wilhelm (V. V. Bartol'd), *Ulugbeg i ego vremja* (Ulug Beg und seine Zeit), in: *Zapiski Rossijskoj Akademii Nauk* (Denkschriften der Russ. Akad. d. Wissenschaften), Bd. xiii, Nr. 5 (VIII. Serie der Hist. philol. Klasse), Petrograd 1918. — Deutsche Bearbeitung von Walther Hinz, Leipzig 1935 [*Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes*, XXI. Bd. Nr. 1, 252 S.].
- Behnsch, Ottomar, *Rerum seculo quinto decimo in Mesopotamia gestarum librum e codice Bibliothecae Bodleianae syriaco, edidit et interpretatione latina illustravit O. B.* Breslau 1838.
- Berchet, Guglielmo, *La Repubblica di Venezia e la Persia*, Turin 1865.
- Berezin, I., *Putesestvie po Severnoj Persii* (Putesestvie po Vostoka, Bd. ii) — Reise durch Nordpersien (Orientreise, Bd. ii), Kazan' 1852.
- Bizarus, Petrus, *Rerum Persicarum Historia*, Frankfurt 1601.
- Bosio, Iacomo, *Dell'Istoria della Sacra Religione et ill.^{ma} Militia di S(an) (Giovanni) Gierosol(imita)^{no}*, Parte Seconda, Rom 1630.
- Brosset, M. F., *Histoire de la Géorgie depuis l'antiquité jusqu'au XIXe siècle, traduite du géorgien*. Bd. I (St. Petersburg 1849), Bd. II, 1 (ebenda 1856), *Additions* (ebenda 1851).
- Browne, E. G., *A History of Persian Literature under Tartar Dominion* (A. D. 1265–1502), Cambridge 1920.
- Browne, E. G., *A History of Persian Literatur in Modern Times*, Cambridge 1924.

- Browne, E. G., *Note on an apparently unique Manuscript History of the Safawi Dynasty of Persia*, in: *Journal of the Royal Asiatic Society*, London 1921, S. 397–418.
- Bry, Hans Dietherich u. Hans Israel von, *Aus / führlicher Bericht/ von Ankunfft / Zunehmen/ Gesetzen/Regirung vnd jämmerlichem absterben Mechmeti I. Genealogia seiner Successorn...*, Frankfurt 1597.
- Chalcocondyles: *Laonici Chalcocondylae Atheniensis Historiarum Libri Decem, ex recognitione Immanuelis Bekkeri*, Bonn 1843.
- Chardin, J., *Voyages du Chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient*, hrsg. von L. Langlès, Bd. II, Paris 1811.
- Chesneau, Jean, *Le Voyage de Monsieur d'Aramon Ambassadeur pour le Roy en Levant escript par Noble Homme Jean Chesneau, l'un des secretaires dudict seigneur – ambassadeur*, publié et annoté par M. Ch. Schefer, Paris 1887.
- Chronique Géorgienne*, traduite par M. Brosset jeune, Paris 1830.
- Cippico, Coriolano, *Delle Guerre de' Veneziani nell' Asia dal mcccclxx al mcccclxxiii. Libri tre. Venedig 1796*.
- Contarini, Ambrogio, *Viaggio del Magnifico messer Ambrogio Contarini Ambasciatore di Venetia ad VSSUN CASSAN Re di Persia hora chiamato SOPHI. in: Viaggi fatti da Vinetia, alla Tana, in Persia, in India, et in Costantinopoli*, Venedig 1545 (Aldine).
- Cornet, Enrico, *Le Guerre dei Veneti nell' Asia 1470–1474, Documenti cavati dall' Archivio ai Frari in Venezia*. Wien 1856.
- Ducas: *Ducac Michaelis Ducac Nepotis Historia Byzantina, recognovit et interprete italo addito supplevit Immanuel Bekkerus*, Bonn 1834.
- Donaldson, Dwight M., *The shi'ite Religion – A History of Islam in Persia and Irak*, London 1933.
- Enzyklopädie des Islam (EI)*, Band IV, Leiden/Leipzig 1928.
- Erdmann, Franz von, *Iskender Munschi und sein Werk*, in: *ZDMG*

- xv, Leipzig 1861, S. 457–501.
- Fallmerayer, Jacob Philipp, *Geschichte des Kaiserthums von Trapezunt*, München 1827.
- Fincati, L., *L'armata di Venezia dal 1470 al 1474*, in: *Archivio Veneto* 17^o xvii, fasc. 67, S. 31–73, Venedig 1887.
- Flandin, Eugène, *Voyage en Perse*, tome I, Paris 1851.
- Flügel, Gustav, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der k. u. k. Hofbibliothek zu Wien*, Wien 1865/7.
- Gingins La Sarra, F. de, *Dépêches des Ambassadeurs Milanais sur les campagnes de Charles-le-Hardi*, Paris / Genf 1858.
- Gordlevskij, Vl., *Kara – Kojunlu. Otdel'nyj ottisk.* (Qara-Qojunlu. Sonderabdruck). Baku 1927.
- Guazzo, Marco, *Historie di Messer Marco Guazzo ove se contengono le Guerre di Mahometto imperatore de turchi ... con la Signoria di Venetia, poi con il Re di Persia usuncassano*, Venedig 1545.
- Hakluyt Society. *Works issued by The Hakluyt Society*, Bd. 49, Teil II (*A Narrative of Italian Travels in Persia in the fifteenth and sixteenth centuries, translated and edited by Charles Grey*), London 1873.
- Hammer-Purgstall, Joseph von, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, Band ii (erste Ausgabe), Pest 1828.
- Herbelot, d', *Bibliothèque Orientale par Monsieur D'Herbelot*, Paris 1697.
- Hinz, Walther, *Schah Esma'il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Safaviden*, in: *MSOS* xxxvi. Bd., II. Abt., S. 19–100. Berlin 1933.
- Horn, Paul, *Geschichte Irans in islamischer Zeit*, in: *Grundriß der iranischen Philologie*, Bd. II, Strasburg 1900.
- Houtum-Schindler, A., *Shah Ismai'l*, in: *JRHS* 1897, London 1897 S. 114–6.
- Huart, Clément, *Les Calligraphes et les Miniaturistes de l'Orient Musulman*, Paris 1908.

- Iorga, N., *Geschichte des Osmanischen Reiches. Nach den Quellen dargestellt*. Bd. ii, Gotha 1909.
- Iorga, Nicolae, *Studii Istorice asupra Chiliei si Cetatii-Albe*. Bukarest 1900.
- Karabacek, Josef von, *Abendländische Künstler zu Konstantinopel im XV. und XVI. Jahrhundert*, in: *Denkschriften der Akademie der Wissenschaften in Wien, Philos.-hist. Klasse*, 62. Band, Wien 1918.
- Kaufmann, venezianischer (بازرگان ونیزی): → Hakluyt Society.
- Krymskij, A., *Istoria persii, eja literatury i derviseskoj teosofii*, in: *Trudy po Vostokovedeniju izdavaemye Lazarevskim Institutom Vostocnych Jazykov, vypusk XVI, tiii., Nr. 1* (Geschichte Persiens, seines Schrifttums und seiner Derwisch-Theosophie, in: *Arbeiten zur Orientalistik*, hrsg. vom Lazarev-Institut für oriental. Sprachen), Moskau 1914–5.
- Lenna, N. di, *Ricerche intorno allo storico G. Maria Angiolello (degli Anzolelli), Patrizio Vicentino (1451–1525)*, in: *Archivio Veneto Tridentino*, vol. V, Venedig 1924.
- Le Strange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge 1930.
- Leunclavius (Joh. Löwenklau von Amelbeurn), *Historiae Musulmae Turcorum, de Monumentis ipsorum exscriptae libri XVII*, Farnkfurt 1591.
- Lezze, Donado da, *Historia Turchesca (1300–1514), publicata, adnotata, impreuna cu o Introducere de Dr. I. Ursu*, Bukarest 1909.
- Löwenklau (Leunclavius), Hans, *Neuwe Chronica Türckischer Nation/ von Türcken selbs beschrieben . . . durch Hansen Lewenklaw von Amelbeurn . . . gelaßt / gestellt / vbersehen / vnnd in Truck fertigt*. Frankfurt 1590.
- Malipiero, Domenico, *Annali Veneti dall' anno 1457 al 1500, Parte Prima*, in: *Archivio Storico Italiano*, Band vii, Florenz 1843

- Medzoph, Thomas de: → Nève, Félix.
- Menzel, Theodor, *Beiträge zur Kenntnis des Derwisch-tag, mit 4 farbigen Tafeln*. In: Festschrift für Georg Jacob zum siebenzigsten. Geburtstag, Leipzig 1932, S. 174–199.
- Miller, William, *Trebizond, the last Greek Empire*, London 1926.
- Minorskij, V., *La Perse au XVe siècle entre la Turquie et Venise (Publications de la Société des Études Irianiennes et de l'Art Persan, No 7)*, Paris 1933.
- Morgan, J. de, *Mission Scientifique en Perse*, Bd. i, *Études Géographiques*, Paris 1894.
- Muir, Sir William, *The Mameluke or Slave Dynasty of Egypt 1260 to 1517 A. D.*, London 1896.
- Muradgæa d'Ohsson, C., *Histoire des Mongols, depuis Tschinguis-Khan jusqu'à Timour Bey ou Tamerlan*, Bd. iv, Haag/Amsterdam 1835.
- Nève, Félix, *Exposé des Guerres de Tamerlan et de Schah-Rokh dans l'Asie Occidentale, d'après la chronique arménienne inédite de Thomas de Medzoph*, Brüssel 1860.
- Nikitine, B., *Les Hsars d'Urumiyeh*, in: *Journal Asiatique*, Bd. ccxiv, Paris 1929, S. 67–123.
- Olearius, Adam, *Offt begehrte Beschreibung der Newen Orientalischen Reise*, Schleswig 1647.
- Pastor, Ludwig Freiherr von, *Geschichte der Päpste im Zeitalter der Renaissance (Geschichte der Päpste seit dem Ausgang des Mittelalters, Bd. ii)* Freiburg i. Br. 1928.
- Pertsch, Wilhelm, *Verzeichnis der persischen Handschriften der Kgl. Bibliothek zu Berlin*, Berlin 1888.
- Ramsay, William M., *The Intermixture of Races in Asia Minor. Some of its Causes and Effects*. In: *Proceedings of the British Academy*, Bd. vii, 1915–16, London o. J., S. 357–422.
- Ramusio, Giovanni Battista, *Navigazioni et viaggi*, Bd. ii, Venedig 1583.

- Reinhard, Jean, *Édition de J.-M. Angiolello (1452–1525), I. Ses Manuscrits inédits* (thèse complémentaire), Besançon 1913.
- Reinhard, Jean, *Essai sur J.-M. Angiolello*, (thèse), Angers 1913.
- Rieu, Charles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Bd. i: London 1879; Bd ii: London 1881., *Supplement*: London 1895.
- Rieu, Charles, *Catalogue of the Turkish Manuscripts in the British Museum*, London 1888.
- Ross, E. Denison. *The early years of Shah Ismâil*. London 1896 (Sonderdruck aus dem *JRAS*).
- Rossi, Ettore, *Relazioni tra la Persia e l'Ordine di San Giovanni a Rodi e a Malta*, in: *Rivista degli studi Orientali*, vol. xiii, fasc. iv, Rom 1932–IX, S. 351–361.
- Rota, Giovanni, *Das leben vnnd gewonheyt. vnd gestalt des Sophi Kunigs der Persier. vnnd der Medier . . .* (Flugschrift), ohne Ort, 1515.
- Sanuto, Marino, *Diarii*, Bd. iv & vi, Venedig 1881.
- Sarre, Friedrich, *Ardabil. Grabmoschee des Schech Safi – Denkmäler persischer Baukunst Teil II* – Berlin 1925.
- Sédillot, M. L. P. E. A., *Prolégomènes des Tables Astronomiques d'Oloug-Beg, publiés avec notes et variantes*, Paris 1847.
- Tamarati, Michel, *L'Église Géorgienne desorigines jusqu'à nos Jours*, Rom 1910.
- Tavernier, Jean Baptiste, *Les six Voyages de Jean Baptiste Tavernier, Écuyer Baron d'Hubonne, en Turquie, en Perse, et aux Indes, Première Partie*, Paris 1676.
- Tauer, F., *Les Manuscrits Persans Historiques des Bibliothèques de Stamboul*, Teil III, in: *Archiv Orientalni*, Bd. iii, Nr. 3, Dezember 1931 (Prag).
- Teixeira, Pedro, *Relaciones d'el origen, descendencia y succession de los Reyes de Persia, y de Harmuz*, Antwerpen(Amberes) 1610.

Tercier: *Mémoire sur l'origine de la dynastie des Sophi en Perse, du nom de Kizilbasch, ou Tête rouge, que les Turcs donnent aux Persans, et de l'inimitié qui règne entre les deux Nation.* in: *Mémoires de Littérature de l'Académie des Inscriptions*, Bd. xxiv, Paris 1761, S. 754—79.

Uspenskij, F. I., *Ocerki iz Istorii Trapezuntskoj Imperii* (Skizzen aus der Geschichte des trapezuntischen Reiches), Leningrad 1929.

Venezianischer Kaufmann (بازرگان ونیزی): —→ Hakluyt Society.

Waddingus, L., *Annales Minorum seu Trium Ordinum a S. Francisco Institutorum Auctore A . R . P . Luca Waddingo Hiberno*, Band xiii, Rom 1735.

Weil, Gustav, *Geschichte des Abbasidenchalifats in Egypten*, Band ii (*Geschichte der Chalifen*, Bd. v), Stuttgart 1862.

Wilson, Rev. Samuel Graham, *Persian Life and Customs*, New York 1899.

Zakaria, Diacre, *Mémoires historiques sur les Sotis*, in : *Collection d'Historiens Arméniens, traduits par M. Brosset*, tome II, St. Petersburg 1876.

Zeno, Caterino: —→ Ramusio, Giovanni Battista.

فهرست اعلام

آماسیه / ۷۶، ۷۴	آ
آمد / ۴۹-۴۶، ۴۴-۴۱، ۳۸، ۳۷، ۳۴	آدریانوپول = ادرنه / ۳۲
۵۴، ۷۰، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۶۹	آذربایجان / ۲، ۱۸، ۳۱، ۵۶، ۵۷
۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸	۶۱، ۶۷، ۷۰، ۹۵، ۹۶، ۱۴۹
آناطولی / ۳۹، ۳۵، ۲۰، ۱۹، ۹، ۶، ۵	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۴
۴۱، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۷۳، ۷۴	آرامی / ۸۹
۹۴، ۹۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۶	آسام بی = اوزون حسن / ۷۴، ۸۵
آنژیوللو / ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۶ -	۱۵۸
۸۰، ۹۰	آسیای صغیر / ۴۶، ۴۰، ۲۱، ۲۰، ۷، ۵
آونیک / ۱۷۱	۸۷، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۶۶
آیدین / ۱۵۷	آق قوینلو / هشت، دوازده، ۵، ۱۹، ۳۰ -
الف	۳۴، ۳۷-۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۷
ابدال بیگ / ۱۱۹	۴۹، ۵۴-۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴
ابراهیم، پسر جهانگیر / ۱۸۹، ۱۰۸، ۶۳	۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۹-۸۲
ابراهیم، پسر شیخ حیدر / ۴، ۸، ۸۸	۸۵، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵
۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۳
۱۶۲	۱۲۵-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۳، ۱۳۵
ابراهیم، پسر محمدی (امیر قره قوینلو) /	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴
۱۹۰	۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹
ابراهیم، سید (از اجداد صفویه) / ۱۶۱	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵
ابراهیم، شیخ (امیر شیروان) / ۱۶۳	۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳-۱۸۶، ۱۸۹
	آلبانی ها / ۳۹

ابراهیم، شیخ، پدر جنید (شیخ شاه) /	احمد، امیر/ ۱۷۹
۱۶۲، ۸۹، ۱۷	احمد، سید (از اجداد صفویه) / ۱۶۱
ابراهیم آباد / ۸	احمد، سید، پسر ابراهیم / ۱۶۲
ابراهیم ابن حاجی محمد، امیر / ۱۷۱	احمد بکری، مولانا / ۲۴
ابراهیم بیگ قره‌مان اوغلو / ۲۳، ۲۲	احمد کاکلی، قاضی / ۱۲۱
ابخازی / ۱۸۰	خالنسخه / ۱۸۱
ابلسین / ۱۸۴ رجوع شود به البستین و	اخلاط / ۱۶۴
البستان	ادرنه = آدریانوپول / ۱۴۶، ۳۲
ابن بلال / ۲۳	ادره‌جا / ۱۶۹
ابوبکر ابن میرانشاه، نوۀ تیمور / ۱۶۶	ادریس بابلی / ۱۵۱
ابوبکر طهرانی / ۱۵۳، ۱۴۷	ادسا - رجوع شوده رها
ابوسعید، پسر ابراهیم / ۱۶۲	ارجیش / ۱۶۳
ابوسعید، پسر شیخ صفی / ۱۶۲	اردبیل / هفت، ده، ۱۰، ۳ - ۵، ۸، ۹، ۱۱،
ابوسعید، پسر قره‌یوسف / ۱۹۰	۱۲، ۱۴، ۱۶ - ۲۰، ۳۲، ۵۰ - ۵۴،
ابوسعید تیموری / ۶۵ - ۷۰، ۸۵، ۸۶،	۶۷، ۶۸، ۸۶ - ۸۸، ۹۳ - ۹۵، ۹۸ -
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۹،	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷ -
۱۷۴	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۸۶،
ابوالقاسم، پسر جهان‌شاه / ۱۹۰	۱۸۸
ابوالقاسم بابر تیموری / ۱۷۳	ارز روم / ۳۲، ۳۵، ۴۸، ۴۳، ۱۴۴،
ابوالقاسم حمزه، سید (از اجداد صفویه) /	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۱
۱۶۱	ارزنجان / ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۶۳، ۷۸،
ابوالقاسم محمد، سید (از اجداد صفویه) /	۷۹، ۹۵، ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۶۱	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶
ابوالمعصوم خان / ۵۲	ارس / ۶۸
ابونصر = اوزون حسن / ۱۴۱	اروس، جبل / ۲۴
ابویوسف، پسر جهانگیر / ۱۹۰	ارض روم - رجوع شود به ارز روم
آبهر / ۱۴۲	ارمنستان، ارمنی / ۲۰، ۳۸، ۴۷، ۵۰،
اتسکر / ۱۸۲	۹۵

اروپا، اروپائی/ هفت، ۴۳، ۴۵، ۷۲	اشرف، ملک/ ۱۵، ۱۶، ۱۶۷، ۱۶۸
۱۵۸، ۱۱۵، ۷۴	اصطخر/ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷
اروج بیگ بیات/ ۸۱	اصفهان/ ۷۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰
ارومیه/ ۹۶، ۱۴۴	۱۷۳
ازبک/ ۲، ۷۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۸	اصلان ذوالقدر/ ۱۸۴
ازیما امت = حاجی محمد/ ۷۲	اغوزخان/ ۱۶۵
اسپان، پسر قره یوسف/ ۱۶۴، ۱۶۵	افشار/ ۹۶
۱۹۰	الاداغ/ ۳۳
اسپانیا/ ۸۱	البرز، کوه/ ۵۳، ۱۰۸
استاجلو/ ۹۵	البستان و البستین/ ۳۵ و رجوع شود به
استانبول/ ده، ۱۹، ۴۹، ۷۳، ۷۴، ۱۱۶	ابلسین
۱۵۲، ۱۴۶، ۱۲۸	التزه، قلعه/ ۲۶
اسحق، امیره (حاکم رشت)/ ۱۲۳	الجايتو/ ۳
اسفرنجان/ ۱۶۲	الجزایر/ ۱۱
اسکلب/ ۱۶۹	السرّ — سرپتا/ ۲۳
اسکندر، پسر قره یوسف/ ۱۶۶، ۱۶۷	الغ بیگ/ ۱۴۵
۱۹۰	الفندیار/ ۱۱۰
اسکندر، قاتل جهان شاه/ ۶۵	الکساندر، پان سباستوس/ ۲۷
اسکندرون، خلیج/ ۲۳	الکسیس پنجم/ ۴۴
اسمعیل اول، شاه/ شش، هفت، هشت،	الکسیس چهارم/ ۴۱، ۸۹
یازده، دوازده، ۱، ۶، ۸، ۵۷، ۸۱	النجق، قلعه/ ۱۱۶، ۱۶۵
۸۸-۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵	الوند/ ۹۳
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸	الوند، پسر اسکندر/ ۱۹۰
۱۲۰-۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۲	الوند، پسر خلیل/ ۱۸۹
۱۸۸	الوند، پسر یوسف/ ۱۸۹
اسمعیل دوم، شاه/ ۱۸۸	اماسیه/ ۲۸
اسمعیل، سید (ازاجداد صفویه)/ ۱۶۱	امیر ابراهیم ابن حاجی محمد/ ۱۷۱
اسمعیل سینویی/ ۴۵، ۱۷۶	امیر احمد/ ۱۷۹

اهلی شیرازی/۱۵۲	امیر بیگ موصولو/۱۷۶
ایا صوفیه، مدرسه/۱۴۶	امیر موسی ترکمان (حاکم رها)/۱۸۴
ایبه سلطان/۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶	امیره اسحق (حاکم رشت)/۱۲۳
ایتالیا/۷۲، ۷۳	امیره سیاوش (حاکم گسکر)/۱۲۳
ایران/در سراسر کتاب مکرر آمده است	امیره نجم (زرگر رشتی)/۱۲۳، ۱۲۴
ایشیک آغاسی/۱۰۵	امیر شیک الدوادار/۱۸۵
ایلخانان/۳، ۸۰، ۱۰۰	امین الدین جبرائیل (از اجداد صفویه)/۱۶۱
ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی/۴۹، ۵۰	انادولو = آناتولی/۱۷۶
۱۶۳	اندخود، قلعه/۶
ایمرتی/۵۸، ۵۹، ۱۸۰-۱۸۲	اوبه/۱۲۲
اینال، سلطان مالیک مصر/۴۷، ۱۷۲	اوجان/۱۶، ۱۰۱
۱۸۴، ۱۸۶	اوزون حسن/سه، هشت، یازده، ۱۹، ۲۹-
ایوبی/۳۶، ۱۶۱، ۱۷۸	۳۵، ۳۳- ۷۱، ۵۴، ۸۴-
ب	۸۶- ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۵-
بابافغانی شیرازی/۱۵۲	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴-۱۱۸، ۱۱۶-
باب عالی/۷۲، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۵۲	۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۶-
بابینگر، فرانتس/هشت	۱۴۷، ۱۵۲-۱۵۹، ۱۶۷-۱۷۴،
بارانی = قره قوینلو/۱۶۲	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲-
باربارو، جیوزفت/۷۳-۷۵، ۷۷، ۷۹	۱۸۶، ۱۸۹
۸۰، ۸۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲	اوزون کاسانو = اوزون حسن/۱۵۸
۱۸۲	۱۶۲، قاف گیب/
بازرگان وینزی/یازده، ۴۳، ۸۵	اوغورلو محمد/۷۰، ۷۸، ۸۲، ۱۴۸
۸۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۹	۱۸۶، ۱۸۹
۱۴۰، ۱۴۲	اولثاریوس/۱۳
بایبورد/۱۷۱، ۱۷۷	اویس/۳۵، ۴۶، ۷۱، ۱۶۸، ۱۷۰
بایرام خواجه/۱۶۳، ۱۹۰	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۹
	اهر/۱۲۴

بوداق بیگ / ۱۷۸	بایزید، پسر ابراهیم / ۱۶۲
بورگوند / ۴۵، ۴۴	بایزید، پسر شیخ حسن / ۱۸۹
بهارلو (یکی از تیره‌های قره قوینلو) / ۱۶۳	بایزید، پسر عثمان بیگ قره ایلوک / ۱۶۷
بهرام میرزا، شاهزاده / ۱۳۶	بایزید ایلدرم، سلطان عثمانی / ۴۹، ۵
بیات / ۹۶	۱۶۳
بی بی فاطمه، همسر شیخ صفی / ۱۲، ۳	بایزید دوم، سلطان عثمانی / ۱۵۱، ۲۸
بیرا (یکی از شهرهای متعلق به مصر) / ۶۰، ۶۱	بایسنقر / ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۴
۱۸۵، ۱۸۳، ۱۵۳، ۱۳۸	۱۸۹، ۱۴۹، ۱۳۵
بیزانس / ۲۹، ۲۶	بایندری = آق قوینلو / ۱۶۶
بین النهرین / هشت، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۴۲	بخارا / ۱۵۰، ۱۳۱، ۵
۱۲۶، ۶۲، ۵۵، ۴۶، ۴۵	بختی = بختی / ۱۷۹
پ	بدرالدین، شیخ / ۲۴
پاپ پیوس دوم / ۴۵، ۴۴، ۷۵	بدلیس / ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۰۸، ۵۶
پاپ کالیکست سوم / ۴۳	براون، ادوارد / شش، هشت، ۱۱، ۲
پازوکی، ۱۸۴	بربرستان / ۱۱
پان سباستوس، الکساندر / ۲۷	برزین / ۱۸۷
پاشا خاتون / ۱۶۲، ۱۲۳، ۱۲۱، ۳۸	برسبای، سلطان مماليك مصر / ۱۶۸
پترزبورگ / ۱۰	برشت / ۷۲
پهلوی، رضاشاه کبیر / شش	برلین / ده
پربوداق، پسر جهان‌شاه / ۱۷۳، ۱۴۸ -	بروسه / ۴
۱۹۰، ۱۷۵	برهان‌الدین احمد / ۱۶۶
پربوداق، پسر قره یوسف / ۱۶۴، ۱۹۰	بسطام / ۶۷
پیرعلی، جد مادری اوزون حسن / ۴۱	بغداد / ۵۷، ۷۱، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۴۹
پیرعلی ابن علی شکر بیگ قره قوینلو / ۱۷۲	۱۷۵، ۱۶۵
پیوس دوم، پاپ / ۴۵، ۴۴، ۷۵	بغزو، کوه / ۱۲۲
	بگرتی / ۱۸۲، ۱۸۰، ۵۸
	بلخ / ۶، ۵
	بنائی، شاعر / ۱۵۲

۱۰۷، ۱۰۵، ۹۶، ۹۵، ۸۸، ۸۷	ت
- ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹	تاتار/شش، ۱۶۳، ۱۳۵، ۱۳۱، ۸۴، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳
۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹	تاج حیدر/ ۱۲۵
۱۷۶، ۱۷۲، ۱۶۰، ۱۵۳، ۱۲۹	تاجلو خانم، دختر یعقوب/ ۱۱۴
۱۸۶، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸	تاجیک/ ۹۴
ترکی آذربایجانی/ ۱۵۲	تاجی بیوک/ ۸
ترکیه/ ۷۸، ۱۱ و رجوع شود به عثمانی	تبریز/ ۶۱، ۵۴، ۲۰، ۱۹، ۱۵، ۱۱
تفلیس/ ۱۸۲	۶۲، ۶۷، ۸۰-۸۳، ۸۷، ۸۹
تکلو/ ۹۶	۹۴، ۹۹ - ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۶-
تکه/ ۹۶، ۸۷، ۲۱، ۵	۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳-
تلخاب/ ۸	۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۰
توران شاه ابن ایوب/ ۱۶۱	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳
تورعلی، جداعلای امرای آق قویونلو/	ترجان/ ده، ۷۹، ۸۰، ۱۱۵، ۱۴۲
۱۸۹	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۸۱
توقات/ ۱۶۶، ۷۶	ترجیل/ ۱۷۷، ۱۸۸
تونس/ ۱۱	ترقدلی/ ۹۶ و رجوع شود به الدندر و
تهران - رجوع شود به طهران	ذوالقدر
تیانتی/ ۱۸۲	ترك، ترکی/ ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۶
تیمور، تیموری/ ۵، ۶، ۱۵، ۶۵-۷۰	۷۳، ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶
۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۰۲، ۹۵	۱۵۴، ۱۸۲
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۳۵، ۱۳۲	ترکستان/ ۵، ۳۱، ۶۶، ۷۰، ۱۵۰
۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۲	۱۷۴
۱۸۱، ۱۷۴، ۱۷۳	ترك صغير = اوزون حسن/ ۴۵
ج	ترك كبير = سلطان محمد فاتح/ ۴۵
جارعلی بیگ/ ۱۷۶	ترکمن/ هشت، نه، دوازده، ۱۸
جامی، عبدالرحمن/ ۱۵۳، ۱۵۲	۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸
جانم/ ۱۸۳	۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۷
	۶۱، ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۴

جانی بیگ خان/۱۶	۴۶، ۶۲، ۱۴۲، ۱۶۷-۱۷۳،
جانیق/۲۴، ۲۵، ۲۸	۱۸۹
جیلار سوس/۲۴	
جپاقجور = چپخچور/۶۳	
جزیره/۱۷۹	
جعفر، پسر سلطان خواجه علی/۱۶۲	چپخچور = جپاقجور/۶۴
جعفر، سید (از اجداد صفویه)/۱۶۱	چرکس/۹۷-۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵
جعفر، شیخ/۸، ۱۷، ۱۸، ۵۱، ۵۲، ۶۷	چفتائی/۶۸
۸۷، ۸۶، ۶۸	چلبی بیگ/۱۸۰
جعفر صادق، امام/۱۶۱	چمشگزک/۱۷۶
جعق/۲۳، ۲۴، ۱۶۹، ۱۷۰	چنگیز خان/۸۰
جلال الدین محمد ابن اسعد دوانی/۱۴۷	چنگیزی، سلسله/۱۵
جلایر/۱۰۰	چوبان/۱۵
جمال الدین/۹، ۱۶۲	چپخور/۱۸۰
جمعه، مسجد/۱۲۲، ۱۴۴	چینی خانه/۱۴
جنوا/۵۰	
عنید، شیخ/هشت، ۸، ۱۳-۱۷، ۱۵	حاجی محمد (سفیر اوزون حسن)/۷۲،
۳۱، ۳۲، ۳۵-۳۹، ۴۶، ۴۸	۷۷، ۷۳
۵۰-۵۳، ۵۵، ۵۷، ۸۷، ۸۹، ۹۰	حجاز/۱۴۹
۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۵۶	حسن (حاکم چمشگزک)/۱۷۶
۱۸۸-۱۸۶، ۱۶۲	حسن، شیخ، پسر عثمان بیگ قره ایلوک
بولامرگ/۱۷۹	/۳۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۹
بهان شاه/۱۸، ۲۰، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۷	حسن روملو (مورخ ایرانی)/ده، ۵۲،
۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۱-۶۶، ۸۶	۱۴۷
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۴	حسن علی، پسر جهان شاه/۶۶-۶۸، ۷۰،
۱۶۵-۱۷۲، ۱۷۰-۱۶۸	۸۶، ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰،
۱۹۰	حسن قلعه/۱۴۳
هانگیر، برادر اوزون حسن/۳۳-۳۵	حسین، امام/۱۶۱

چ

ح

۱۰۵، ۱۰۱، ۸۹	حسین بایقرا، سلطان / ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
خراسان، خراسانی / ۳۵، ۴۰، ۶۱، ۶۶	حسین بیگ (فرمانده عثمانی) / ۱۷۶
۶۸، ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۳	حسین بیگ عالیخان / ۱۱۹
۱۷۴	حسین بیگ لاشاملو / ۹۵، ۱۱۹
خرپوت / ۳۵، ۷۸، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۴	حسین جلایر، سلطان / ۱۰۰
خزر، دریا / ۱، ۸۷، ۱۰۲، ۱۲۸	حصن کیف / ۳۶، ۳۷، ۵۶، ۱۲۹، ۱۷۸
خشقدم، سلطان / ۱۸۳، ۱۸۴	حصن منصور / ۱۶۸، ۱۶۹
خضریگ / ۲۸	حکاری / ۱۷۹
خلف، ملک / ۱۷۸	حلب / ۲۴، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
خلیج اسکندرون / ۲۳	۱۸۴، ۱۸۶
خلیل، پسر اوزون حسن / ۴۸، ۶۳	حلیمه بیگی آغا - رجوع شود به مارتا
۸۰، ۷۰، ۸۳، ۹۲، ۱۲۸، ۱۳۰	حمزه، پسر جهان شاه / ۱۹۰
۱۳۹، ۱۴۸، ۱۸۹	حمزه، پسر عثمان بیگ قره ایلوک / ۳۲
خلیل پاشا (وزیر اعظم سلطان مراد دوم) / ۲۰	۱۶۷-۱۶۹، ۱۸۹
خلیل سلطان، شیروانشاه / ۴۸، ۵۲	حمید / ۲۱، ۸۷
۵۳، ۶۹، ۱۱۳، ۱۱۸	حیدر، شیخ / هشت، ۱۴، ۵۳، ۸۶-۹۲
خواجه اسمعیل ساعدی، دائمی فضل الله ابن	۹۴-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
روزبهان / ۱۴۸	۱۱۵، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۹، ۱۵۰
خواجه جان میرزا، پسر شیخ ابراهیم / ۱۶۲	۱۶۲، ۱۸۷، ۱۸۸
خواجه شکر الله (معلم سلطان یعقوب) / ۱۲۸	خ
خواجه علی، پیر طریقت صفوی / ۴-	خاتون جان بیگم / ۱۷۴
۱۵، ۱۷، ۱۸، ۹۵، ۱۲۲	خانجق / ۶۴
۱۸۸، ۱۶۲	خانزاده پاشا، پسر جمال الدین / ۱۶۲
خواجه محمد، پسر جنید / ۳۸، ۱۶۲	خانیکوف / ۱۴۳
خواندمیر / ۱۴۷	خجکی، پسر ابراهیم / ۱۶۲
	خدبجه بیگم، همسر جنید / ۳۸، ۵۴

خورشید بیگ، پسر عموی اوزون حسن / ۱۷۳، ۱۷۴ خیاو / ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۸۷، ۱۸۸	دیاریکر / ۲۹، ۳۱-۳۴، ۳۷، ۴۰- ۴۳، ۴۸، ۵۷، ۷۳، ۸۲، ۱۵۷ ۱۶۶-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳ دیلیم / ۱۲۸
د ایمولا، توماسو / ۷۴ ابولونیا، لودویکو (راهب فرانسیسکانی) / ۴۴، ۴۵ اغستان / ۹۷ اود کومنفوس، شاه طرابوزان / ۲۵، ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۵ جله / ۳۶، ۴۴ بند / ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸ تنت / ۱۰۸ کانی / ۱۷۶ ویش گیلکی / ۱۸۱ بای خزر / ۸۷، ۱۰۲، ۱۲۸ بای سیاه / ۲۴، ۵۰، ۱۸۲ بای مدیترانه / ۱۸۵ بیگ طالشی / ۱۲۰ عمر، شیخ / ۱۵۷ مینا خاتون = کوراکاترینا / ۴۲-۴۴، ۸۲، ۸۸، ۱۴۹، ۱۵۸ ت مفان / ۶۹، ۸۶، ۱۴۷ ق / ۱۶۶، ۱۸۳ بورگوند / ۴۵ ندی / ۱۱۰	ذ دالفدر / ۹۶، ۱۲۲ و رجوع شود به دالمذر و ترقدلی ر راس، سردنيسن / ۱۲۰ راگس = ری / ۶۷ ردس / ۷۵ ردشه / ۱۸۲ رستم (امیر قره قوینلو) / ۱۷۲ رستم، شاه ایران / ۱۱۶-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۸۹ رستم بیگ قره مانلو / ۱۲۲ رستم دبیر سال (امیر قره قوینلو) / ۶۵ رشت / ۱۲۳ رشیدالدین فضل الله / ۱۵۰۳ رضاشاه کبیر / شش رنگین / ۱۶۱ رودکر = کورا / ۴۴، ۱۰۲، ۱۰۸ روس، روسیه / ده، ۱۰۴ روم / ۲۳، ۴۵، ۷۲، ۸۷، ۱۶۴-۱۶۶ روم ایلی / ۲۴ روملو / ۹۵، ۱۲۲

رها = ادسا / ۱۶۶، ۷۱، ۴۶، ۳۵، ۳۱،	سرپتا = السرت / ۲۳
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۳،	سرخس / ۶۰۷
۱۸۴	سعد = سمعت / ۱۷۸، ۵۶
ری / ۶۷	سفناق / ۱۵۰
	سفید، مسجد / ۱۲۳
ز	سلجوق شاه بیگم، همسر اوزون حسن /
زاره، فریدریش / ۱۸۷، ۱۴، ۱۲	سلجوقیان / شش، ۱۲۷
زالوی سیاه - رجوع شود به عثمان بیگ	سلطان ایلدرم بایزید / ۱۶۳، ۴۹
قره ایلوک	سلطان خواجه علی - رجوع شود به
زاهد گیلانی، مراد شیخ صفی / ۱۲، ۳، ۲	خواجه علی
۹۸	سلطان علی، پسر حیدر، پیر طریقت صفوی /
زمسخه / ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۱۸۰-۱۸۲	هشت، ۸، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۷-۱۲۱،
زنو، کاترینو / ۴۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸	۱۸۸، ۱۶۲
۱۳۷، ۱۳۶، ۸۴	سلطانیه / ۳، ۶۷، ۶۸، ۱۰۵
زویله / ۱۶۷	سلفکه = سلوکیه قدیم / ۷۵
زین العابدین، امام / ۱۶۱	سلماس / ۱۴۳
زین العابدین، برادر ملک خلف / ۱۷۸	سلمان دیلمی، عماد الدین / ۱۲۸
زینل، پسر اوزون حسن / ۶۹، ۷۱، ۱۷۸	سلوط، قلعه / ۱۰۷، ۱۰۸
۱۸۹	سلوکیه قدیم = سلفکه / ۷۵
ژرژ، کلیسا / ۴۳	سلیمان، برادر ناتنی اسمعیل / ۱۲۵
	سلیمان بیگ بیژن اوغلو (امیر اعظم
س	آق قوینلو) / ۱۰۸، ۱۷۹
سامسون / ۲۵	سمختی / ۱۸۱، ۱۸۲
سان مو ترا = شماخی / ۱۱۳	سمرقند / ۱۳۱، ۱۴۵
سارا خاتون، مادر اوزون حسن / ۴۱	سنت فوکاس، دیر / ۲۶، ۲۷
۸۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۴	سوری، سوری / ۱۹، ۲۳-۲۵، ۵۶، ۶۰،
ساوالان / ۵، ۱۰۸	۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۵،
سراب = سرا / ۱۰۱	

شماسی/ ۱۱۹	۱۸۶، و رجوع شود به شام
شمس‌الدین (معلم شاه اسمعیل)/ ۱۲۴	سهند/ ۱۰۱
شمس‌الدین زکریا (وزیر شاه اسمعیل اول)/ ۱۲۸	سیاوش، امیره (حاکم گسکر)/ ۱۲۳
شندان ۸۶	سیاه، دریا/ ۱۸۲، ۵۰، ۲۴
شولتس، ب/ ۱۲	سیمون، کلیسا/ ۱۴۲
شهاب‌الدین، پسر صدرالدین/ ۱۶۲	سینوب/ ۱۷۶، ۵۵، ۴۰
شیراز، شیرازی/ ۸۲، ۱۱۱، ۱۲۷	سیواس/ ۱۶۶، ۷۶، ۳۵، ۳۱
۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶	ش
شیروان، شیروانی/ ۵۱، ۵۳، ۹۸، ۹۹	شابین - قره‌حصار/ ۷۶، ۶۳، ۴۸
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۳	۱۸۱، ۱۷۵، ۷۸
ص	شام/ ۸۷، ۱۱، ۹۵ و رجوع شود به سوریه
صاحب‌آباد/ ۸۲، ۱۳۹، ۱۴۱	شاملو/ ۹۵
صالح، سید (از اجداد صفویه)/ ۱۶۱	شاهرخ، پسر تیمور/ ۱۵، ۶۹، ۱۳۲
صدرالدین، پسر شیخ صفی و پیرطریقت صفوی/ ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶	۱۳۳، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۶
۱۸۷، ۱۶۲، ۵۰	شاه عباس کبیر/ ۵۸، ۸۱، ۹۴
صدرالدین قونیوی، شیخ/ ۲۱	شاه قباد، پسر قره اسکندر/ ۱۶۵، ۱۹۰
صفی‌الدین (جداعلای صفویان)/ دوازده، ۱-۵، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۹۸	شاه محمد، برادر جهان‌شاه قره‌قوینلو/ ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۶۲، ۱۶۱	شدر، ۵۰هـ / یازده
صفی‌الدین عیسی ساوجبلاغی (قاضی)/ ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۰	شرف‌الدین، پسر شیخ صفی/ ۱۶۲
صفوی، صفویه/ در سراسر کتاب مکرر آمده است	شرف‌الدین حسین (منشی دولتی شیروان)/ ۱۰۷، ۱۰۵
صلاح‌الدین (از فرمانروایان ایوبی)/ ۱۶۱، ۳۶	شرف‌شاه (از اجداد صفویه)/ ۱۶۱
	شکراالله، خواجه (معلم سلطان یعقوب)/ ۱۲۸
	شماخی/ ۱۰۳، ۵۳-۱۰۵، ۱۱۳

عبدالهی نیشابوری (خوشنویس) / ۱۴۷
عبدالرحمن، پسر سلطان خواجه علی /
۱۶۲

عبداللطیف، شیخ / ۲۲

عناق / ۱۷۸، ۱۷۷

عثمان بیگ قره ایلوک = زالوی سیاه /

۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۸۹، ۱۶۵ -

۱۸۹، ۱۶۷

عثمانی / ۲، ۴، ۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴،

۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۹ - ۴۱،

۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۰ -

۶۲، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸ - ۸۱،

۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۱،

۱۸۵ و رجوع شود به ترکیه

عرب / شش

عراق عجم / ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۳،

۱۸۰

عراق عرب / ۷۱، ۵

عربستان / ۲، ۱۵۷، ۱۷۴

عربشاه (امیر کرد) / ۱۷۴

عربشاه بیگ (امیر آق قوینلو) / ۱۷۹

عزالدین شیر، ملک / ۱۷۹

علاءالدین، پسر شیخ صفی / ۱۶۲

علاءالدین، پسر تور علی / ۱۶۵، ۱۸۹،

علاء بیهقی (قاضی) / ۱۲۸

علی، پسر حیدر / ۱۰۵

علی آقا (قاپچی سلطان یعقوب و قاتل

حیدر) / ۱۰۹

صلاح الدین رشید (ازاجداد صفویه) / ۱۶۱

صوفیان / ۱۶۵

صوفی خلیل (امیر آق قوینلو) / ۱۷۹

ط

طالش / ۸۷، ۱۰۲

طارم / ۹۵

طارمق / ۴۷

طبرسران / ۱۱، ۵۱، ۵۲، ۷۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،

طرابلس / ۱۱

طرابوزان / ۲۵ - ۲۸، ۳۶، ۳۹ - ۴۶،

۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۷۲، ۷۶، ۸۸، ۸۹،

۱۰۴، ۱۰۷

طرف بالا / ۶۳

طهماسب، شاه ایران / ۹۳، ۱۳۶، ۱۳۹،

۱۸۸

طهران / ۶۷

ظ

ظاهر عیسی، ملک (فرمانده ماردین) /

۱۶۶

ع

عادل حکم، ملک (حاکم دمشق) / ۱۶۶

عاشق پاشا زاده (مورخ ترک) / ۳۶،

۵۲

عالمشاه بیگم - رجوع شود به مارتا

عباس کبیر، شاه / ۹، ۵۸، ۸۱، ۹۴

غوری/۱۸۰	علی ابن ابیطالب/۲، ۹۲، ۱۶۱
	علی بیگ، پدر اوزون حسن/۱۶۷، ۳۲-
ف	۱۸۹، ۱۶۹
فارس/ ۷۰، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۵	علی بیگ، شیخ (مهردار و حاکم حصن
فاطمه، دختر پیغمبر/۱۲	کیف در دوره اوزون حسن) /
فاطمه، بی بی/۱۲، ۳	۱۲۹
فالمرایر/ ۲۶، ۳۴، ۵۵، ۱۷۵	علی خان میرزا، پسر جهانگیر/ ۱۷۳،
فاماغوسته = فاماگوستا/۷۵	۱۸۹
فخرالدین، برادر شیخ صفی/ ۱۸۷	علی شکر بیگ (سردار قره قوینلو)/
فخرالدین قتلغ، پدر عثمان بیگ قره	۱۷۲
ایلوک/ ۱۶۵، ۱۸۹	علی فرمه اصفهانی (مفسر قرآن)/ ۱۷۲
فرات/ ۴۷، ۶۳، ۷۸، ۷۹، ۱۴۴، ۱۷۲،	علی فقیه، امام/ ۱۴۶
۱۸۶	علی قوشچی سمرقندی (منجم)/ ۱۴۴-
فرانته، شاه/ ۷۷	۱۴۶
فرانسه/ ۴۵	علی کارگیا، میرزا - رجوع شود به
فرخ زاد/ ۱۴۲	کارگیا میرزا علی
فرخ یسار، شیروانشاه/ ۶۸، ۹۸، ۱۰۲،	عمادالدین سلمان دیلمی (وزیر سلطان
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸	خلیل)/ ۱۲۸
فضل الله ابن روزبهان اصفهانی/ ۹۵،	عمر بیگ ابن حسن بیگ (امیر کسرد)/
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۴۰،	۱۳۶
۱۴۷-۱۵۱	عمر بیگ چاکرلو/ ۶۸، ۱۰۵
فلسطین/ ۱۸۸	عوض الحافظ الخواص، پسر فیروز شاه
فیروز شاه زرین کلاه/ ۲، ۱۶۱	زرین کلاه (از اجداد صفویه) /
فیلیپوپولیس/ ۱۷۶	۱۶۱، ۱۶۲
ق	غ
قاجار/ ۹۵، ۹۶، ۱۰۷	غورغوره / ۱۸۰ و رجوع شود به قرقره
قاسم، پسر عثمان بیگ قره ایلوک / ۳۳،	و قوارقواره

۱۱۹،۱۰۷،۹۶	۱۸۹،۱۷۰،۱۶۷
(شابسین -) قره حصار/ ۴۸، ۶۳، ۷۶،	قاسم بروانچی (امیر قره قوینلو)/ ۶۳
۱۸۱، ۱۷۵، ۷۸	قاسم خان، سید، پسر شیخ جعفر/ ۱۸
قره سو/ ۵۳	قاسم شقادل (درویش دربار اوزون حسن)/
قره عثمان/ ۱۶۷ و رجوع شود به عثمان -	۱۵۶، ۱۵۳
بیگ قره ایلوک	قاضی احمد کاکلی/ ۱۲۱
قره غولی/ ۶۳	قاضی علاء بیهقی/ ۱۲۸
قره قوینلو/ دوازه، ۱۵، ۱۸، ۲۹، ۳۱ -	قانون نامه حسن بیگی/ ۱۳۰
۵۶، ۵۴، ۵۱، ۴۶، ۳۶، ۳۵، ۳۳	قاهره/ ۱۹، ۲۴، ۳۲، ۴۷، ۶۰،
۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰،	۱۷۰، ۱۶۷، ۱۴۶، ۱۱۶، ۷۰ -
۸۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۸،	۱۸۵، ۱۸۴
۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۷	قایت بای/ ۱۸۶، ۶۱
- ۱۷۹، ۱۷۳	قبیچاق/ ۱۶
قره مان/ ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۰، ۴۵،	قبرس/ ۶۰، ۷۵، ۷۹، ۱۴۲، ۱۸۵
۷۴-۹۶، ۸۷، ۷۹	قرتبلی/ ۲۰
قره مان اوغلو، خاندان/ ۲۱	قرقره = قوارقواره/ ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۲
قره مانلو، تیره/ ۹۶	و رجوع شود به غورغوره
قره محمد (امیر قره قوینلو)/ ۱۶۳،	قرقو/ ۷۷، ۸۰
۱۹۰	قروبال = قوربال = قورنال/ ۵۳،
قره یوسف (امیر قره قوینلو)/ ۱۵، ۱۶۳،	۱۸۸
۱۹۰	قره اسکندر، برادر جهان شاه قره قوینلو/
قزل ایرماق، رود/ ۷۶	۱۶۴-۱۶۸
قزلباش/ ۹۲-۹۶، ۹۸، ۱۰۴	قره اغچ/ ۱۱۲
قسطمونی/ ۹۶	قره ایلوک = زالوی سیاه/ ۳۱ و رجوع
قسطنطنیه/ ۳۳، ۴۳، ۷۷، ۱۷۳ و رجوع	شود به عثمان بیگ قره ایلوک
شود به استانبول	قره باغ/ ۱۵، ۲۰، ۵۱، ۶۷، ۶۸، ۱۰۲،
قسطنطنین = کستاننن، پادشاه	۱۱۲
گر جستان/ ۱۶۳، ۱۸۲	قره پیری بیگ قاجار، از هواداران صفویه/

کازرون/۱۴۷	قطب‌الدین/۱۶۱
کاشغری/۶۶	قفتاز/۱۰۲، ۱۰۱، ۹۷، ۵۳، ۵۱، ۴۴
کالکو کوندیس/۲۷، ۲۶	قلعه‌التزه/۲۶
کالیو آنس، شاه طرابوزان/۲۵-۲۹	قلعه‌النجم/۱۶، ۱۶۵
۳۹-۴۲، ۴۴، ۸۹، ۱۰۴	قلعه‌اندخود/۶
کالیکست سوم، پاپ/۴۳	قم/۱۰۴، ۱۷۹
کبود، مسجد = گک جامع/۱۳۸، ۶۱	قوربال = قورنال/۵۳-۱۸۸ و رجوع
کختا/۱۸۵	شود به قروبال
کر، رود (= کورا)/۴۴، ۱۰۲، ۱۰۸	قوشچی، علی (منجم سمرقندی)/۱۴۴-
کرد، کردستان/۲۴، ۳۳، ۳۶، ۵۶	۱۴۶
۵۷، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۷۴	قونیه/۲۱، ۲۲
۱۷۶-۱۷۹	قوینلو حصار = قوینلو حصار/۷۶، ۱۴۳،
کردول/۲۶	۱۷۵، ۱۷۶
کرگان/۱۲۲	قیصریه/۱۴۳
کرمان/۷۱، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۳	قوشچی، محمد/۱۴۵
کریمه/۱۳۵	
کستانتین = قسطنطین، پادشاه گرجستان	ك
۱۶۳، ۱۸۲	کاپادوکیه/۴۱، ۴۹، ۷۶
كك محمد، امیر کرد/۱۷۹	کاپانیون/۲۶
کلخوران/۸، ۱۶۲	کاترینا، کورا/۴۱، ۴۲، ۸۹
کلکت‌صو/۶۳	کاترینو زنو (سفیر و نیز)/۴۲، ۷۳،
کلموك/۶۶	۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۳۶، ۱۳۷
کلیسای ژرژ/۴۳	کاختی/۱۸۲
کلیسای سیميون/۱۴۲	کاخ هشت بهشت/۱۴۰
کلیسای یحیی تعمیددهنده/۱۴۲	کارتیل/۴۴، ۴۷، ۱۸۱، ۱۸۲
کماخ/۳۴، ۴۸، ۶۳، ۱۶۷، ۱۷۶	کارگیا علی میرزا = کارگیا میرزا علی/
کوتائیس/۱۸۰	۱۲۴، ۱۲۵ (در متن اصلی به هر دو
کورا = کر/۴۴	صورت آمده است)

گوریا = غوری / ۱۸۰	کورا کاترینا ، دختر کالویو آنس ، همسر
گورچین قلعه / ۱۴۳	اوزون حسن (دسپینا خاتون) / ۴۲ -
گوهر شاد بیگم / ۶۹	۴۴ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۸
گیب ، اوقاف / ۱۶۲	کورخلیل بیگ (امیر کرد) / ۱۷۹
گیلان ، گیلانی / ۲ ، ۱۶ ، ۸۶ ، ۸۷	کومننوس ، داود ، شاه طرابوزان /
۱۱۵ ، ۱۲۳ - ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۴۲	۴۲ ، ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۵
گیورگی اول (امیر کاخنی) / ۱۸۲	کومنی / ۲۵ ، ۲۷ ، ۴۱
گیورگی هشتم ، پادشاه کارتیل / ۵۸	کونتارینی ، آ (سفرونیز) / ۸۲ ، ۸۳
۱۸۰ ، ۱۸۱	کوه البرز / ۵۳ ، ۱۰۸
	کوه بغرو / ۱۲۲
ل	کینی / ۶۳
لاهیجان / ۱۲۴ - ۱۲۶	کیلکیه / ۲۲ ، ۸۰ ، ۹۶
لودویکودا بولونیا (راهب فرانسیسکانی)	
۴۴ / ۴۵	ک
لیپارتی / ۱۸۰	گدیک احمد پاشا (سردار عثمانی) / ۱۷۶
مارتا ، دختر اوزون حسن و دسپینا ، مادر	گرجستان ، گرجی / یازده ، ۲۸ ، ۴۴ - ۴۷
شاه اسمعیل (= حلیمه بیگی آغا =	۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ - ۵۹ ، ۷۲ ، ۸۱ ، ۸۹
عالمشاه بیگم) / ۸۸ ، ۸۹ ، ۱۰۱	۹۴ ، ۱۰۷ ، ۱۱۵ ، ۱۴۴ ، ۱۵۸
۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱	۱۸۰ - ۱۸۲
م	گرگر / ۱۸۴ ، ۱۸۵
ماردین / ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۶ ، ۶۲ ، ۶۶	کزل دره / ۱۰۴
۱۴۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱	کسکر / ۱۲۳
۱۷۲	کک جامع = مسجد کبود / ۶۱
مازندران / ۱۱۵ ، ۱۷۳	کک خان / ۱۶۵ ، ۱۶۶
ماکو / ۱۷۴ ، ۱۷۵	کلستان ، قلعه / ۱۰۳ - ۱۰۷
ماقتوا / ۴۵	گوده احمد ، پسر عموی رستم آق قوینلو /
ماوروکوستاس / ۲۷	۱۲۵ ، ۱۸۹
	کورلوماست = اوغورلومحمد / ۸۲

۱۲۳	مجار، مجارستان/ ۷۲، ۳۹
محمود، پسر اوغورلومحمد/ ۱۸۹	محمود، پسر عثمان بیگ قره ایلوک /
محمود، پسر عثمان بیگ/ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۸	۱۸۹، ۱۶۸، ۱۶۷
۱۸۹	محمود، پسر یوسف آق قوینلو/ ۱۸۹
محمود آباد/ ۱۰۲، ۶۹	محمود، پیغمبر اسلام/ ۲
محمود بیگ، عموی اوزون حسن/ ۱۷۴	محمود، سید (از اجداد صفویه) / ۱۶۱
محمی الدین، پسر شیخ صفی/ ۱۶۲	محمد (اول)، سلطان عثمانی/ ۲۴
مخبران/ ۱۸۲	محمد، حاجی (سفر اوزون حسن) /
مدرسه ایاصوفیه/ ۱۴۶	۷۷، ۷۳، ۷۲
مدرسه نصریه/ ۱۴۱، ۸۲	محمد اعرابی، سید (از اجداد صفویه) /
مدیترانه، دریا/ ۱۸۵، ۷۵، ۷۰	۱۶۱
مدینه/ ۱۴۹، ۱۳، ۱۲	محمد الحافظ (از اجداد صفویه) / ۱۶۱
مراد، پسر جهانگیر/ ۱۸۹، ۶۲، ۴۹	محمد باقر، امام/ ۱۶۱
مراد، پسر سلطان یعقوب/ ۱۱۴، ۹۳	محمد بیگ (حاکم عثمانی سامسون) /
۱۸۹	۱۵۳، ۲۵
مراد چهارم، سلطان عثمانی/ ۱۳۹	محمد خداپنده، شاه ایران/ ۱۸۸
مراد دوم، سلطان عثمانی / ۲۱، ۲۰	محمد دوم، فاتح، سلطان عثمانی/ ده،
۱۶۸	۴۹، ۴۷، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۹، ۲۸
مراکش/ ۱۱	۷۶، ۷۴، ۷۳، ۶۶، ۶۳، ۵۵، ۵۰
مرند/ ۱۱۶، ۸۳، ۶۷، ۶۶	۱۸۰، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۴۶، ۷۸
مرو خال دیون/ ۲۸، ۲۷	۱۸۲
مسجد اوزون حسن = مسجد حسن	محمد شریخی (قاضی)/ ۱۴۶
پادشاه/ ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹	محمد شبیانی (خان ازبک) / ۱۵۰
مسجد جمعه تبریز/ ۱۲۲، ۱۴۴	۱۵۲
مسجد سفید/ ۱۲۳	محمد قوشچی/ ۱۴۵
مسجد کبود = گک جامع/ ۱۳۸، ۶۱	محمد منشی شیرازی/ ۱۴۶
مسجد مقصودیه/ ۱۴۱	محمدی، پسر جهان شاه/ ۱۷۵، ۶۵، ۱۹۰
مسجد نصریه/ ۱۴۱	محمدی بیگ، شوهر پاشا خاتون/ ۱۲۱

منشی بوداق/ ۱۵۴، ۱۵۶	مسیح، پسر اوزون حسن/ ۱۸۹، ۱۱۶
منصور بیگ پرنایک (حاکم شیراز)/ ۱۱۱	مسیح، مسیحی، مسیحیت/ ۴۲، ۴۳، ۴۵
موچنیگو (امیر البحر)/ ۷۵-۷۷	۴۸، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۹، ۹۷، ۱۵۷
موسی ترکمان، امیر (حاکم رها)/ ۱۸۴	۱۵۸، ۱۸۱
موسی کاظم، امام/ ۱۶۱	مشهد/ ۶۷، ۱۸۸
موش/ ۶۳	مصر، مصری/ ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۵۶
موصل/ ۱۶۳، ۱۶۵	۵۹، ۶۰، ۹۶، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۶۸-
مهرانی/ ۱۷۷	۱۷۰، ۱۸۳
میانه/ ۶۸	مغان، دشت/ ۶۹، ۸۶، ۱۴۷
میراحمد، پسر رشیدالدین (حاکم اردبیل) ۳/	مغول، مغولی/ شش ۳، ۱۵، ۱۶، ۶۷
میرزاعلی، کارگیا = کارگیا علی میرزا	۸۰، ۱۲۷
۱۲۴، ۱۲۵ (به هر دو صورت در متن اصلی آمده است)	مقصود، پسر اوزون حسن و دسپینا/ ۷۱
میرعلیشیر نوائی/ ۱۵۲	۸۲، ۸۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۸۹
مینگرلی/ ۴۴، ۱۸۰	مقصودیه، مسجد/ ۱۴۱
مینورسکی، و/ نه، ده، ۴، ۳۱، ۸۰	مکه/ ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۵۳
۱۲۷، ۱۴۳، ۱۶۲	مِلداوی/ ۷۲
ن	ملك اشرف/ ۱۵، ۱۶، ۱۶۷، ۱۶۸
ناپل، ناپلی/ ۷۲، ۷۵	ملك خلف جف سرخ (امیر کرد)/ ۱۷۸
نجم، امیر/ ۱۲۳، ۱۲۴	ملك ظاهر عیسی (فرمانده ماردین)/ ۱۶۶
نخجوان/ ۱۴۳	ملك عادل جكم (حاکم دمشق)/ ۱۶۶
نصریه، مدرسه/ ۸۲، ۱۴۱	ملك عزالدین شیر/ ۱۷۹
نصریه، مسجد/ ۱۴۱	مليارس/ ۲۶
نوشاد/ ۱۷۷	مليحه/ ۷۸
نیشابور/ ۶۷	ممالیک/ ۱۹، ۲۳، ۳۱، ۵۹، ۶۰، ۷۰
نیکسر/ ۷۶	۱۱۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۵
	منجم باشی/ ۱۴۷
	منزور/ ۱۷۶
	منسل/ ۹۲

یحیی تعمید دهنده، کلیسا/۱۴۲	و
یزد/۱۳۴	وایل/۱۸۵، ۱۸۳
یشیک الدوادار، امیر/۱۸۵، ۱۸۶	ورساق/۹۶، ۲۲
یعقوب، پسر اوزون حسن، شاه ایران /	وستنفلد/ سیزده
یازده، ۵۷، ۸۱، ۷۰ - ۸۳، ۹۲،	ولی آقا ایشیک آغاسی/۱۰۵
۹۴، ۹۸ - ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵،	ونیز، ونیزی/۷۹، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۴۲
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰ - ۱۱۶، ۱۲۸،	۱۸۲، ۱۵۸، ۱۳۸، ۸۳، ۸۲، ۸۰
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰،	۱۸۵
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷ - ۱۵۲، ۱۶۸،	ه
۱۸۹	هالیش = قزل ایرماق/۷۶
یعقوب، پسر عثمان بیگ / ۱۶۷، ۱۶۸،	هامرپور گشتال/ هشت، ۶۶، ۱۷۵،
۱۸۹	هرات/ ۶۵، ۶۷، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۴۹،
یمن/ ۱۶۱	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۴
یوآنس، کالو/ ۲۵ - ۲۹، ۳۹ - ۴۲، ۴۴،	هشت بهشت، کاخ/ ۱۴۰
۸۹، ۱۰۴	هلیکه/ ۱۳۵
یوسف، پسر اوزون حسن/ ۱۸۹	همدان/ ۷۰
یوسف پسر جهان شاه/ ۶۵	هیثام/ ۱۷۹
یوسف بیگ، برادرزاده اوزون حسن/	ی
۱۷۶	یا کوپو/ ۱۸۵
یونان، یونانی/ ۲۵، ۲۹، ۳۸، ۴۰، ۴۲،	یادگار محمد/ ۶۹
۸۱، ۸۹	

فهرست کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

- آرمانشهر (یوتوپیا) نوشته تامس مور ترجمه داریوش آشوری و
 نادر افشار نادری
 تیمائوس نوشته افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی
 دوره آثار افلاطون (۷ جلد) نوشته افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی
 و رضا کاویانی
 ۲،۹۴۵
 آلبر کامو (چاپ دوم) نوشته کافر کروزاوبراین ترجمه عزت الله فولادوند
 ۱۵۵
 فلسفه تحلیل منطقی (چاپ دوم) نوشته منوچهر بزرگمهر
 ۲۱۵
 فلسفه چیست؟ (چاپ دوم) نوشته منوچهر بزرگمهر
 ۲۳۰
 تحلیل ذهن (چاپ دوم) نوشته برتراند راسل ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۳۱۵
 مسائل فلسفه (چاپ دوم) نوشته برتراند راسل ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۱۷۵
 فالون (چاپ دوم) نوشته دیوید کات ترجمه رضا براهنی
 ۲۱۵
 ژان پل سارتر (چاپ دوم) نوشته موريس كرنستن ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۱۶۵
 منطق سمبلیك نوشته سوزان لنكر ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۱۹۰
 انقلاب یا اصلاح (چاپ دوم) گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل پوپر
 ۱۱۵
 مارکوزه (چاپ سوم) نوشته السدرمك اینتایر ترجمه حمید عنایت
 ۲۸۵
 پوپر نوشته برایان مکی ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۲۴۵
 کارناپ نوشته آرن نائس ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۱۹۵
 ویگنشتاین نوشته یوستوس هارتناك ترجمه منوچهر بزرگمهر
 ۱۹۵
 چه گوارا (چاپ دوم) نوشته اندرومنكلر ترجمه حیدرعلی رضائی
 ۲۳۵
 خدا یگانه و بنده (چاپ سوم) نوشته هكل ترجمه حمید عنایت
 ۱۰۵
 افلاطون نوشته کارل یاسپرس ترجمه محمدحسن لطفی
 ۲۶۵
 سیاست از نظر افلاطون نوشته الكساندر كویره ترجمه امیر حسین جهانبگلو
 ۲۶۵
 سقراط نوشته کارل یاسپرس ترجمه محمدحسن لطفی
 ۱۷۵
 متفکران روس نوشته آیزایا برلین ترجمه نجف دریابندری
 زیر چاپ
 قدرت نوشته برتراند راسل ترجمه نجف دریابندری
 زیر چاپ

دین

- ۶۸۵ نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت نوشتهٔ میدحسین نصر
 ۴۸۵ علم و تمدن در اسلام نوشتهٔ میدحسین نصر ترجمهٔ احمد آرام
 ۲۸۵ تاریخ طبیعی دین (چاپ سوم) نوشتهٔ دیوید هیوم ترجمهٔ حمید عنایت

آموزش و پرورش

- فقر آموزش در امریکای لاتین (چاپ سوم) نوشتهٔ ایوان ایلچ
 ۱۷۵ ترجمهٔ هوشنگ وزیری
 ۲۹۰ آموزش ستمدیدگان نوشتهٔ پائولو فریره ترجمهٔ احمد بیرشک و سیف‌الله داد

جامعه‌شناسی

- ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران (چاپ سوم) نوشتهٔ جمشید بهنام
 ۲۵۵ امریکای دیگر (چاپ دوم) نوشتهٔ مایکل هرینگتن ترجمهٔ ابراهیم یونسی
 ۲۸۵ جامعه‌شناسی فقر نوشتهٔ ژان لاین ترجمهٔ جمشید بهنام

سیاست

- ۵۷۵ تیتو نوشتهٔ فیلیس اوتی ترجمهٔ خسرو زندیفر
 ۲۸۰ نیه‌ره نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش حبیبی
 امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ چهارم) نوشتهٔ ک. بیلز
 ۲۹۵ ترجمهٔ و. ح. تبریزی
 ایالات نامتحد (چاپ دوم) نوشتهٔ ولادیمیر پوزنز ترجمهٔ محمد قاضی زیر چاپ
 یادداشت‌های روزانه (چاپ چهارم) نوشتهٔ لئو تروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری
 ۱۷۵ انقلاب مداوم نوشتهٔ لئو تروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری
 زیر چاپ
 ۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین (چاپ دوم) نوشتهٔ راس تریل ترجمهٔ حسن کامشاد
 ۳۴۵ سیمای پنهان برزیل (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانسیسکو خولیائو
 ۱۸۵ ترجمهٔ محمدعلی صفریان
 ۳۴۰ پرتغال و دیکتاتوری آن نوشتهٔ آنتونیو د فیگروا ترجمهٔ سروش حبیبی
 سرمایه‌داری امریکا نوشتهٔ ماریان دوبروی ترجمهٔ محمد قاضی زیر چاپ
 جنگ ویتنام (چاپ چهارم) نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه
 ۲۱۵ عرب و اسرائیل (چاپ سوم) نوشتهٔ ماکسیم رودنسون ترجمهٔ رضا براهنی
 ۲۸۰ نیکاراگوا نوشتهٔ اله‌خاندرو بندانا ترجمهٔ سهراب بهداد
 ۲۰۵ تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش حبیبی
 ۳۲۵ استعمار میرا (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان
 ۲۴۵ انقلاب آفریقا (چاپ پنجم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان
 ۲۶۵

اقتصاد

- نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم) نوشته پیترا دول
 ۲۵۵ ترجمه امیر حسین جهانبگلو
 ۲۸۷ جهان سوم در بن بست (چاپ دوم) نوشته پل بروك ترجمه امیر حسین جهانبگلو
 جهان سوم در برابر کشورهای غنی (چاپ دوم) نوشته آنجلو آنجلو پولوس
 ۲۹۵ ترجمه امیر حسین جهانبگلو
 بحران دلار (چاپ دوم) نوشته ر. تریفین - ژان دونیزه - فرانسوا پرو
 ترجمه امیر حسین جهانبگلو
 زیر چاپ
 ۵۲۰ نفت ما و مسائل حقوقی آن (چاپ سوم) نوشته محمد علی موحد
 ۵۸۵ اقتصاد سیاسی رشد نوشته پل باران ترجمه کاروه آزادمنش
 ۹۷۵ علم اقتصاد نوشته ارنست ماندل ترجمه هوشنگ وزیری

علوم طبیعی

- مبانی زمین شناسی (چاپ دوم) نوشته ابرو جف ترجمه عبدالکریم قریب
 ۴۵۰ روش حل مسائل فیزیک نوشته م. اسپرانسکی ترجمه غضنفر بازرگان
 ۱۷۵ آموزش حل مسائل شیمی آلی (چاپ دوم) نوشته پرویز ایزدی
 ۳۹۵ اصول شیمی لو (چاپ سوم) نوشته علی افضل صمدی
 ۶۵۰ رهبر علم نوشته عاصم اف ترجمه احمد بیرشک
 زیر چاپ
 ۲۷۵ آموزش شیمی (چاپ پنجم) نوشته پرویز ایزدی
 اشعه لازر نوشته گریبوفسکی - چکالینسکایا ترجمه غضنفر بازرگان
 زیر چاپ
 مسائل مسابقات فیزیک و مکالیک نوشته س. او. گنچارنکو
 ترجمه غضنفر بازرگان
 زیر چاپ
 ۶۵ مسائل مسابقات شیمی ترجمه باقر مظفرزاده
 زیر چاپ
 سرگرمیهای شیمی نوشته ولاسف - ترینوف ترجمه باقر مظفرزاده
 زیر چاپ
 تکامل فیزیک نوشته آلبرت آینشتاین ترجمه احمد آرام
 زیر چاپ

مردم شناسی

- لوی استروس (چاپ دوم) نوشته ادموند لیچ ترجمه حمید عنایت
 ۲۱۵

علوم به زبان ساده

- برای کودکان و نوجوانان
 خردگان و دوزیستان نوشته لوسیل ساترلند ترجمه احمد ایرانی
 زیر چاپ
 سفر به فضا نوشته لوسیل ساترلند ترجمه احمد ایرانی
 ۶۰
 درختان نوشته کی ویر ترجمه احمد ایرانی
 زیر چاپ

- پوست‌سیاه و صورتکهای سفید نوشته فرانتس فانون
 ۲۲۵ ترجمه محمد امین کاردان
- وحشت در امریکای لاتین نوشته جان گراسی ترجمه محمدعلی
 ۵۹۰ آقائی‌پور - محمدعلی صفریان
- سیاهان امریکا را ساختند نوشته بنجامین کوارلز ترجمه ابراهیم یونسی
 ۲۸۵ در جبهه مقاومت فلسطین (چاپ دوم) نوشته روزه کودروا -
 ۱۶۵ فایض ا. سائق ترجمه اسدالله مبشری
- ژاین نوشته هرمان کان ترجمه سروش حبیبی
 ۳۷۵ سفری در گردباد نوشته یوگنیا. م. گینزبرگ ترجمه مهدی سمسار زیر چاپ
- مسأله فلسطین (چاپ دوم) ترجمه اسدالله مبشری
 ۲۱۵ چهره استعمارگر، چهره استعمارزده (چاپ سوم) نوشته آلبرمی
- ترجمه هما ناطق
 ۱۹۰ روزهای سیاه غنا نوشته قوام نکرومه ترجمه جواد پیمان زیر چاپ
- بیست کشور امریکای لاتین - چاپ دوم (۳ جلد) نوشته مارسل
 ۹۷۵ نیدرگانک ترجمه محمد قاضی
- هائیتی و دیکتاتور آن نوشته برنارد دیدریخ وال برت
 ۳۱۵ ترجمه سروش حبیبی
- آنگولا نوشته داکلاس ویلر و رنه پلی میه ترجمه محمد فخرداعی
 ۳۲۵ هیروشیما (چاپ دوم) نوشته جان هرسی ترجمه چنگیز حیات داوودی زیر چاپ
- تجارت اسلحه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح - استکهلم
 ۳۷۵ ترجمه ابراهیم یونسی
- آخرین نامه‌های محکومان به مرگ (با مقدمه توماس مان) نوشته
 ۳۴۵ بیرومالوتسی - جوانی پیرلی ترجمه هوشنگ وزیری
- آلبرت لوتولی نوشته مری بنسن ترجمه حسین ابوالحسنی
 ۱۴۵ زندگی من نوشته لئو تروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری
- ۸۲۰ زندگی من نوشته ایگور استراوینسکی ترجمه کیکاووس جهاننداری
- ۳۲۰ خاطرات بولیوی نوشته چه گوارا ترجمه بهمن دهگان
- ۳۳۵ خشونت نوشته هانا آرنه ترجمه عزت‌الله فولادوند
- ۲۶۵ آنتونیو گرامشی نوشته جوزپه فیوری ترجمه مهشید امیرشاهی
- ۵۶۵ در دادگاه تاریخ نوشته روی مدودف ترجمه منوچهر هزارخانی
- ۱۱۵۰ آپارتیید نوشته الکس لاگوما ترجمه کریم امامی
- ۴۶۵ جنبش مقاومت ایرلند نوشته روزه فالیگو
- ترجمه باقر پرهام و جمشید ارجمند
- زیر چاپ

سفرنامه

- سفران پاپ به دربار خانان مغول نوشته دورا که ویلنس
 ۲۲۵ ترجمه مسعود رجب‌نیا
 سفرنامه جکسن (چاپ دوم) نوشته ویلیامز جکسن ترجمه منوچهر
 ۱۴۵۰/۱۱۵۰ امیری - فریدون بدره‌ای
 سفرنامه ولزیان در ایران نوشته پنج سوداگر ونیزی در زمان
 ۲۷۵ آق‌قویونلو ترجمه منوچهر امیری
 سفرنامه پولاک نوشته دکتر پولاک ترجمه کیکاووس جهاننداری زیر چاپ
 سفرنامه کمپفر نوشته انگلبرت کمپفر ترجمه کیکاووس جهاننداری زیر چاپ

تاریخ

- امیرکبیر و ایران (چاپ سوم) نوشته فریدون آدمیت
 اندیشه ترقی و حکومت قانون - چاپ دوم - (عصر سپهسالار)
 ۶۹۰/۵۳۰ نوشته فریدون آدمیت
 اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (چاپ دوم) نوشته فریدون آدمیت زیر چاپ
 ۷۲۵ تکامل فتودالسم در ایران نوشته فرهاد نعمانی
 ۵۶۵ فاجعه سرخوستان نوشته دی‌براون ترجمه محمدقاضی
 ۲۵۰ نامه‌هایی از تبریز نوشته ادوارد براون ترجمه حسن جوادی
 ۵۸۵ ناپلئون نوشته ی. و. تارله ترجمه محمدقاضی
 مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام (چاپ دوم) نوشته دانیل دفت
 ۲۴۵ ترجمه محمدعلی موحد
 تاریخ و فرهنگ (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
 ۸۷۵/۶۷۵ جنگ داخلی اسپانیا (جلد اول) نوشته هیو تامس ترجمه مهدی سمسار زیر چاپ
 ۴۷۵ جنگ داخلی اسپانیا (جلد دوم) نوشته هیو تامس ترجمه مهدی سمسار
 ۲۳۵ کمون پاریس نوشته لئو تروتسکی ترجمه احمد بیرشک
 ۹۵۰ کمون پاریس زیر نظر: ژلوبوفسکیا (آ. مانفرد-آ. مولوک) ترجمه محمدقاضی
 خزران نوشته آرتو کستلر ترجمه محمدعلی موحد زیر چاپ

فرهنگ لغات

- فرهنگ استینگاس نوشته فی استینگاس
 Oxford Advanced Learner's Dictionary (New Edition) 680 R's
 ۲۵۰۰ فرهنگ ادبیات جهان (دو جلد) نوشته زهرای خانلری (کیا) زیر چاپ

۶۸۵	پاپ سبز نوشته میگل انخل استوریاس ترجمه زهرای خانلری (کیا)
۲۳۵	بوقلمون صفتان نوشته آنتون چخوف ترجمه ضیاءالله فروشانی
	جنایت و مکافات (چاپ دوم) نوشته فئودور داستایفسکی
۸۹۰/۷۵۰	ترجمه مهری آهی
۲۴۰	سووشون (چاپ نهم) نوشته سیمین دانشور
۲۳۵	شهری چون بهشت نوشته سیمین دانشور
۳۳۵	به کی سلام کنم؟ نوشته سیمین دانشور
۲۶۵	کمدی انسانی نوشته ویلیام سارویان ترجمه سیمین دانشور
۳۸۵	تاپین (چاپ دوم) نوشته هاوارد فاست ترجمه حسن کامشاد
۲۶۰	گذری به هند نوشته ای. ام فورستر ترجمه حسن جوادی
	آزادی یا مرگ (چاپ سوم) نوشته نیکوس کازانتزاکیس
۸۸۵	ترجمه محمد قاضی
	مسیح باز مصلوب (چاپ سوم) نوشته نیکوس کازانتزاکیس
۶۹۰	ترجمه محمد قاضی
۳۸۵	زوربای یونانی نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه محمد قاضی
۱۲۰	پزشک دهکده نوشته فرانتس کافکا ترجمه فرامرز بهزاد
	آبروی از دست رفته کاترینا بلوم نوشته هاینریش بل
۱۸۵	ترجمه شریف لنکرانی
۲۶۵	داغ‌ننگ نوشته نائیل هائورن ترجمه سیمین دانشور
۲۳۵	گرداب نوشته میخائیل شولوخوف ترجمه ضیاءالله فروشانی
۵۵۰	مادرابور نوشته روبرمرل ترجمه محمد مهدی سمسار
۴۸۵	سرنوشت بشر نوشته آندره مالرو ترجمه سیروس ذکاء
زیر چاپ	ابله نوشته فیودور داستایفسکی ترجمه مهری آهی

ادبیات کودکان

زیر چاپ	اقبال و غول نوشته بنیامین ترجمه مهدخت دولت آبادی
زیر چاپ	سرگذشت فردیناند نوشته رابرت لاوسن ترجمه مهدخت دولت آبادی

فلسفه تاریخ

۲۶۵	فقر تاریخیگری (چاپ دوم) نوشته کارل ر. پوپر ترجمه احمد آرام
۲۴۵	تاریخ چیست؟ (چاپ چهارم) نوشته ای. اچ. کار ترجمه حسن کامشاد
	تاریخ اجتماعی هنر (در سه جلد) نوشته آرنولد هاووزر ترجمه ابراهیم یونس
زیر چاپ	

شعر

گلی برای تو از مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی) ۱۳۵

نمایشنامه‌ها

- تمثیلات (چاپ دوم) نوشته میرزا فتحعلی آخوندزاده ترجمه میرزاجعفر قراجهداغی ۴۸۵/۳۶۵
- آدم آدم است (چاپ چهارم) نوشته برتولت برشت ترجمه شریف لنکرانی ۲۵۵
- تک‌پرده‌ایها نوشته برتولت برشت ترجمه حسینی‌زاد - فرید مجتهدی ۳۲۰
- «شوینک» در جنگ جهانی دوم نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد ۱۹۰
- نمایشنامه‌های آموزشی نوشته برتولت برشت ترجمه ف. بهزاد - ب. حبیبی - فرید مجتهدی ۲۴۵
- تفنگهای خانم کارار و رویاهای سیمون ماشار نوشته برتولت برشت ۲۴۵
- ترجمه فرامرز بهزاد
- ایرانی سه‌پولی و صعود و سقوط شهر ماه‌آگونی نوشته برتولت برشت ترجمه شریف، لنکرانی ۳۸۰
- بعل - صدای طبلها در شب - در جنگل شهرها نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد زیر چاپ
- مرد سرنوشت نوشته برناردشا ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی ۱۸۵
- هرید شیطان نوشته برناردشا ترجمه حسن رضوی ۲۴۵
- افسانه‌های تباری (چاپ دوم) نوشته سوفوکلس ترجمه شاهرخ مسکوب ۳۷۵
- عروسی کریچینسکی نوشته الکساندر واسیلیوسوخو کابیلین ترجمه ضیاءالله فروشانی ۳۲۵
- قضیه رابرت اوپنهايم (چاپ دوم) نوشته هاینار کیپهارت ترجمه نجف دریابندری ۱۸۵
- واساژلزنوا - یاکاف باگامولوف نوشته ماکسیم گورکی ترجمه ضیاءالله فروشانی ۲۶۰
- استقلال نوشته پیترو وایس ترجمه فرامرز بهزاد ۳۸۵

رمانها

- آقای رئیس‌جمهور (چاپ چهارم) نوشته میگل انخل استوریاس ترجمه زهرای خانلری (کیا) ۳۷۵
- تورو تومبو (چاپ دوم) نوشته میگل انخل استوریاس ترجمه زهرای خانلری (کیا) ۱۶۵
- بنال وطن (چاپ سوم) نوشته آلن پیتون ترجمه میمین دانشور ۲۸۰

قورباغه را می‌شناسید ترجمه مهدخت دولت‌آبادی

زیر چاپ

پزشکی

طب داخلی برای پرستار (چاپ دوم) نوشته محمد بهشتی

۴۰۰

تکنولوژی

تلویزیون (چاپ سوم) با ۳ فصل اضافه درباره «ضبط و پخش ویدیو»
نوشته خداداد القابی

۷۵۰

هنر

صداشناسی موسیقی نوشته امین شه میری
راهنمای نقاشی نوشته غلامعلی گنجی

۱۴۵

زیر چاپ

ادبیات

درباره کافر نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد
گزینه ادب فارسی نوشته مصطفی بی‌آزار - محمدحسن ظهوری -
علی مرتضائیان - نعمت‌الله مطلوب
اخلاق ناصری (چاپ دوم) نوشته نصیرالدین طوسی به تصحیح مجتبی

۵۸۰

زیر چاپ

مینوی - علیرضا حیدری
بانگ جرس نوشته پرتو علوی

۱۹۵۰

زیر چاپ

داستانهای پیدهای ترجمه محمد بن عبدالله بخاری
مصحح دکتر پرویز فاضل خانلری - محمد روشن

زیر چاپ

سلوک الملوک نوشته روزبهان اصفهانی مصحح محمدعلی موحد
سخن و سخنوران (چاپ دوم) نوشته بدیع الزمان فروزانفر

زیر چاپ

۱۰۵۰/۸۹۵

نامه به پدر (چاپ دوم) نوشته فرانتس کافکا ترجمه فرامرز بهزاد
درباره کلیله و دمنه نوشته محمدجعفر محجوب

۱۴۵

۱۷۵

در کوی دوست نوشته شاهرخ مسکوب

۲۶۵

سوگت سیاوش (چاپ چهارم) نوشته شاهرخ مسکوب

۲۱۵

داستانها و قصه‌ها (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی

۳۴۵

نامه تسر به گشنسب به تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات
مجتبی مینوی - محمد رضوانی

۲۶۵

نقد حال (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
گفتگو با کافکا نوشته گوستاو یانوش ترجمه فرامرز بهزاد

۹۵۰/۷۹۰

۳۱۵

در خدمت و خیانت روشنفکران (دو جلد) جلال آل‌احمد

۳۲۰